

# مطالعات ایران کهن

دوفصلنامه مطالعات ایران کهن ۸۶۹۳۹  
دوره چهارم شماره ۱ (۹) بهار و تابستان ۱۴۰۴

- ۱ کیومرث (جایگاه و نام) در گستره اسطوره و تاریخ  
مرتضی نهای، فریبرز حجتی
- ۲۷ بقای پارسی: راهبردهای هخامنشیان اولیه  
علی عزیزیان، کامین عالی پور و اسماعیل سپهوند
- ۷۷ امپراتوری ماد، لشکرکشی کوروش کبیر و پایان اورارتو  
در ۵۴۷ پیش از میلاد - وقایع نبوتیدوس  
رابرت رولینگر ترجمه منصور حمدالله زاده
- ۹۷ مجموعه مقالات گزارش کاوش‌های آناتولی  
از میداس تا کوروش  
کاترین درایکات و ترجمه منصور حمدالله زاده
- ۱۱۹ ماده‌ها در ماد، میانرودان و آناتولی  
امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟  
کریستوفر کولین و ترجمه منصور حمدالله زاده



دو فصلنامه علمی تخصصی مطالعات ایران کهن (۱۳۹۸)

صاحب امتیاز: دکتر منصور حمداللهزاده

مدیر مسئول: دکتر میرزامحمد حسنی

سر دبیر: دکتر منصور حمداللهزاده

هیات تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- دکتر حکیمه احمدی زاده شندی
- دکتر مهرناز بهروزی
- دکتر شهرام جلیلیان
- دکتر بهرخ جمالی
- دکتر محمداقبال چهری
- دکتر میرزامحمد حسنی
- دکتر منصور حمداللهزاده
- دکتر مسعود دادبخش
- دکتر مریم دارا
- دکتر شهرزاد ساسانپور
- دکتر عمادالدین شیخ الحکمایی
- دکتر سینا فروزش
- دکتر مهرداد ملکزاده
- دکتر مهرداد نوری مجیری

هیات تحریریه بین المللی:

- دکتر تورج دریایی

ویراستاران (به ترتیب حروف الفبا):

- حکیمه احمدی زاده شندی
- فریبا جمالی
- مهرداد نوری مجیری

## راهنمای نگارش

راهنمای نگارش، تدوین و ارسال مقاله در صفحات مربوطه سامانه اینترنتی دو فصلنامه توضیح داده شده است. از علاقمندان درخواست میشود به صفحات مذکور طی آدرس زیر مراجعه

نمایند: [http:// www.historyancient.ir/journal/authors.note](http://www.historyancient.ir/journal/authors.note)

## فهرست مطالب

### Contents

- کیومرث (جایگاه و نام) در گستره اسطوره و تاریخ \_\_\_\_\_ ۱
- بقای پارسی: راهبردهای هخامنشیان اولیه در برابر سلطه آشور (از هخامنش و چیش پیش تا کوروش کبیر) \_\_\_\_\_ ۲۷
- «امپراتوری» ماد، لشکرکشی کوروش کبیر و پایان اورارتو در ۵۴۷ پیش از میلاد (وقایع نیونیدوس، ۱۶۱۱) \_\_\_\_\_ ۷۷
- مجموعه مقالات گزارش کاوش‌های آناتولی: از میداس تا کروش \_\_\_\_\_ ۹۷
- مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟ \_\_\_\_\_ ۱۱۹

تاریخ دریافت	۱۴۰۳ / ۱۲ / ۰۱	تاریخ پذیرش	۱۴۰۴ / ۰۵ / ۰۱
--------------	----------------	-------------	----------------

## کیومرث (جایگاه و نام) در گستره اسطوره و تاریخ

مرتضی تهامی<sup>۱\*</sup>

فریبرز خادم حجتی<sup>۲</sup>

### چکیده:

جستار این مقاله کیومرث در گستره اسطوره و تاریخ از لحاظ جایگاه و نام است. اینکه کیومرث نخستین انسان است یا نخستین شهریار، و نام او چه مفاهیمی دارد موضوع این مقاله است. روش کار به صورت کتابخانه ای و باستناد منابع، موضوع مورد بررسی قرار گرفته و این نتایج بدست آمده است: با شکل گیری اسطوره زردشتی، کیومرث نمود یافته و پدیده ای ایرانی به شمار می آید. باستناد منابع اوستایی، کیومرث ششمین آفریده اورمزد است، در منابع فارسی میانه کیومرث، کهن نمونه انسان و نخستین انسان است. منابع دوره اسلامی برخی کیومرث را نخستین انسان دانسته اند و بعضی دیگر از او با نام نخستین پادشاه یاد کرده اند. نام کیومرث دو بُعد متضاد یعنی زندگی و مرگ را نشان می دهد که می تواند تأکیدی باشد بر اینکه، خوبی و بدی در درون آدمی بهم درآمیخته اند؛ اما هر دو، در نیروی آفریدگاری یکتا هستند؛ در این نام، حیات بر مرگ تقدّم دارد. همچنین دو وجه بودن نام کیومرث نیز به نوعی طبیعت دین زردشت (ثنویّت) را بیان می کند که جهان را محل جدال خیر و شر می داند.

**واژگان کلیدی:** کیومرث، اسطوره، تاریخ، نخستین انسان، نخستین شهریار،

---

<sup>۱</sup> استاد یار گروه تاریخ، (عضو بازنشسته) دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی

[motahami20@khu.ac.ir](mailto:motahami20@khu.ac.ir)

<sup>۲</sup> استادیار گروه آموزشی زبان انگلیسی و زبانشناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی

کرمانشاه [f.khademhoojati@razi.ac.ir](mailto:f.khademhoojati@razi.ac.ir)

## مقدمه

### ۱-۱- بنیاد مفهومی پژوهش

زیست اجتماعی انسان‌ها از آغاز تا به امروز دوره‌هایی از غارنشینی، کوچ‌زیستی، یکجانشینی و شهرنشینی را گذرانده است. در این گذار، انسان خود را در برابر رویدادها و پیشامدهایی همانند برآمدن و برشدن خورشید، آذرخش، زمین‌لرزه و غیره یافته که مستقیم و نامستقیم بر زیست و سرنوشت وی اثر گذارده و ناگزیر او را به منش و کنش در رویارویی با این رویدادها واداشته و طی این مدت برای تبیین و تفسیر این رویدادها درگیر پرسش‌هایی همانند کی، کجا، چرا و چگونه بوده است و از آنجا که پاسخی نمی‌یافت ناگزیر از اسطوره پردازی بود. اسطوره طبیعی‌ترین و ساده‌ترین برون‌داد اندیشه انسان نخستین در پاسخ به پرسش‌های یاد شده، برای شناخت نظام هستی، پدیده‌ها، رویدادها و پیشامدهای آن بوده است. او به دلیل ترس و ناآگاهی نسبت به امور و پدیده‌های هستی، تفسیری به دست می‌داد؛ که بر پندار و تصور امور استوار بود. چیرگی وهم و پندار در اسطوره، نشان از ضعف پیدایش اسطوره نیست؛ چون انسان سازنده اسطوره در آغاز راه بود و دانشی که بتواند او را رهنمون شود حاصل نبود؛ اما در عین حال این تصورات در متن خود، در بردارنده حقایقی نیز بود. بر این پایه، اسطوره دو وجه خرد و روانه و احساسی دارد و اگر اسطوره از جهان واقع، تصور خاصی به دست نمی‌داد؛ نمی‌توانست تصویری از آنرا بنمایاند. بنابراین درک و فهم ویژگی‌های اسطوره، نیازمند سویه‌های ژرف احساسی اسطوره است. از این رو، به باور برخی پژوهشگران، حقایقی دربارهٔ چگونگی پدیدآمدن چیزها و جهان، از پیش وجود دارد و انسان با پرداختن به داستان دروغ و افسانه سرایی این حقایق را بر خود آشکار می‌کند. انسان با ساختن افسانه (اسطوره) نیاز معنوی، قدسی و زیستی خود را بر می‌آورد (دریابندری، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

اسطوره سرگذشتی مینوی است که آفریده پندار و تصور انسان در هماهنگی با جهانی است که در آن زندگی می‌کند؛ این تعامل زمینه پیدایش برداشت‌ها و پنداشت‌ها و تخیلاتی است که در

پیوند با موجودات ایزدی و مینوی معنا می‌یابد. اسطوره در پیوند با آیین‌ها و باورهای دینی نیز هست، شماری از اسطوره‌ها در پی اجرای آیین‌ها و باورها، ساخته و پرداخته شده است. اسطوره توجیه جهان، بر طرف کننده نیازهای مادی و معنوی و پناهگاه و نگهبان انسان در پیوند با جهان پیرامون است. تاریخ کهن سرزمین ایران پذیرای اسطوره‌های بسیاری بوده است که بیشتر در کتاب اوستا بازتاب یافته‌اند که از میان آنها سرگذشت کیومرث نخستین انسان یا نخستین شهریار ایرانی نمود بنیادتری داشته است به گونه‌ای که بنا بر متون اساطیری، تبار پیشدادیان، نخستین دودمان تاریخ ایران، به کیومرث می‌رسد. بر بنیاد همین متون متقدم به ویژه شاهنامه، کیومرث نخستین پادشاه دانسته شده است و دوران او یکی از مهمترین دوره‌های تاریخی این سرزمین بوده است. زیرا در دوردست‌های تاریخ، کیومرث توانست طایفهٔ ایرها (ایرانی‌ها) را سامان ببخشد و گسترهٔ قلمرو آنان را روشن کند.

این گفته بدان معناست که بر اساس نوشته‌های مورخان اولیهٔ دورهٔ اسلامی، ایرانیان در زمان کیومرث، دولت تشکیل داده‌اند. که پیشینهٔ آن به هزاران سال می‌رسد.

## ۱-۲ بیان مسئله

اسطوره نخستین برون داد اندیشهٔ انسان نخستین در پاسخ به پرسش‌های او نسبت به طبیعت و جهان هستی بوده است. انسان ضمن آنکه از طریق اسطوره به دنبال پاسخ پرسش‌هایش بود، الگوی چرخهٔ هستی را در زندگی خود نمایان می‌ساخت. از جمله او که در نظام طبیعت با تولد و نیز مرگ موجودات روبرو شده این امر را در زندگی خود متبلور کرده است. در اسطورهٔ ایرانیان، نخستین انسان کیومرث است. نام او از دو بخش ترکیب شده است. بخش اول *gay* است که به زایش زندگی مربوط می‌شود و بخش دوم (مردنی<sup>۳</sup>) که مرگ است. آیا دو مفهوم زندگی و مرگ در نام کیومرث بیان کنندهٔ حقیقت زندگی انسان است، چه رابطه‌ای بین حقیقت

---

<sup>۳</sup>maretan

دین زردشتی و نام کیومرث وجود دارد. تقدم زندگی بر مرگ چه مفهومی را بیان می دارد. مسئله دیگر جایگاه او است که نخستین انسان است یا نخستین پادشاه؟

### ۱-۳ روش تحقیق

مطالب پژوهش حاضر با استفاده از منابع کتابخانه ها (کتاب ها و نشریات) جمع آوری شده است و ماهیتی استنادی دارد.

### ۱-۴ پیشینه تحقیق

کتابها و نوشته های ارزنده ای در مورد کیومرث وجود دارد که از میان آنها مهمتر از همه، کتاب «نخستین انسان و نخستین شهریار»، تألیف آرتور کریستن سن، جلد اول است؛ وی در خصوص نام، آفرینش کیومرث، نسل بعد از او، مشی و مشیانه، از متون اوستایی و آثار پهلوی و مورخان اسلامی بهره جسته و به تفضیل و با مقایسه متون با یکدیگر سخن رانده است؛ نوشته های عالمانه کریستن سن با ترجمه سلیس و روان مترجمان، و توضیحات و اشاراتی که در خصوص ترجمه متون اوستایی و پهلوی و نیز تلفظ کلمات داده اند ارزش کتاب را دوچندان می کند. کریستن سن در ضمن طرح و مقایسه مطالب مختلف در باره کیومرث، به نام و جایگاه او و اینکه نخستین انسان و نخستین شهریار است پرداخته؛ ولی در پایان جمع بندی و یا نظر خاص و قاطعی را بیان نکرده است. «دانشنامه مزدیسنا» تألیف هاشم رضی، جلد سوم، کتاب دیگری است که به کیومرث پرداخته است؛ مطالبی که این کتاب در باره کیومرث آورده است مطلب اضافه یا تازه ای نسبت به کتاب نخستین انسان و نخستین شهریار بدست نمی دهد. کتاب بعدی «حماسه سرایی در ایران» نوشته ذبیح اله صفاست؛ وی در فصل چهارم این کتاب، با عنوان "بنیاد داستان های ایران"، به بحث کیومرث پرداخته است. صفا به جای اینکه به طور جداگانه مطالب متون باستانی را در باره کیومرث بیاورد خلاصه ای از همه آنها را بیان کرده است؛ اما در بیان اعقاب کیومرث، مطالب منابع را به تفکیک بیان می کند و چون ذبیح اله صفا، چند کتاب از کریستن سن را ترجمه کرده است با اندیشه های او نسبتاً آشنایی دارد و لذا مطالبی که آورده

است مشابهت هایی با نوشته کریستن سن دارد و نکات جدیدی را بیان نمی دارد. مقاله‌ای با عنوان: «تحلیل اسطوره کیومرث در شاهنامه فردوسی و اساطیر ایران بر مبنای رویکرد نقد اسطوره شناختی» نوشته فرزاد قائمی به سال ۱۳۹۱ است. وی در این مقاله، خویشکاری های اساطیری شخصیت کیومرث را در سه عنوان کهن الگوی نخستین، زوج آغازین و قهرمان فرهنگی بررسی کرده است. او اسطوره کیومرث را تبلوری روایی یکی از کهن ترین الگوهای بنیادین آفرینش درباره خلق جهان و انسان اسطوره ای که خاستگاهی در فرهنگ ایرانی دارد، می‌داند. محمود صادق زاده و محمدرضا حسینی مقدم، در مقاله «ریشه شناسی و نمادپردازی شخصیت کیومرث و هوشنگ در شاهنامه» که در سال ۱۳۹۵ منتشر شده است به بررسی و تحلیل مهم ترین عناوین و القاب در بخش اساطیری، به ویژه شخصیت اساطیری (کیومرث و هوشنگ) پرداخته و از لحاظ ریشه شناسی، تعبیر نمادین و رمزی و عرفانی این شخصیتها را تحلیل و مقایسه کرده اند و چنین نتیجه گیری نموده اند که هرکدام از شخصیت ها و قهرمانان شاهنامه با پندارها و کردارهای خویش، جلوه ای از باورهای دینی، ویژگی های اخلاقی و خوی اهورایی و اهریمنی خویش را به نمایش گذاشته و از القاب متناسبی برخوردار شده اند. حامد صافی و دیگران در مقاله «بررسی داستان کیومرث در شاهنامه و تواریخ عربی متأثر از سیرالملوک ها بر اساس فزون متنتیت ژنت» که در سال ۱۳۹۵ منتشر کرده اند در خصوص کیومرث چنین گفته اند: شخصیت کیومرث در شاهنامه نخست با گشتار ارزشگاهی از جایگاه نخستین بشر و موجودی نیمه خدایی به نخستین پادشاه و آفریده های کاملاً زمینی و انسانی تبدیل شده است. برای جبران این کاهش ارزش، کیومرث در ادامه داستان، شخصیتی پیامبرگونه معرفی می گردد.

شیرزاد طایفی و ابوالفضل محبی، در مقاله ای که با نام «واکاوی اسطوره کیومرث در شاهنامه از دیدگاه ساختارگرایی اساطیری لوی استروس» در سال ۱۳۹۶ منتشر کرده اند چنین نتیجه گیری کرده اند: این اسطوره، دغدغه اصلی ذهن انسان ابتدایی را نشان می دهد؛ به بیان دیگر اندیشه و دغدغه انسان عصر اسطوره، گرد محور مقدس و نامقدس، قدرت و کاستن قدرت، طبیعت و فرهنگ می چرخیده است. صغری سلمانی نژاد مهر آبادی، عبدالرضا سیف، در مقاله «بررسی و

مقایسه داستان کیومرث در شاهنامه و آدم در قرآن» سال انتشار ۱۳۹۱، نوشته اند: کیومرث همواره در اساطیر ایران به عنوان نخستین انسان که در ظاهر نیز تفاوت چشمگیری با انسان امروزی دارد، مطرح می شود؛ اما در شاهنامه، فردوسی هرگز او را نخستین انسان نمی شمارد. به نظر می رسد این امر متأثر از جهان بینی و نگاه اسلامی فردوسی در مورد آفرینش نخستین انسان در قرآن باشد. چنان که در این نوشته ها آمد، نویسندگان بیشتر به جایگاه کیومرث و بررسی مقایسه ای او در اسطوره پرداخته اند و کمتر به مفهوم نام و اینکه نام کیومرث چه مفاهیمی در بر دارد پرداخته اند که این مقاله به تفصیل به آن می پردازد.

### نام کیومرث

نام کیومرث در اوستا به صورت گیهِ مَرْتَن<sup>۴</sup> در پهلوی "گیومرد یا گیومرت"<sup>۵</sup>، در متن ترفانی "گیهمرد" و در فارسی "کیومرث" آمده است. کیومرث از دو جزء ترکیب شده: "گیه"<sup>۶</sup> "به معنی زنده" و "مَرْتَن"<sup>۷</sup> از ریشه mar (مردن)، و بنابراین marətan به معنی "مردنی" است. در فارسی باستان martiya است که در پهلوی مردم (mardōm) از همین ریشه است. در مجموع کیومرث به معنی "زنده میرا" یا "زندگی میرا" است (دوستخواه ۱۳۷۵: ۱۰۵۰-۱۰۴۹).

در منابع اسلامی (بلعمی ۱۳۵۳: ۱۱۳)، معنی کیومرث را "زنده گویای میرا" یا "حی ناطق میّت" نوشته است. و مُجْمَلُ التَّوَارِيخِ (بهار ۱۳۸۳: ۲۳) و (میرخواند ۱۳۷۵: ۱۰۹)، آن را "زنده و گویا" معنی کرده اند (بیرونی ۱۳۷۷: ۱۴۰) کیومرث را "شخص زنده است" معنی کرده است.

کیومرث در سنت دینی پهلوی نمودی از انسان کامل است که برای یاری اهورامزدا آفریده شده است؛ از اینرو لقب اهلُو یا مرد مقدس دارد (دینکرد سوم، فصل ۸۰، بند ۱۰). و نخستین کسی است که دین را به صورت کامل می پذیرد (دینکرد پنجم، فصل ۱، بند ۸). او بیشترین بهره را از

<sup>۴</sup> Gayamarətan

<sup>۵</sup> gayōmart

<sup>۶</sup> Gaya

<sup>۷</sup> marətan

خرد دارد (مینوی خرد، بخش ۵۶، بند ۲۰). و نخستین کسی است که سخنان والا به زبان می آورد و اندیشه، گفتار و کردار نیک از وی سر می زند (دینکرد سوم، فصل ۱۴۳، بند ۲). او حتی آن هنگام که حرکت نمی کرد، نمی خورد، سخن نمی گفت و با گفتار به دین راستین اقرار نمی کرد، بدان می اندیشید (د/داستان دینیک، فصل ۶۴، بند ۴).

### مفاهیم نام کیومرث

نام کیومرث ساختار دو وجهی دارد و مفاهیم زیر از آن استنباط می گردد:

### ۳-۱ زندگی و مرگ

بر اساس دینکرد سوم، فصل ۸۰ بند ۳، کیومرث سه صفت دارد: «زنده، گویا، میرا، دو صفت زنده و گویا ناشی از آفرینش پدر و آفریدگار است، و صفت میرایی ناشی از متجاوز است» (کریستن سن ۱۳۶۳: ۳۶ - ۳۷).

در بند پنج از وزیدگیهای زادسپرم نیز آمده است: «همچنین آن هر دو مینو (= سپندمینو وانگره مینو) به هم رسیدند نزد آنکه او نخستین آفریده است، یعنی هر دو مینو در تن کیومرث آمدند، آنکه برای زندگی است (= zīndagīh)، اورمزد بدان منظور که تا او را زنده دارد، آنکه برای نابودی است (= a-zīndagīh)، گنآمینو (= اهریمن) که تا او را بکشد که آن (مرگ و زندگی) تا پایان جهان هم چنین است؛ یعنی که بر مردم دیگر نیز همانا خواهد رسید» (راشد محصل ۱۳۸۵، بخش ۳، بند ۵: ۴۱).

در بند پنج از فصل ۶۴ دادستان دینیک، به میرایی کیومرث پرداخته شده است: «اما پیمان شکن ستیزه گر [= اهرمن] او را تباه کرد و میرندگی گرانباری به وجود آورد، و میرندگی از نام کیومرث (زندگی میرا) برمی آید که به موجود آفریده شده اطلاق می شود.»

به موجب این مطالب، زندگی و حیات انسان از آن اورمزد است و میرندگی و نیستی به اهریمن نسبت داده می شود. بر اساس گائاه: «جهان مرکب از دو روح متضاد است، سپندمینو (= روح

مقدس) و انگره مینو(= روح بد)، جهان صحنه تقابل این دو روح است. سپندمینو مسئول زندگی و هر آنچه نیک است می باشد و انگره مینو دشمن زندگی و عامل نیستی است؛ چون بنابر ماهیتش مرگ را تجسم می بخشد». پس نام کیومرث دو بُعد دارد، یکی حیات و زندگی، که جنبه اهورایی دارد و نیک است و دیگری بُعد میرایی و اهریمنی که بد است. بنابراین باید کیومرث را وجودی دانست که در او خوبی و بدی جمع شده است. در متن های فارسی میانه و همچنین اوستا بر این نکته تأکید شده است که این ویژگی ها در او قرار داده شده یکی بدلیل آنکه او را زنده دارد و دیگری برای اینکه وی را بمیراند؛ پس آدمی هم استعداد خوب شدن دارد و هم بد شدن، و این در کیومرث وجود داشته و به دیگر آفریدگان نیز خواهد رسید.

نکته ای که باید به آن اشاره شود این است که اگر مرگ جنبه اهریمنی دارد و سلاح اهریمن است، ولی مرگ پایان راه نیست. اهریمن گرچه کیومرث را دچار مرگ کرد ولی شکست خورد، زیرا از مرگ است که زندگی حاصل شد و نعمت های زندگی فراوان تر از قبل گشت. از گاو واحدی انواع گوناگون حیوانات به وجود آمدند و از انسان، پدر و مادر نسل بشر پیدا شد.

در تعلیمات دین زردشت پایان کار جهان شامل دو بخش است : ۱- پایان زندگی فرد که با فرا رسیدن مرگ صورت می پذیرد ۲- پایان جهان

مرگ موجب جدایی روح از تن می شود، پس از مرگ، روان آدمی، گیتی را ترک می کند و برای مدتی به مرحله مینوی فرو کاسته باز می گردد و در آنجا به سنجش اعمالش پرداخته می شود. آنکه نیک اندیشی، نیک گفتاری و نیک کرداری را پیشه خود ساخته به سوی روشنی و به کشور جاودان روانه می شود. روان نیکو کاران در منازل بهشت که ستاره پایه، ماه پایه، خورشید پایه و گرزمان نام دارند قرار می گیرند و بدکاران که آنان را عفریته ای پذیرا می شود در چهار طبقه دوزخ که آخرین طبقه آن محل تاریکی های بی پایان است جای می گیرند. روان ها در این منازل تا روز رستاخیز و بازسازی جهان جای خواهند داشت. در روز رستاخیز که اورمزد داوری همگانی را رهبری می کند، شر، عقیم و یا از میان می رود؛ و بار دیگر همه آفرینش، تلفیقی کاملی از "روح و ماده" خواهد بود، همان گونه که اراده خدا بوده است (هینلز ۱۳۷۱: ۱۱۰، آموزگار ۱۳۷۴

۸). با این تفاسیر مرگ پایان زندگی نیست بلکه پایان زندگی در گیتی است، چون که «انسان برای زیستن ساخته شده است نه برای مرگ، اگر فرضاً مرگ سخن آخر باشد در این صورت اهریمن پیروزمند نهایی است» (هینلز ۱۳۷۱: ۹۲، ۹۷).

نکته دیگر اینکه، در نام کیومرث زندگی (gay) مقدم بر مرگ (marətan) قرار داشته و آفریننده زندگی، اهورا مزدا است؛ پس زندگی اصل است و مرگ که اهریمنی است جنبه فرعی و انگلی دارد. چون زندگی هست مرگ وجود دارد و اگر زندگی نباشد مرگ هم نیست. این دیدگاه می‌تواند تبیین اندیشه یکتا پرستی باشد که از گاهان بدست می‌آید ولی در اوستای جدید بر ثنویت تاکید می‌شود. بر اساس گاهان به ویژه یسن چهل و چهار، بندهای ۳ تا ۵، جهان مادی ساخته و پرداخته اهورامزدا است و اوست که خورشید و ستارگان را به حرکت درآورده و روشنایی، صبح و ظهر و شب را آفریده، به باد و ابر شتاب و تندی داده، گیاه و جانور و انسان را خلق کرده و همه اینها برای هدایت شدگان یاد آور پیمانی است که با خالق خود دارند.

۳- *tāt θwā pərəsā ərəš mōi vaočā ahurā kasnā zaθā patā  
ašahyā paouruyō kasnā xvəng starəmčā dāt advānəm kə yā  
mā uxšyeiti nərəfsaitī θwat tācit mazdā vasəmī anyāčā  
viduye.*

۳- این را از تو پرسم ای اهورامزدا، درست مرا بگویی، نخستین آفرینش پدر راستی کیست که راه خورشید و ستارگان را داد (آفرید)؟ کیست که بدو ماه بزرگ شود [و] باز کوچک شود؛ این ها را ای مزدا و دیگر چیزها را دانستن خواستارم.

۴- *tāt θwā pərəsā ərəš mōi vaočā ahurā kasnā dərətā zaṃčā  
adənaḅsčā avapastōiš kə apō urvarščā kə vātāi  
dvanmaibyasčā yaogət āsū kasnā vaṅhəuš mazdā dāmiš  
mananhō.*

۴- این را از تو پرسم ای اهورا مزدا، درست مرا بگویی، کیست که نگه دارد زمین را در زیر و آسمانها را در بالا از فرو افتادن؟ چه کسی آبها را و گیاهان را (آفریدی؟) چه کسی به باد و ابر شتاب بست؟ کیست ای مزدا، آفریننده و هومنه (اندیشه نیک).

ه- *tāt θwā pərəsā ərəš mōi vaočā ahurā kə hvāpā raočascā*  
*dāt təmąscā kə hvāpā xvafnəmčā dāt zaēmāčā kə yā ušā*  
*arəm – piθwā xšapāčā yā manaoθrīš čazdōnhvantəm*  
*arəθahyā.*

۵- این را از تو پرسم ای اهورا، درست مرا بگویی، چه کسی روشنی نیک و تاریکی را آفریدی؟ چه کسی خواب نیک و بیداری را آفریدی؟ به وسیله چه کسی بامداد (و) ظهر (نیم روز) و شب آفریده شدند؛ که دین داران پیمان خود را به یاد آورند.

توضیح اینکه اولاً: انسان عالم صغیر است در مقابل جهان که عالم کبیر است از جهت شکل و وجود دو بُعد متضاد و توأم در درونش، بر اساس بندهش: کیومرث پهنایش به اندازه قدش بوده است که احتمالاً بدین معناست که کروی بوده است. کروی بودن انسان چنانکه زیگلر در مورد اسطوره یونانی نشان داده است، تقلید از زمین است و بنابراین انسان به مثابه عالم صغیر محسوب می شود (دوشن گیمن ۱۳۸۵: ۲۶۵). پس انسان نمونه کوچک از جهان هستی است. «در واقع جهان بزرگ یا عالم کبیر همانند جهان کوچک (عالم صغیر = انسان است). همان گونه که در هر انسانی پرهیزگاری و ناپرهیزگاری هردو بالقوه موجود است و همه در درون یک انسان در جدالند؛ به همین گونه نیز در جهان بزرگ این دو نیرو وجود دارند و با هم در نبردند» (بهار ۱۳۸۸: ۴۰).

ثانیاً: اهریمن صورت و آفرینش مادی ندارد. در متن های متأخر آمده است که اهریمن صورت مادی (= گیتی) ندارد، چنین می نماید که این فکر از اینجا ناشی می شود که جهان مادی آفریده خداست و در نتیجه الزاماً باید خوب باشد چون خوب و بد نمی توانند همزیستی داشته باشند؛ پس در نتیجه، اهریمن نمی تواند صورت مادی داشته باشد بلکه فقط می تواند مانند انگلی در

بدن آدمیان و حیوانات جای گیرد و این را نمی توان هستی مادی و حقیقی به شمار آورد (هینلز ۱۳۷۱: ۸۳).

کیومرث را اهورامزدا خلق کرد و از خلق اهریمن خیری نیست. آنچه حقیقی است، وجود کیومرث است و بُعد میرایی وی انگلی و غیرحقیقی است؛ ولی در عین حال هردو در وجود او جمع‌اند. یک وجود شامل دو بُعد، بُعد حقیقی و بُعد قهری و غیر حقیقی؛ دیگر اینکه در گاتها اهورامزدا در برابر اهریمن نیست، بلکه در برابر سپندمینو، انگره‌مینو قرار دارد. یعنی اهورامزدا فراتر از اهریمن است و این می‌تواند دلالت بر استنباط یکتاپرستی از نام کیومرث باشد.

در اوستای جدید در برابر اهورامزدا، اهریمن است و محور اندیشه بر تثلیث استوار است، از این نظر هم، نام کیومرث با مفاهیم اوستای جدید قابل توجیه است؛ چرا که سویه اهورایی در برابر بُعد اهریمنی قرار دارد و می‌تواند بیان‌کننده این نکته باشد که: «دین زردشت طبیعت کیومرث است و طبیعت کیومرث دین زردشت است» (کریستن سن ۱۳۶۳: ۵۸).

### ۳-۲ اصل اهورایی و مینوی

در متن‌های زیر کیومرث اصل اهورایی دارد چون آفریده اهورامزداست.

در دین گوید: «نخستین مرد، کیومرث روشن و سپید چشم را آفریدم» (بند هش، بخش نهم، بند ۱۲) همچنین در بخش ۲ بند ۲۱ آمده است: «او کیومرث را با گاو از زمین آفرید». در دینکرد سوم فصل ۸۰، بند ۳ آمده است که: «سپندارمذ یعنی زمین به صورت ماده آفریده شد و او (= اورمزد) از آن، کیومرث را آفرید به صورت نر»

در روایت پهلوی (میر فخرایی ۱۳۶۷، فصل ۴۶ بند ۳۰) آمده است: «مردم از آن گل‌اند که کیومرث را از آن ساخت، به شکل نطفه در سپندار مذ قرار داد و کیومرث را از سپندار مذ بیافرید و زاد». در گنج شایگان، بند ۱۲۲ چنین آمده: «[مرد جوان همچنین از طریق خرد می‌آموزد:] که اصل من و نسل من از کیومرث است و [نخستین] مادر من سپندارمذ و [نخستین] پدر من اورمزد بود و هستی انسانی من از مشی و مشیانه است که نخستین فرزندان و تخمه گیومرث

بودند» (کریستن سن ۱۳۶۷: ۹). دربرخی منابع دوره اسلامی در خصوص آفرینش کیومرث نظراتی گفته شده است که به شرح زیر بیان می شود:

(حمزه اصفهانی ۱۳۶۷: ۶۱)، می نویسد: «در کتاب آبستا نقل شده که: «خدای عزوجل دنیا را از آغاز آفرینش آفریدگان تا روز زوال، به دوازده هزار سال مقدر کرد... از اول هزاره هفتم غلبه بدی آغاز گردید. نخستین جاننداری که خدا آفرید، مردی و گاوی بود که بی آمیزش نر و ماده به وجود آمدند. نام مرد "کیومرث" و نام گاو "ایوداد" بود.»

طاهر مقدسی آفرینش کیومرث را چنین می نویسد: «در کتاب ایرانیان آمده است که خدای، خلق را در سیصد و شصت روز بیافرید و آن را بر ازمنه "گاه انبار" (= گاهنبار) نهاد. پس آسمان را در چهل و پنج روز آفرید و آب را در شصت روز و زمین را در شصت و پنج روز و گیاه را در سی روز و انسان را در هفتاد روز بیافرید و او را کیومرث نامید» (مقدسی ۱۳۷۴: ۳۲۱).

### ۳-۳ خاستگاه آسمانی و گیتیانه

کیومرث وقتی که می میرد از تن او انواع فلزات به وجود می آید: اهریمن در هزار ساله سوم به آفریده های اورمزد حمله می کند و آنان را ناتوان می سازد، او در ششمین (حمله خود) کیومرث را از پای درمی آورد و می میراند، از اندام او زر، سیم، آهن، روی، قلع، سرب، جیوه و الماس بیرون می آید، نطفه کیومرث به صورت زر درمی آید و مدت چهل سال در زمین باقی می ماند، در پایان چهل سال، مشی و مشیانه به صورت گیاه ریواس می رویند.

در مینوی خرد آمده است: «فلز نیز از تن او آفریده و خلق شد (بخش ۲۶، بند ۱۸).

در دادستان دینیگ بند ۷، فصل ۶۴، سرشت فلزی کیومرث به طریق دیگر بیان شده است: «زمینی که، جان کیومرث در آنجا (از تن) بیرون رفته بود، تبدیل به زر شد و در زمین های دیگر که اندام های گوناگون او، آنجا از هم پاشیده بود چندین فلز درخشان دیگر بیرون آمد؛ آنگونه که گفته شده است». در بندهش بخش هشتم بند ۷۰ آمده است: «از آنجا که تن کیومرث از فلز ساخته شده بود، از تن کیومرث هفت گونه فلز به پیدایی آمد.»

در اساطیر جنس آسمان فلزی است: «آنگاه مینوی آسمان مانند ارتشتار دلیر، که زره فلزی پوشیده دارد، که خود آسمان فلزی است (وزیدگیهای زادسپرم، بخش ۳، بند ۲). کیومرث هم سرشته از فلز تصور شده است که این می‌تواند تأکیدی بر تجانس کیومرث با آسمان باشد. «سرشت هفت طبقه کیهان از فلز است و سرشت مردمان از خاکی که نبات و حیوان را بر می‌آورد و کیومرث بالقوه و بالفعل، حامل هردو سوی این جغرافیای اساطیری (آسمان و زمین) است. این دیدگاه به کیهان‌گونی انسان و از منظر دیگر، به انسان‌گونی کیهان اختصاص داده، تن وی را همچون امشاسپندان می‌داند و نظم امور را در کالبد وی، نموداری از جریان امور در گیتی و مینو به شمار می‌آورد. زادسپرم نیز گوید: همانندی مردان (مردمان) چون سپهر گردان است. در تطبیق میان عالم صغیر و کبیر، هفت لایه جسمانی بدن آدمی را مشابهی برای طبقات هفتگانه آسمان می‌داند (وزیدگیهای زادسپرم، بخش ۳۰، بند ۱. قائمی ۱۳۹۱: ۴۴).

### ۳-۴ مرگ کیومرث عامل حیات دیگران

کیومرث که نخستین انسان است اولین میرنده نیز هست و مرگ او حیات را برای دیگران به وجود می‌آورد. به روایت بندهش: «چون مرگ به تن کیومرث در شد؛ به هنگام درگذشت تخمه بداد؛ آن تخمه‌ها به روشنی خورشید پالوده شد و دو بهر آن را نریوسنگ نگاه داشت و بهری را سپندارمذ پذیرفت. چهل سال [آن تخمه] در زمین بود؛ با بسر رسیدن چهل سال، ریواس تنی یک ستون، پانزده برگ، مهلی و مهلیانه [از] زمین رُستند» (وزیدگیهای زادسپرم، بخش نهم، بندهای ۱۰۱-۱۰۰). همچنین در بخش نهم بند ۱۰۷ آمده است: «روی هم بیست و پنج گونه (مردم) از تخمه کیومرث بودند».

در داستان آدم و حوا این شیطان است که آنان را می‌فریبد و موجب می‌گردد که آنان از بهشت برین به دنیای مادی گام نهند و از اینجاست که نسل بشر از آنان پدید می‌آید و منتشر می‌شود. در اسطوره ایرانی نیز با مرگ کیومرث توسط اهریمن، نسل بشر آغاز و منتشر می‌گردد. «کیومرث پس از بیدار شدن از خوابی که اورمزد در برابر تازش انگره مینو بر او فراز کرده بود، چون همه

جهان راتاریک و انباشته از جانوران آزار دهنده دید؛ مرگ را پذیرفت؛ اندیشید که از جهانی پر از درد، راهی جهانی بی هیچ دشواری خواهد شد و با خود گفت: که مردم از تخمه من خواهند بود و چه بهتر که کرفه کنند(بندهش، بخش پنجم، بند ۴۵، زادسپرم، بخش ۳، بند ۶۸).

مرگ کیومرث توسط اهریمن صورت می‌گیرد و در واقع این کار، آغاز آفرینش زندگی است؛ تا زمانی که کیومرث زنده است هسته‌ای نابارور است. هسته‌ای است بر صخرهای، هستی او به منزله پوششی است که هسته را پوشانده، نمی‌گذارد تا آن منبع نیرو و مایع هستی که در دل هسته است به بیرون جریان یابد. ولی مرگ او به منزله شکافتن پوشش هسته در شکم خاک و روان شدن ماده هستی‌زا به بیرون است و آنچه در این جهان بینی ایرانی نگاه گیرست اینکه مزدا خود آفرینش خود را نمی‌شکند، بلکه این کار را به دست اهریمن می‌اندازد تا اهریمن این نیروی کور و خرد منحرف و مغرور، از پیروزی موقتی خود، با دست خویش به تکثیر دشمن خود پردازد(خالقی مطلق ۱۳۷۲: ۱۰۰).

### ۳-۵ نیمه زایا و نیمه میرا

دو بخش نام کیومرث، یکی به معنی حیات و جان و دیگری به معنی مرده و بی‌جان است. جاننداری و باروری صفتی است که در بسیاری از باورهای اساطیری کهن از خویشکاری بغبانوها و خدایان مؤنث به شمار می‌رفته است. این پیوستگی اساطیری در پیوند بین واژه های زن و زاییدن و زایایی که همه، جلوه‌های باروری و تداوم زندگی هستند، باقی مانده است. همان گونه که حوا در عبری و نین‌تی در سومری به معنی حیات‌اند. این نیمه زاینده وجود کیومرث در پاره اول نام او مستتر است و بخش دوم که از آن مردن مشتق می‌شود، نیمه میرای اوست، میرایی مرد در برابر باروری و زایایی زن، بدین ترتیب کیومرث هر دو جنس مخالف را بالقوه در خود دارد. مشی و مشیانه هم که نخستین زوجی هستند که از کیومرث متولد می‌شوند نیز، تکرار الگوی دو گانه مرد میرا و زن زایای متعلق به او، که در ساختار دو بخشی واژه کیومرث مشاهده می‌شود(قائمی ۱۳۹۱: ۴۶).

## نخستین انسان یا نخستین شاه

### ۴-۱ اوستا و متن های پهلوی

در اوستا یسن ۶۸ بند ۲۲، یسن ۲۶ بند ۵ و ۱۰ و یسن ۱۳ بند ۷؛ یشت ۱۳ بندهای ۸۷ - ۸۶ - ۱۴۵؛ ویسپرد کرده ۲۱، بند ۲، و هات ۲۳ بند ۲، از کیومرث سخن رفته است. در این متون، فروشی کیومرث مورد ستایش است و در ردیف فروشی زردشت و کی گشتاسب قرار گرفته است. از کیومرث به عنوان کسی یاد شده است که نخستین فرد بود که از اندیشه ها و دستورهای اورمزد پیروی کرده است. در این متن ها فروش های نیک از کیومرث تا سوشیانت مورد ستایش قرار گرفته، و فروشی کیومرث در یشت ۱۳ بند ۸۶ همراه با فروشی های آسمان، آب، زمین، گیاه و گاو ستایش شده است. کیومرث نماینده آغاز جهان است همان گونه که سوشیانس نماینده پایان آن است: «همه فروشی های نیرومند مقدس و نیک راستان را می ستاییم از گیاه مرتن تا سئوشینت پیروزگر» (یشت ۱۳، بند ۱۴۵). در متن های پهلوی نیز از همین گونه مطالب آمده است، در دینکرد سوم فصل ۳۵ بند ۲، کیومرث اصل مردمان و نخستین گلشاه است و در دینکرد هفتم فصل ۱ بند ۹، نخستین [بشر] است و نیز در همین فصل بند ۷، کیومرث نخستین انسان است که با بر زبان راندن یک سخن راست (یعنی با اقرار به دین مزدیسنی) به حیطة قدرت نیک و معنوی امشاسپندان یعنی بهشت برین رسیده است (کریستن سن ۱۳۶۳: ۵۸). در بندهش (بهار ۱۳۸۰، بخش ۲ بند ۲۱) آمده: «او کیومرث ششمین آفریده اورمزد است». در ائوگمدیچا بند ۸۵، کیومرث شاه کوه (گلشاه) است» (عقیفی ۱۳۸۳: ۱۹۱).

در رساله علمای اسلام جایی که از آفرینش گیتی نام می برد کیومرث ششمین آفریده است. به این ترتیب: آسمان، آب، زمین، گیاه و سپس آفرینش گاو و کیومرث: «بعد از هشتاد روز گاو و کیومرث پیدا آمد و بعد از هفتاد و پنج روز آدم و حوا پدید آمد تا سال به سیصد و شصت و پنج روز اینها جمله تمام شد». بر این اساس می توان نظر داد که کیومرث در ردیف ششم از مخلوقات اورمزد است. و نخستین انسانی است که آفریده شده است.

## ۴-۲ منابع اسلامی

مورخان دوره اسلامی کیومرث را نخستین انسان، نخستین شهریار و حضرت آدم دانسته‌اند. نظر مورخان درباره اینکه کیومرث نخستین پادشاه یا نخستین انسان است را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد، البته برخی مانند مسعودی هر دو نظر را گفته‌اند. مورخانی شامل طبری، ثعالبی، بلعمی، طاهر مقدسی، ابن بلخی و... که در رأس آنها باید از فردوسی نام برد، کیومرث را "نخستین شاه" می‌دانند، ولی فردوسی در داستان پادشاهی خسرو پرویز، در بخش نامه خسرو پرویز به قیصر روم، کیومرث را "نخستین انسان" نیز دانسته است:

چو از خاک هر جانور زنده کرد      نخستین کیومرث را زنده کرد

(شاهنامه، ۱۳۶۹، ۷/ ۵۴)

ممکن است این موضوع از تاثیرپذیری خدای نامه‌ها از سنت‌های زردشتی باشد که فردوسی استفاده کرده است.

(ابن بلخی ۱۳۸۵: ۹) «اول کسی که پادشاهی جهان کرد و آیین پادشاهی و فرماندهی به جهان آورد او بود». (خواندمیر ۱۳۶۲: ۷۵): «نخستین کس از نوع انسانی که متصدی ایالت جهانیان گشت کیومرث است». (نصیحه الملوک ۱۳۶۱: ۸۹): «... و نخستین پادشاه اندر عالم، کیومرث بود». گروه دوم که کیومرث را نخستین انسان دانسته‌اند عبارت‌اند از: (مجمل التواریخ، ۱۳۸۳ : ۲۱-۲۲) می‌نویسد:

«ایزد تعالی اول مردی که به زمین ظاهر کرد مردی بود که پارسیان او را "گل شاه" خوانند و اول چیزی که از جانور که موجود شد، مردی بود و گاوی، مرد را "کهومرث" نام بود». در تحریر دستکاری شده ابن مقفع، کیومرث فقط نخستین انسان و نخستین شاه است (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۱۰۸). (شهرستانی در ملل و نحل: ۴۰۳): «اول کسی که اورمزد به زمین فرستاد کیومرث بود». (داعی حسنی ۱۳۶۴: ۱۴): «مجوس گویند پدر خلایق گیومرث بود نه آدم، دارا از اصطخر بود».

(مسعودی ۱۳۷۰، ۱/ : ۲۱۴): هر دو نظر را بیان کرده است: «باتفاق گویند که سر پادشاهان کیومرث بود؛ اما دربارهٔ او اختلاف کرده‌اند؛ بعضی دیگر که به شمار کمترند پنداشته‌اند که اصل و نژاد و سرچشمه مخلوق افراد بود».

در مقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است: «و آغاز پدید آمدن مردم از کیومرث بود» (کشاورز ۱۳۵۵، ۱/ : ۴۸).

بنابراین منابع، لقب کیومرث " گل شاه " و " گرشاه " است که به صورت " ملک الطین وکوشا " نیز آمده است. در علت دادن لقب گل شاه به کیومرث آمده است: «او را گل شاه خوانند زیرا که پادشاهی او آلا بر گل نبود» (مجمعل التواریخ ۱۳۸۳ : ۲۱)، (اصفهانی ۱۳۶۷ : ۱۹). «نخستین انسان روی زمین مردی بود که ایرانیان وی را کیومرث " گل شاه " می‌خوانند. وی تنها به گل فرمان می‌راند» (مسعودی ۱۳۶۵ : ۸۱). «او را " گرشاه " خواندندی، که جهان بیران (=ویران) بود و او اندر شکاف کوه بودی تنها، و مردم با وی نبودى و معنی "گر" کوه باشد و او را پادشاه کوه خواندند» (بلعمی ۱۳۵۳ : ۱۲). و در صفحه ۱۱۳ آورده است: «او را گل شاه خوانند زیرا که از گل آفریده است و بر گل پادشاهی می‌کرد و جفت او حوا هم از گل بود». «او را گل شاه خواندند و معنی آن پادشاه گل است» (ابن الندیم ۱۳۸۱ : ۲۰).

دربارهٔ " کرشاه " و " کوشا " چنین آمده است: «او را کرشاه گفته‌اند که به معنی " پادشاه کوهستان " است و " کر " به پارسی " کوه " را گویند» (ثعالبی ۱۳۶۸ : ۶). «او را گلشاه خوانند، زیرا که از گل آفریده است و بر گل پادشاهی کرد» (بلعمی ۱۳۵۳ : ۱۱۳). «لقب کیومرث کوشاه است یعنی پادشاه کوه، بدین جهت کیومرث را " کوشا " گویند که در لغت پهلوی به معنای " جبل " است» (بیرونی ۱۳۷۷ : ۱۴۱). و نیز در صفحه ۱۴۰ نوشته است: «لقب آن کوشاه است یعنی پادشاه کوه و برخی هم گفته اند گلشاه یعنی پادشاه گل، زیرا در آنوقت هیچکس نبوده» (ابن بلخی ۱۳۸۵ : ۹). آرده است: «او را گل شاه گفتندی یعنی پادشاه بزرگ. او در کوهی بود که کوشاه نام دارد». (طاهر مقدسی ۱۳۷۴ : ۳۲۱) و (مسعودی ۱۳۷۰ : ۲۷۶) نوشته‌اند: شاهان ایران از آغاز روزگار تا وقتی خداوند اسلام را بیاورد چهار گروه بودند؛ گروه اول را خدایان می‌گفتند

و خدا به معنی "بزرگ" است، چنانکه خدای کالا و خدای خانه و اینان از کیومرث تا فریدون بودند. در (التنبیه والاشراف ۱۳۶۵: ۸۱) آمده است: اول آنها کیومرث گَلشاه بود که معنی آن پادشاه گل است.

در اوستا، گئیری<sup>۸</sup> و در سنسکریت گِیری<sup>۹</sup> به معنی کوه است و گرشاه یعنی "پادشاه کوه"، چنانکه "پَدشخوارگر" یعنی کوه پَدشخوار(البرز)، در زمان قباد (۵۳۷ م) پادشاه ساسانی، خاندان "گشنسب داد" که بر طبرستان حکومت می کردند از کار برکنار شدند و کاووس پسر ارشد قباد به جای آنان، فرمانروای طبرستان شد؛ بنابراین او را "پَدشخوارگرشاه"، یعنی شاه کوه البرز (= منطقه البرز) نیز نامیده‌اند.

اینکه برخی از مورخان اسلامی به کیومرث عنوان گَلشاه داده‌اند ناشی از شباهت لفظی بین "گل" و "گر" بوده است و نیز بنا به روایات اسلامی حضرت آدم که از گل آفریده شده است، نخستین بشر هم هست و احتمالاً نخستین شاه هم بوده است. کیومرث هم، همین ویژگی‌ها را دارد و لذا "گَلشاه" است. دلیل دیگر اینکه "گل" به صورت هُزوارش آرامی "طینا" نوشته شده است؛ این صفت، غلط خوانده شده کلمه "گرشاه"، شاه کوه است. البته چنانکه بیان شد، برخی از مورخان مانند بلعمی و بیرونی همان "گرشاه" گفته‌اند. این بن مایه، "شاه کوه" می تواند بیان کننده حیات انسان غارنشین اولیه باشد که در غارها مسکن گزیده بود و شکار می کرد. از این انسان در شاهنامه با عنوان پلنگینه پوش یاد می شود:

سر تخت و بختش برآمد زکوه      پلنگینه پوشید خود با گروه  
از او اندر آمد همی پرورش      که پوشیدنی نو بدو نو خورش

(شاهنامه، ۱: ۱۵)

<sup>۸</sup> gairi  
<sup>۹</sup> giray

سنجش و واکاوی مطالبی که بیان شد نشان می‌دهد کیومرث یک مفهوم مجرد و انتزاعی یعنی "نمونه اولیه یا نطفه عظیم پیش از وجود انسان یا بُن و ریشه مردم" بوده است؛ چون پس از آنکه نطفه او بر زمین می‌ریزد گیاه ریواس می‌روید و از ریواس مشی و مشیانه به وجود می‌آیند؛ اینکه در برخی از منابع دوره اسلامی از حالت اولیه خلقت کیومرث که به صورت «پیش نمونه» است خبری نیست؛ بلکه از او با عنوان «نخستین بشر» و «نخستین شاه» یاد می‌شود و از نظر اهمیت کوه و تقدس آن، محل کیومرث در کوه بیان می‌شود؛ گویای تحول داستان در طی گذار سده‌ها است. در این منابع جنبه پادشاهی کیومرث نمود بیشتری دارد، زیرا «مرکز نیرومندترین قدرت حکومت و جامعه ایران باستان در درازی تاریخ بی‌گمان شاهنشاه و اندیشه شاهی است» (رجائی ۱۳۷۳: ۶۷). او بنیان‌گذار تشکیلات و تمدن به شمار می‌رود و نظام شاهی را او برپا می‌کند. در باره پیوند کیومرث با آدم دیدگاه‌های متفاوتی بیان شده است از جمله: «همان آدم، پسر آدم، نبیره آدم، آدم پسر کیومرث» (صدیقیان، ۱۳۷۵: ۳۵-۳۲). در دینکرد پنجم فصل ابند ۸، کیومرث جزء پیامبران و فرستادگانی است که دین را به تمامی و کامل می‌پذیرد. این نظرات، آمیختگی اساطیر زردشتی را با اساطیر سامی و اسلامی بیان می‌دارد.

### نتیجه

مفهوم نام کیومرث به معنی "زنده میرا" است یعنی اینکه زندگی و مرگ دو بُعد متوالی و مرتبط با هم، هر دو در وجود بشر نهاده شده است. این دو ویژگی کیومرث، که پس از او در مشی و مشیانه که از تخمه کیومرث هستند نهاده شد تأکیدی است بر حقیقت دین زردشت. بر اساس حقیقت دین زردشت در گاتها، اورمزد ذات ازلی است و از ازلیت اهریمن سخن به میان نیامده است، براین‌روال می‌توان گفت هر دو از یک ذات هستند. هرمزد مظهر رحمت و اهریمن مظهر قهر است. بنابراین زندگی و حیات کیومرث مظهر رحمت است و مرگ او، نماد اهریمن است؛ که هر دو از یک ذات هستند و در وجود او توأمان‌اند. دیگر اینکه چون انسان در رده ایزدان

نیست و باید این اصل رعایت گردد، لذا "میرا" است؛ زنده بودن هم صفت دیگر انسان است؛ گرچه اهریمن می‌تواند انسان را بکشد؛ اما شمار آدمیان رو به افزایش است و نسل بشر تداوم دارد؛ پس انسان "زنده" است. در نتیجه نام کیومرث بیانگر طبیعت دین زردشت است که جهان جدال میان خیر و شر است. همانطور که در نام کیومرث زندگی، که در اسطوره نماد خیر است بر مرگ که نماد شر و اهریمن است غلبه دارد، در پایان جهان، خیر بر شر غلبه خواهد کرد. عامل غلبه خیر بر شر انسان است.

اینکه آفرینش کیومرث مانند خورشید است و تجانس سرشت او با آسمان، کیومرث را به موجودی تبدیل می‌کند که برترین موجودات است و اشرف مخلوقات نام می‌گیرد؛ جنبه مینوی و روح خدایی یعنی (gay) اوست که دیگر آفریدگان، در هر جایگاه و منزلتی که هستند در برابر او گرنش می‌کنند؛ و این وجه خدا گونگی انسان است.

جایگاه کیومرث در طی قرون تحول می‌یابد و به تدریج از صورت پیش نمونه به صورت انسان واقعی و نخستین انسان و سپس، نخستین شاه در می‌آید. شاهنامه که کیومرث را نخستین شاه گفته است بنا به طبیعت اثر است؛ در شاهنامه از شاهان گفتگو می‌شود، پس کیومرث نیز که نخستین آدم است می‌تواند نخستین شاه هم باشد.

## منابع

- آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیری ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۴۷.
- آموزگار، ژاله، کتاب پنجم دینکرد، چاپ اول، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۶.
- ابن بلخی، فارسنامه: به سعی و اهتمام گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، چاپ اول، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۸۵.
- ابن الندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱.
- اصفهان‌ی، حمزه بن حسن، تاریخ پیامبران و پادشاهان، ترجمه جعفر شعار، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷.
- اوستا، گزارش و پژوهش: جلیل دوستخواه، ج دوم، چاپ سوم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۵.
- بلعمی، ابو علی، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی، ج اول، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۵۳.
- بهار، مهرداد (گزارنده)، بندهش، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۰.
- بهار، مهرداد، نگاهی به تاریخ اساطیر ایران، تحریر سیروس شمیسا، چاپ اول، تهران: نشر علم، ۱۳۸۸.
- مجمّل التواریخ والتقصص، بهار، محمد تقی، (مصحح)، چاپ اول، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۸۳.
- بیرونی، ابوریحان، آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۷.

ثعالبی، نیشابوری، تاریخ ثعالبی: پاره نخست، پیشگفتار و ترجمه محمد فضائلی، چاپ اول، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۸.

خالقی مطلق، جلال، گل رنج‌های کهن: به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز ۱۳۷۲.

داعی حسنی رازی، سید مرتضی، تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام: به تصحیح عباس اقبال، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴.

دریابندری، نجف، افسانه، اسطوره؛ چاپ اول، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۰.

دوشن، گیمن، دین ایران باستان، ترجمه رؤیا منجم، چاپ دوم، تهران: نشر علم، ۱۳۸۵.

راشد محصل، محمد تقی، (پژوهش)، وزیدگیهای زادسپرم، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.

رجایی، فرهنگ، اندیشه سیاسی شرق، چاپ اول، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲.

شهرستانی ابوالفتح، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، جلد اول، با مقدمه و حواشی سید محمد رضا جلالی نائینی، چاپ اول، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۸۵.

صدیقیان، مهین دخت، فرهنگ اساطیری-حماسی ایران، ج اول، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.

عفیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۳.

غزالی طوسی، محمد بن محمد، نصیحه الملوک، تصحیح و حواشی جلال الدین همایی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، ژول مول، ترجمه جهانگیر افکاری، چاپ چهارم، ج ۷ تا ۱، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۹.

قائمی، فرزاد، تحلیل اسطوره کیومرث در شاهنامه فردوسی و اساطیر ایران بر مبنای رویکرد نقد اسطوره شناختی. جستارهای ادبی، شماره ۱۷۶، بهار، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۹۱.

کریستین سن، آرتور، نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی، جلد اول و جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.

کریستن سن، آرتور، نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، چاپ اول، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.

مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج اول، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.


مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

مقدسی، محمد بن طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد اول تا سوم: ترجمه و تحقیق محمد رضا شفیعی کدکنی، جلد اول تا سوم، چاپ اول، تهران: نشر آگه، ۱۳۷۴.

میر خواند، روضه الصفا، تلخیص عباس زریاب خوبی، چاپ دوم، تهران: نشر علم، ۱۳۷۵.

میر فخرایی، مهشید، (مترجم)، روایت پهلوی، چاپ اول، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.

مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، چاپ دوم، انتشارات توس، ۱۳۶۴.

دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴  ۲۴

هینلز، جان، *اساطیر ایران*، ترجمه زاله آموزگار - احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران: نشر چشمه،

۱۳۷۱

## Kayumarth (position and name) in the area of myth and history

Morteza Tahami<sup>۱\*</sup>, Fariborz Khadem Hojjati<sup>۱</sup>

### Abstract:

The research of this article is related to mythology and history in terms of place and name. Whether Kayomarth is the first human or the first shahriyar, and what his name means is the subject of this article. The method of working in a library and based on the sources, the subject has been investigated and the following results have been obtained with the formation of the Zoroastrian myth, Kayomarth appeared and is considered an Iranian phenomenon. According to Avesta resources, Kayomarth is the sixth creation of Ormazd, in Middle Persian sources, Kayomarth is the archetype of man and the first human. Some sources of the Islamic period have considered Kayomarth as the first human, and others have mentioned him as the first king. the name Kayomarth shows two opposite dimensions, life and death, which can be an emphasis on the fact that good and bad are mixed inside a person; But both are unique in their creative power. In this name, life precedes death, Also, the duality of the name Kayomarth also expresses in a way the nature of Zoroastrianism (dualism), which considers the world to be a place of struggle between good and evil.

**Key words:** Kayumarth, Myth, History, Kayumarth the first human being, the first king, Good and Evil

---

<sup>۱\*</sup> Assistant Professor, Department of History, (Retired member) Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University. Email: motahami۱۰@khu.ac.ir

<sup>۱</sup> Assistant Professor of the Department of English and Linguistics, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah Email: f.khademhojjati@razi.ac.ir



تاریخ دریافت	۱۴۰۳ / ۱۲ / ۰۱	تاریخ پذیرش	۱۴۰۴ / ۰۵ / ۰۱
--------------	----------------	-------------	----------------

بقای پارسی: راهبردهای هخامنشیان اولیه در برابر سلطه آشور(از هخامنش و چیش پیش تا کوروش کبیر)

علی عزیزیان<sup>۱</sup>، کامین عالی پور<sup>۲</sup> و اسماعیل سپهوند<sup>۳</sup>

### چکیده

این پژوهش در صدد پاسخ به این سؤال برآمده است که « قوم پارس به ویژه خاندان هخامنشی، در مواجهه با تهاجمات امپراتوری آشور، چگونه و با چه راهبردهایی توانستند خود را حفظ کرده و بقایشان را در تاریخ تثبیت نمایند؟». دولت آشور در شمال بین النهرین به عنوان یکی از قدرتمندترین امپراتوری های عصر باستان، به دلیل داشتن ارتشی قدرتمند و همسایگانی ضعیف، به گسترش قلمرو خود پرداخت. این دولت با حمله به سایر ملل و دولت های همسایه مانند ایلام، بابل، اورارتو، ماد و مصر به کشتار مردم می پرداخت و با غارت منابع و تصرف ملت های شکست خورده، آنها را وادار به مهاجرت می کرد. یکی از اقوامی که مورد توجه آشور قرار گرفت، قوم پارس بود که ابتدا در غرب یا جنوب غربی دریاچه ارومیه ساکن شدند و سپس به مناطق جنوبی مهاجرت کرده و در مجاورت ایلام و ماد استقرار یافتند. پارسی ها پس از تهاجمات مکرر آشوریان علیه ایلام در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد، از ضعف ایلام استفاده کرده و بر انشان مسلط شدند. این قوم پاسارگادی به سرکردگی هخامنش و به ویژه پسرش چیش پیش، برای مقابله با آشور از راهبردهایی استفاده کردند که آنها را از حملات آشور نجات داد. آنها بدون دادن اسیران و غنایم جنگی به آشور، تنها با سه راهبرد مهاجرت، پرداخت باج و خراج و سرانجام بی طرفی، خود را مصون نگه داشتند.

**کلید واژه ها:** قوم پارس، راهبردهای بقا، امپراتوری آشور، هخامنش، ایلام، ماد

<sup>۱</sup> - استادیار گروه آموزش تاریخ، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران(نویسنده مسنول)  
[a.azizian@cfu.ac.ir](mailto:a.azizian@cfu.ac.ir)

<sup>۲</sup> - دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه فرهنگیان لرستان  
[kamin09@gmail.com](mailto:kamin09@gmail.com)

<sup>۳</sup> - دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، مدرس دانشگاه فرهنگیان لرستان  
[esy.sepah@yahoo.com](mailto:esy.sepah@yahoo.com)

## مقدمه

تاریخ باستان شاهد ظهور و افول امپراتوری‌های قدرتمندی در خاور نزدیک بود که هر یک به نوبه خود بر جریان‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی منطقه تأثیر عمیقی گذاشتند. در میان این قدرت‌ها، امپراتوری آشور به عنوان یکی از مخوف‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین نیروهای نظامی و سیاسی عصر خود، نقش بی‌بدیلی ایفا کرد. سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تهاجمی آشور که با ارتش منظم، فنون محاصره پیشرفته و رویکردهای بی‌رحمانه از جمله کوچ اجباری جمعیت‌های مغلوب همراه بود، هژمونی (سلطه) بلامنزاعی را در پهنه‌ی وسیعی از بین‌النهرین تا مصر برقرار ساخت. مواجهه‌ی اقوام و دولت‌های همسایه با این قدرت عظیم، چالش‌های بی‌سابقه‌ای را برای بقا و حفظ هویت آن‌ها به وجود آورد. درک چگونگی تعامل دولت‌ها و اقوام با قدرت‌های امپراتوری‌ساز، همواره از موضوعات اساسی در مطالعات تاریخی بوده است. امپراتوری آشور، با روش‌های خاص خود در اداره و کنترل سرزمین‌های تحت سلطه، نمونه‌ای برجسته از یک قدرت نظامی-اداری در دوران باستان بود. اما در میان دولت‌هایی که غالباً در برابر آشور تسلیم می‌شدند یا از میان می‌رفتند، چگونگی مقاومت و بقای پارس‌ها، به ویژه در مراحل اولیه‌ی شکل‌گیری تمدن هخامنشی، کمتر مورد توجه عمیق و تحلیلی قرار گرفته است. این مسئله، ضرورت پژوهشی متمرکز بر راهبردهای خاص پارسیان در مواجهه با آشور را برجسته می‌سازد؛ راهبردهایی که نه تنها منجر به بقای آن‌ها در دورانی پرتنش شد، بلکه مسیر را برای تبدیل شدن به یک امپراتوری جهانی هموار کرد. مطالعه‌ی این دوره، به ما کمک می‌کند تا الگوهای پویای تعامل میان قدرت‌های بزرگ و دولت‌های نوظهور را بهتر درک کنیم و درس‌هایی را برای تحلیل مناسبات قدرت در دوره‌های تاریخی دیگر استخراج نماییم. مطالعات متعددی به بررسی ابعاد

مختلف امپراتوری آشور، از جمله ساختار نظامی، سیاست‌های اداری و رویکردهای فرهنگی آن پرداخته‌اند. با این حال، پژوهش‌هایی که به طور خاص بر مرحله‌ی پیش از امپراتوری هخامنشی، و تعاملات اولیه‌ی پارس‌ها با امپراتوری آشور با تمرکز بر راهبردهای بقا متمرکز باشند، محدودتر است. بسیاری از مطالعات، پارس‌ها را عمدتاً از منظر ظهور کوروش و تأسیس امپراتوری بررسی کرده‌اند و کمتر به جزئیات چگونگی گذر از مرحله‌ی وابستگی یا مواجهه با قدرتهای مسلطی چون آشور پرداخته‌اند. این شکاف پژوهشی، فضایی را برای ارائه‌ی تحلیلی عمیق‌تر از راهبردهای پارسیان در مواجهه با آشور فراهم می‌آورد.

این پژوهش با اتخاذ رویکردی تاریخی-تحلیلی، به بررسی و ارزیابی راهبردهای بقای پارسیان در برابر امپراتوری آشور می‌پردازد. روش تحقیق عمدتاً بر تحلیل اسنادی و کتابخانه‌ای استوار خواهد بود. بدین منظور، از متون تاریخی معتبر باستانی (مانند کتیبه‌ها، متون آشوری و بابلی، و اشارات مورخان یونانی) که به صورت ترجمه و تحلیل در دسترس هستند، بهره گرفته خواهد شد. همچنین، با بررسی و نقد آثار پژوهشگران معاصر در حوزه‌ی تاریخ آشور و ایران باستان، اطلاعات موجود گردآوری و تحلیل خواهد شد. قوم پارس که ریشه‌های خود را در فلات ایران گسترانده بود، در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد وارد صحنه‌ی سیاسی شدند. این قوم، ابتدا در حاشیه‌ی قدرت‌های بزرگ‌تر، و سپس با مهاجرت به جنوب و استقرار در نزدیکی ایلام و ماد، به تدریج پایه‌های شکل‌گیری یک تمدن نوین را بنا نهادند. با این حال، سرنوشت آن‌ها ناگزیر با سایه‌ی سنگین قدرت آشور گره خورده بود. مقاله‌ی حاضر بر آن است تا با تمرکز بر راهبردهای هوشمندانه و منعطف هخامنشیان اولیه، به ویژه در دوران هخامنش و چیش پیش، چگونگی بقا و توسعه‌ی این قوم را در برابر حملات و فشارهای مداوم آشور بررسی کند. این پژوهش نه تنها

به سیاست‌های خاص پارس‌ها در اجتناب از درگیری‌های مستقیم و پرداخت باج به جای پذیرش بردگی می‌پردازد، بلکه نشان می‌دهد که چگونه رویکردهای دیپلماتیک و اقتصادی هوشمندانه، زمینه‌ساز استقلال و در نهایت، ظهور یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های تاریخ - یعنی شاهنشاهی هخامنشی - شد.

### امپراطوری آشور و درگیری با دول همسایه با تکیه بر بابل و ایلام و ماد

آشوری‌ها مدت‌ها پیش از هزاره‌ی دوم قبل از میلاد از صحراهای عربستان به بین‌النهرین کوچ کرده بودند و با کشاورزی و شهرنشینی آشنا شده بودند (لوکاس، ۱۳۷۲: ۹۱/۱). آنها خود را از نوادگان آشور پسر سام پسر حضرت نوح (ع) می‌دانستند که با مردمان سامی‌نژاد دیگر در بابل زندگانی می‌کردند و تابع پادشاهان بابل بودند. گویا نمرود پادشاه بت‌پرستی که آتش‌پرستی را رواج داد، سرزمینی را که سام از پدرش به میراث یافته بود، تصرف کرد. پسران سام که یکی از آنان آشور بود پس از این که نمرود میراث پدرشان را از ایشان گرفت از آن‌جا بیرون شدند یا مهاجرت کرده به قسمت وسطای رود دجله و کوهستان‌های مجاور رفتند و در آنجا دولت کوچکی موسوم به آشور تشکیل دادند. آشور اسم رب‌النوعی بود که پرستش می‌کردند. آشوری‌ها، ارباب انواع بابلی را نیز پرستش می‌کردند ولی آنها را دون‌رتبه آشور می‌دانستند و بر این عقیده بودند که هر قدر دولت آشور وسعت یابد بر عظمت این خدا می‌افزاید و خدایان شهرهای دیگر دست‌نشانده می‌شوند (پیرنیا، ۱۳۰۹: ۲۸؛ شیروانی، بی‌تا: ۲۰۸؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۴۷۲/۲). خدای آشور خدای جنگ و بزرگ خدایان آشوری بود که پس از سقوط بابل توسط آشوری‌ها در رتبه نخست خدایان بین‌النهرین قرار داشت (ژیران و دیگران، ۱۳۷۵: ۷۰). به حکمرانان آشور مانند حکمرانان شهرهای سومر و آکد در ابتدا پاتسی گفته می‌شد (پیرنیا، ۱۳۰۹:

۲۹). ولایت آشور عبارت بود از اراضی متعلق به شهری که موسوم به این اسم و مانند بابل در تحت حکومت پاتسی‌ها بود و آنها نیز مانند حکمرانان بابل کم‌کم به سلاطین مقتدری تبدیل گردیدند. بین سال‌های ۱۸۰۰ و ۱۵۰۰ ق.م، مملکت آشور به استقلال نائل آمده و قلمرو خود را همواره از جانب شمال انبساط دادند. آشور به عنوان پایتخت قدیم، کم‌کم متروک شد و ابتدا کلخی که امروز محل نمرود است و سرانجام نینوا مقر حکومت گردید. نینوا در سر تنها راهی واقع شده که بابل را با آشور مربوط و متصل می‌ساخت (سایکس، ۱۳۸۰: ۱/۱۰۷-۱۰۶). در واقع بخش کوهستانی عراق که به کوه و دجله و زاب کبیر محدود می‌شد، مرکز جغرافیایی کشور مقتدر آشور شد که در آن خرساباد (دور شروقیان)، نمرود (کله/کلخ) و نینوا را بنا کرده بودند (دوری، ۱۳۷۵: ۸۱). شهر نینوا (به معنای مأوی و منزل نین) پایتخت آشور در شرق دجله مقابل موصل در بین‌النهرین واقع شده و خرابه‌های آن تا به امروز باقی است (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۸۰: ۸۴). آشوریان همین که بنای ترقی و انبساط را گذاشتند، ولایات مجاور خود را مسخر نمودند. قدرت آشور در ابتدا متکی بر طبقه فلاحان آزاد بود و همین که فلاحان آزاد کم‌کم از میان رفتند یا تعدادشان کم شد، درصدد برآمدند که لشکریان مزدور اختیار کنند و لیکن این مزدوران تا وقتی که مزد و غنیمت وافر داشتند خوب می‌جنگیدند، اما همین که دوره احتیاج در می‌رسید، دولت را رها کرده و تنها می‌گذاشتند (سایکس، ۱۳۸۰: ۱/۱۰۷). تاخت و تاز آشوری‌های آرامی‌نژاد در آغاز هزاره‌ی اول پیش از میلاد تا چند صد سال ماندی نداشت و نشانه‌هایی از لیاقت و نیروی خویش را نمایاندند (فرای، ۱۳۸۵: ۹۳). با نیرو گرفتن آشوری‌ها در پایان سده دهم و آغاز سده نهم ق.م، ارتش آشور از مرزهای شمال باختری ایران به درون این سرزمین نفوذ کرد و تا پایان سده هشتم که دولت آشوری موقتاً سقوط کرد این اردو کشی ادامه یافت. به سال ۸۸۰ ق.م زامویا به دست آشوریان افتاد و جزو یکی از ولایات تابعه این دولت درآمد. آشوری‌ها

مناطق واقع در خاور را به خاک خود ملحق نکردند، زیرا منظور اصلی‌شان این بود که از ساکنان آنها خراج، اسیر یا غنیمت بگیرند. هنگامی که برخی از بخش‌ها در برابر آشوری‌ها پایداری می‌کردند، دژهایشان را ویران و روستاهایشان را به آتش می‌کشیدند و با شیوه‌های ددمنشانه‌ای ساکنان آن منطقه را می‌کشتند. مردم بیشتر از «کشور» ها برای آزاد ماندن خود تلاش می‌کردند، اما در اثر جنگ نابرابر یکی پس از دیگری در مقابل نیرومندترین دولت آن زمان که صاحب تکنیک جنگی پیشرفته و سلاح‌های قلعه‌کوب بود، نابود می‌شدند. بیشتر چنین روی می‌داد که ساکنان به محض نزدیک شدن ارتش آشور، دژهای خود را رها کرده و در کوه‌ها پنهان می‌شدند (گرانوسکی و دیگران، ۱۳۵۹: ۵۴). آنها این کار را برای نجات خود انجام می‌دادند و پس از بازگشت آشوری‌ها به مسکن خود برمی‌گشتند. البته آشوری‌های فاتح به ندرت به نتایجی که منشیان آنها ادعا کرده‌اند، رسیده‌اند. تقریباً همیشه آنها به اندازه کافی نیرو در میان اقوام مغلوب باقی می‌گذاشتند تا پس از مدت کوتاهی بتوانند محاربه را آغاز کنند. این خصومت‌ها چندین قرن طول کشید و اثر خود را در تشکیلات نظامی آشور باقی گذاشت (گیرشمن، ۱۳۸۴: ۸۶). آشوری‌ها هیچ‌وقت به فرمانروایی ساده بر سرزمین‌ها و نواحی که به تدریج ضمیمه قلمرو خود می‌کردند قانع نبودند و قصد داشتند با نابودی فرهنگ ملل زیردست خود، آنها را در خود تحلیل برند و هضم کنند (توین‌بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۵). معمولاً سفرهای جنگی آشوری‌ها تهاجم به شهرها بود برای گرفتن اسیر، غارت کردن، سوختن، اخذ ذخایر فلزی یا احجار نیمه قیمتی و حمل اسب‌ها و چهارپایان (گیرشمن، ۱۳۸۴: ۸۶). با این اقدامات، غنیمت جنگی و بندگان اسیر به مقدار فراوان و شمار بسیار به‌سوی آشور سرازیر شده، آن کشور مبدل به کشوری اداری و متمرکز و نظامی شد (فرای، ۱۳۸۵: ۹۳). در ابتدا آشوری‌ها تابع بابل بودند چنانچه برای اولین بار که اسم آشور را ذکر می‌کنند در زمان حمورابی پادشاه بابل است و چنین استنباط

می‌شود که در این زمان آشور جزو بابل بوده است و معلوم نیست در چه تاریخی آشور مستقل شد. بهر حال تاریخ استقلال آن بین قرن هیجدهم و پانزدهم قبل از میلاد است (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱/۱۲۶). آشوریان خود پیشینه اکدی (آکادی) دارند که بر اثر فشارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی در آغاز هزاره سوم قبل از میلاد به خاطر شرایط موجود از مرکز بین‌النهرین به شمال شرق بین‌النهرین کوچ کردند و امپراتوری خود را بنیان نهادند. سلف بزرگ آشوریان، سارگون (۲۵۳۰-۲۵۸۴ ق.م) است که در تاریخ جهان باستان به سارگون اول اکدی معروف است (خدادادیان، ۱۳۸۳: ۲/۱۵۹۰). تاریخ قدیم آشور تقریباً از ۱۵۰۰ ق.م شروع شده و در ۹۰۰ ق.م خاتمه می‌یابد. بزرگترین پادشاه این عهد تیگلات پیلسر اول است، که فتوحات زیادی در بابل، ایران و جاهای دیگر انجام داد، ولی بابل دوباره موفق شد که آشور را دست‌نشانده کند. از وقایع مهم این عهد، پیدا شدن قوم صحراگرد تازه‌نفسی موسوم به آرامی‌ها است که از عربستان بیرون آمده و بابل و آشور را در فشار گذاشتند (۱۵۰۰-۱۳۰۰ ق.م). این‌ها در ابتداء به بابل حمله کردند و چون به واسطه مقاومت بابلی‌ها موفق نشدند، بعد هجوم به آشور برده این دولت را برانداختند (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۱۷۸-۱۷۷؛ پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱/۱۲۸). شلمانصر اول (۱۲۴۲-؟ ق.م) یکی از شاهان آشور بود که پسرش، توکولتی نینورتا اول (۱۲۰۶-۱۲۴۲ ق.م) جانشین او شد که حدود ۳۷ سال سلطنت کرد و در طول این مدت توانست نفوذ خود را تا حدود بابل در جنوب بگستراند و دو بار با کیتین هوتران (۱۲۳۵ ق.م) شاه ایلام روبرو شد. چون کاشتی‌لیاش شاه کاسیت بابل درگذشت، شاه آشور قصد داشت یکی از اقمار خود الیل نادین شومی را بر تخت سلطنت بابل بنشانند که با حمله شاه ایلام در سال ۱۲۲۶ ق.م و تصرف نیپور در بابل مرکزی، شاه دست‌نشانده آشوری بابل مجبور به فرار شد. با این همه توکولتی نینورتا تقریباً بلافاصله بابل را دوباره زیر کنترل درآورد و این بار شاه آشور، کاداشمن‌هاربه کاسیت

(۱۲۲۴-۱۲۲۶ق.م) را بر تخت بابل نشاند و یک سال و نیم بعد جای او را به اداد شومیدین (۱۲۱۹-۱۲۲۴ق.م) داد. کیتین هوتران پنج سال به بابل حمله نکرد و سرانجام مقارن به تخت نشستن اداد شومین نصیر (۱۱۸۹-۱۲۱۸ق.م) به بابل حمله کرد و ایسین را گرفت و به سوی شمال تا ماراد غرب نیپور پیش رفت و با دستن پر از غنیمت بدون مزاحمت برگشت. اما توکولتی نینورتا در گرفتن انتقام درنگ نکرد و مظفرانه تا دریای پایین یا خلیج فارس پیش رفت و ساحل ایلام را اشغال کرد و سوزیان را مورد تهدید قرار داد(هینتس، ۱۳۸۳: ۱۴۲-۱۴۱). آشور دان اول (۱۱۳۳-۱۱۷۹ق.م) در تلاش‌های خود برای ضمیمه کردن تعدادی از شهرهای مرزی بابل در قسمت سفلی زاب به قلمرو خود با مقاومتی روبرو نشد(هینتس، ۱۳۸۳: ۱۴۷). شوتروک ناخونته(۱۱۵۵-۱۱۶۵ق.م) پادشاه ایلام، در سال ۱۱۶۰ق.م همراه پسر ارشدش کوتیر ناخونته فتوحات خود را به نقاط دور کشانید. آنها در شمال تا ناحیه دیاله نفوذ کردند و به محوطه کرکوک رسیدند و آشور را هر چه دورتر راندند و بابل را محاصره کردند و همه‌ی شهرهای آن را فتح کردند و زبابا شوم ایدینا، شاه کاسیت بابلی را از تخت به‌زیر کشید و پسر خود کوتیر ناخونته را به‌عنوان نایب‌الحکومه بابل برگزید. با این اوصاف همه‌ی دره‌ی دجله، قسمت بیشتر ساحل خلیج فارس و سلسله جبال زاگرس به‌تصرف ایلام درآمد و ایلام و آشور همسایه گشتند. کوتیر ناخونته چون از وضعیت بابل مطمئن نبود یک کاسیت به‌نام الیل نادین آهی را بر تخت آنجا نشاند و او به‌عنوان دست‌نشانده ایلام مسئول حفظ نظم بود. سه سال بعد در سال ۱۱۵۷ق.م شاه کاسیت علیه ایلام شورش کرد و کوتیر ناخونته او را شکست داده و به ایلام تبعید کرد و پادشاهی او را برانداخت(هینتس، ۱۳۸۳: ۱۴۹-۱۴۷؛ گیرشمن، ۱۳۸۴: ۵۷ و ۶۸). شیلهاک اینشوشیناک (۱۱۲۴-۱۱۵۰ق.م) در سال ۱۱۳۳ق.م به بین‌النهرین و از جمله بابل حمله کرد و شهر کاریندش (کرنند فعلی) را فتح کرد و جنگ‌های بعدی او از منطقه

دیاله به شمال گسترش یافت و کوه‌های ابه (جبل هم‌رین) و مادگا (توزخورماتلی فعلی) را تصرف کرد و وارد قلمرو آشور شد و آشور دان اول (۱۱۳۳-۱۱۷۹ ق.م) را در اوگارسالو نزدیک زاب سفلی شکست داده و شهرهای آژانا (کرکوک) تیتورو (الطون کوپرو) را اشغال کرد و موجب سقوط و مرگ شاه آشور بعد از ۴۶ سال سلطنت که پیر و ناتوان شده بود، گشت(دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۱۷۷؛ هینتس، ۱۳۸۳: ۱۵۱ و ۱۵۶-۱۵۷). تیگلات پیلسر اول (۱۰۷۶-۱۱۱۴ ق.م) در حدود سال ۱۱۰۰ ق.م کتیبه‌های بسیاری از خود برجای گذاشته که نشان از بیدادگری و سخت‌دلی پادشاهان آشور دارد(فرای، ۱۳۸۵: ۹۳؛ توین‌بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۷). وی بابل را تصرف کرد و این کشور را برای مدتی از زمره‌ی دول بزرگ خارج کرد(دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۱۷۷). نخستین شاه آشور که به برخی نواحی فلات ایران لشکر کشید تیگلات پیلسر بود که در حدود ۱۱۰۰ پیش از میلاد یعنی تقریباً مقارن با حیات زرتشت در شرق به پادشاهی رسید. وی از ماد، سرزمین و مردم آن نامی نمی‌برد زیرا در این زمان هنوز ملقب به ماد نشده و پیشقراولان آنها در جنوب ترکمنستان و شمال گرگان مستقر شده بودند. آنان از حدود ۱۲۰۰ تا ۹۰۰ پیش از میلاد نقاط مهم مرو، نسا، گرگان و دامغان و نواحی دیگر این مناطق را اشغال کرده و به حدود ری و کاشان رسیدند(ستوده، ۱۳۸۵: ۴۴۷). آداد نیراری دوم (۸۹۰-۹۱۱ ق.م) نیز که در حدود سال ۹۰۰ ق.م می‌زیست بار دیگر کشورگشایی را با شکست دادن حکومت‌های کوچک آرامی در شمال سوریه ادامه داد و با کشتارهای بزرگ و تبعید دسته‌جمعی مردم، هراس از آشور را در دلها می‌افکند(فرای، ۱۳۸۵: ۹۳). وی ناحیه «از آن سوی زاب سفلی» یعنی مرز کشور لولوبیان، از «هابهی» و «زاموآ» تا گردنه‌های کشور نامار را در نوردید و قبل از آن نیز به سوی سرچشمه‌ی زاب بزرگ رفته به کشور مهری که در نزدیکی کرانه‌های غربی دریاچه ارومیه بود رسید. پسر آداد نیراری دوم به نام توکولتی نینورتای دوم (۸۸۳-۸۹۰ ق.م) در سال

۸۸۵ ق.م نیز به اراضی مذکور لشکر کشید (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۱۹۹). از سال ۹۰۰ ق.م به بعد آشوری‌ها بر آرامی‌ها فائق آمده از نو دولتی تشکیل دادند. این دولت قدرتی حیرت‌آور از حیث جهانگیری بروز داد. بزرگترین پادشاه این دوره آشور نصیر پال دوم (۸۵۹-۸۸۳ ق.م) است که آشور را به حدود زمان تیگلات پیلسر اول رسانید، اما شقاوت‌های او نامش را لکه‌دار کرده، زیرا وی کودکان اسرا را از پسر و دختر زنده در آتش می‌سوزانید (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱۲۹/۱). آشور نصیر پال دوم سه حمله به اراضی که آداد نیراری دوم انجام داده بود در سال‌های ۸۸۱-۸۸۰ ق.م انجام داد (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۱۹۹). توضیح آنکه جمعی از آشوری‌ها در زمان سلطنت شلمانصر اول در سده ۱۳ ق.م به نایری (ارمنیه) آمده بودند و آشور نصیر پال دوم در سال ۸۸۲ ق.م حکومت آشور را بر بازماندگان این مهاجران آشوری تحمیل کرد (توین‌بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۶-۴۵). لشکرکشی‌های آشور نصیر پال دوم از دیگر تجاوزات جدی‌تر بود. در لشکرکشی سال ۸۸۳ ق.م به اراضی زاموآ چندان تجاوزی نشد و پادشاه آشور از طریق کیرووری به ناحیه زاب علیا رفته، آنگاه به شتاب به سوی شمال غربی توجه کرد. نواحی کوهستانی مجاور این مسیر یعنی کیرووری سیمسی و سیمره و اولمانیا و آداعوش و خارگا و خارماسا نه تنها اسب‌ها و قاطرها و دام‌های شاخ‌دار و شراب و ظروف مفرغ به شاه آشور هدیه دادند، بلکه عوارض و خراج‌هایی نیز به نفع آشور بر ایشان وضع شد. ساکنان سرزمین گیلزان (ظاهراً در کرانه غربی دریاچه ارومیه) نیز به منظور جلب عطوفت آشوری‌ها، هدایایی از قبیل اسب و سیم و زر و قلع و مس و مصنوعات مفرغی ارسال داشتند. در کل آشور نصیر پال دوم، سه پادشاهی کوچک زاموآیی یعنی داگارا، بوناسی و لاربوسا را قلع و قمع کرد (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۰۰-۱۹۹). آشور نصیر پال دوم همچنین دژ آتلیل را که زمانی به پادشاهان کاسی تعلق داشت برای مرکز جمع‌آوری مالیات و خراج و تدارکاتی مثل آذوقه برای لشکریان و علوفه برای چهارپایان از ایالت‌هایی که گرفته

بود، قرار داد(همان: ۲۰۲-۲۰۳). این شاه آشوری، شورشیان را پوست می‌کند و و پوست آنها را بر دروازه شهر می‌آویخت(فرای، ۱۳۸۵: ۹۳). تا قبل از سلطنت آشور نصیرپال دوم، سوار نظام در قشون آشور به کار نمی‌رفت و قوه‌ی ضربت زنده‌ی وی گردونه‌های جنگی بود که بر اثر وسایل بدوی سلاحی نامؤثر به‌شمار می‌رفت و بیشتر تأثیر روحی داشت و در هنگام عمل از سوار نظام اقوام زاگرسی ضعیف‌تر بود؛ به‌همین جهت آشوری‌ها برای مقابله، سواره نظام تشکیل دادند(گیرشمن، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۷). شلمانسر سوم(۸۲۴-۸۵۹ ق.م) به مردم بخش‌هایی که از آشور نصیر پال دوم استقلال خویش را پس گرفته بودند، لشکر کشید. در رأس مخالفان دولت نیک دیارا بود که در سال ۸۵۵ ق.م دوباره مورد حمله شلمانسر سوم قرار گرفت و مخالفان فرار کردند و شاه آشور به تعقیب آنها پرداخت. در سال ۸۴۲ ق.م شلمانسر دوم، آشوب نامار را خاموش کرد و یانزی که پیشوای بیت هامبان بود را به پادشاهی آنجا مستقر ساخت که در سال ۸۳۴ ق.م از اطاعت آشور سرپیچید و این بهانه‌ای برای نخستین لشکرکشی شلمانسر سوم به خاک ماد گردید، زیرا او به داخل سرزمین ماد گریخته بود(دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۰۳). وی همچنین با امپراطوری اورارتو در شمال آشور و همچنین با سوریه به جنگ پرداخت و مرگ و تباهی را بهر جایی که می‌رفت می‌پراکند(فرای، ۱۳۸۵: ۹۳). در سال ۸۳۶ ق.م در سالنامه‌های آشوری برای اولین بار اسم مادها (مادای) آمده است(گیرشمن، ۱۳۸۴: ۸۷). بعد از آن آشور حملاتی به قلمرو مادها داشت و چهار دژ را تسخیر کرده و چندین بار توانست آنها را مطیع و از آنها باج بگیرد و غنیمت و اسیر با خود ببرد، چنانچه در سال ۸۳۴ ق.م نخستین بار تا قلمرو ماد پیش رفتند(گرانوسکی، ۱۳۵۹: ۵۴). در سال ۸۲۸ ق.م که شلمانسر سوم پیر و فرتوت شده بود، عملیات لشکرکشی به درون ایران صورت گرفت و فرماندهی عملیات بر عهده تورتان سردار آشوری یا همان دایان آشور بود که توانست غنایم زیادی به‌دست آورد(دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۰۸-۲۰۷). بعد از

شلمانسر سوم جنگ خانگی در آشور به صورت جدی شروع شد و سرانجام شمشي آداد پنجم (۸۱۰-۸۲۳ ق.م) توانست قدرت را به دست بگیرد و مجدداً قدرت حکومتی واحد را در سراسر پادشاهی آشور مستقر سازد (همان: ۲۰۹). وی در سال ۸۲۱ ق.م با ۱۲۰۰ جنگجو، یکی از رؤسای ایرانی از مردم ناحیه‌ای در شمال دریاچه ارومیه یا همان اورارتویی‌ها، که تعداد آنها ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ بود را شکست داد و تا دریا پیش رفت که مشخص نیست دریاچه ارومیه بوده است یا دریاچه خزر (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۱۰؛ گیرشمن، ۱۳۸۴: ۸۸). وی همچنین سپاهی متشکل از ایلامیان، چالدی‌ها و آرامی‌ها را در هم شکست (هینتس، ۱۳۸۳: ۱۶۳). در سال ۸۲۰ ق.م آشوری‌ها که قدرت خود را در پیرامون دریاچه ارومیه به حد کافی مستحکم می‌دیدند لشکرکشی پر دامنه‌ای علیه ماد ترتیب دادند و از ساکنان مناطقی که می‌گذشتند باج فراوانی گرفتند (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۱۱-۲۱۰). در سال ۸۱۹ ق.م آشوری‌ها توجه خود را به بابل مبذول داشتند و یا بیشتر در خاک نمار جریان داشت و متوجه امور داخلی بین‌النهرین بودند اما ماد را نیز از یاد نبردند (همان: ۲۱۳). بعد از مرگ شمشي آداد پنجم در سال ۸۱۰ ق.م پسر او آداد نراری سوم (۷۸۲-۸۱۰ ق.م) وارث تاج و تخت آشور شد، اما ملکه‌ی بیوه‌ی او «سامورامات» که در تاریخ به سمیرامیس مشهور است امور ملک را اداره می‌کرد که تا سال ۸۰۵ ق.م ادامه داشت. در زمان سلطنت آداد نراری سوم بارها علیه مادی‌ها و مانایی‌ها لشکرکشی شد، یعنی در سال‌های ۸۰۹، ۸۰۷ و ۸۰۶ ق.م علیه مانا و سال‌های ۷۹۳، ۷۹۲ و ۷۸۸ ق.م علیه ماد که آشوریان قصد داشتند سرزمین آنها را کاملاً مطیع و منقاد خویش سازند و بعد از ۸۰۲ ق.م نیز پنج بار دیگر ماد مورد هجوم آشور قرار گرفت (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۱۵-۲۱۳). در پایان قرن نهم و اوایل قرن هشتم قبل از میلاد اگرچه آشور قوی‌ترین دولت آسیای غربی به نظر می‌آمد، اما قدرتش تا حدودی به انحطاط رفت، چنانچه در زمان شلمانسر چهارم

(۷۷۲-۷۸۲ ق.م) بین آشور و اورارتو نزاع درگرفت و برتری با اورارتو بود و آشوری‌ها به یک سلسله لشکرکشی‌ها علیه اورارتو دست زدند. اورارتویی‌ها همه‌ی نواحی اطراف دریاچه ارومیه را تصرف کرده و کشوری به وسعت آشور به وجود آوردند و به سوی مغرب رفتند و سلطه خود را بر غالب ممالک آسیای صغیر شرقی که تا این زمان تابع آشور بود برقرار کردند و کاملاً مشهود بود که آشور به ضعف گراییده است و در این مقطع زمانی دولتی مقتدر نبود تا بتواند از انتقال قدرت خویش به اورارتو جلوگیری کند. پس از آن مردمان دیگر از اطاعت آشور سرپیچیدند تا اینکه تیگلات پیلسر سوم به قدرت رسید(پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱۲۹/۱؛ گیرشمن، ۱۳۸۴: ۸۹). تیگلات پیلسر سوم (۷۲۷-۷۴۶ ق.م) یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان آشور بود که دولت آرامیان را در دمشق و شمال اسرائیل شکست داد و سپاه‌یانی به سوی مادها در ایران (سال ۷۴۴ ق.م) فرستاد. او اورارتو را در سال ۷۴۳ ق.م به سختی شکست داد و پایتخت آن را محاصره کرد ولی موفق به تسخیر آن نشد. وی تا کوه بیکنی که آن را همان دماوند شناخته‌اند پیش رفت و غنایم بسیار به دست آورد(دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۱۸؛ فرای، ۱۳۸۵: ۹۳؛ گیرشمن، ۱۳۸۴: ۸۷). در زمان وی قلمرو امپراطوری آشور تا سوریه و در مشرق تا لبه‌ی غربی فلات ایران گسترش یافت و ولایات سرحدی بابل در شرق و شمال‌شرق نیز تسخیر گردید(توین‌بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۶ و ۱۳۰). تیگلات پیلسر سوم در سومین حمله و یورش خود به درون سرزمین ایران در سال ۷۴۵ ق.م، ظلم و ستم زیادی مرتکب شد و سرزمین ماد را مورد تجاوزات سخت خود قرار داد(دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۲۳؛ توین‌بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۷۷). وی از سفر خود به ماد ۶۵۰۰۰ اسیر و اسب‌های زیادی برای سازماندهی ارتش جدید خود آورد و اسرا را در دیاله در طول سرحد آشور مستقر ساخت و به جای آن آرامیان را در نجد ایران جایگزین کرد(گیرشمن، ۱۳۸۴: ۹۴-۹۳). تیگلات پیلسر سوم بعد از لشکرکشی سال ۷۳۷ ق.م به ماد که مقدمه‌ای برای

لشکرکشی علیه کوهستان اورارتو بود در سال‌های ۷۳۶-۷۳۵ ق.م به این سرزمین هجوم برد (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۵۱). قلمرو تیگلات پیلسر سوم در شرق تا تپه گیان در کوهستان زاگرس و در غرب تا صور و صیدا بر ساحل مدیترانه گسترش یافت (سویشر، ۱۳۸۳: ۱۱۲). تیگلات پیلسر سوم در سال ۷۴۱ ق.م به کشور یهودیان تاخت و شهرهای زیادی را به تصرف درآورد و نزدیک به ۶۰ هزار نفر را به اسارت گرفت. این اسارت، مدت ۱۰ سال به طول انجامید (حمیدی، ۱۳۸۱: ۱۰۲). تیگلات پیلسر سوم علاوه بر آنکه جهانگیری بزرگ بود، جهانداری ممتاز نیز به‌شمار می‌رفت؛ وی بدون آنکه مملکت خود را از سکنه خالی کند، مستعمرات آشوری را در نواحی منضم، به‌منظور ایجاد امنیت تأسیس کرد. اقوام مغلوب را در مواضع دیگر جای داد، در حقیقت اختلاطی از اقوام ایجاد کرد (گیرشمن، ۱۳۸۴: ۹۳). در زمان شلمانسر پنجم (۷۲۲- ق.م) وی نیز به‌مانند تیگلات پیلسر سوم به خاک اسرائیل در زمان پادشاهی هوشع پسر ایله (۷۲۲ تا ۷۲۸ ق.م) لشکر کشید و هوشع را زندانی کرد و کشور را غارت و تاراج نمود و مردم را به اسیری برد (حمیدی، ۱۳۸۱: ۱۰۲؛ لوکاس، ۱۳۷۲: ۱۱۴/۱). توضیح آنکه پادشاهان سابق آشور فوق‌العاده مهم می‌دانستند که لشکر از طبقه زارعین آزاد تشکیل شود، اما روحانیون که اراضی زیاد داشتند و از مالیات معاف بودند، نمی‌خواستند زارعین در قشون داخل شوند. سرانجام مقرر شد که به‌جای زارعین، اسرا را به‌کارهای فلاحتی وادارند تا زارعین بتوانند به‌خدمات عسکری اشتغال ورزند. چون روحانیون از این حکم ناراضی بودند، انقلابی را باعث شدند (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱۲۹/۱). شلمانسر پنجم با شورش سرداری از سرداران خود که علیه او سرکشی کرد مواجه شد و این سردار پادشاه شد و سارگن دوم (۷۰۵-۷۲۱ ق.م) لقب یافت که آشور را به اوج قدرت رساند. سارگن دوم، پایتخت اورارتو شهر توشپه را که گویا در کنار دریاچه وان بود تسخیر کرد و اورارتو را چنان غارت کرد که دیگر نتوانست کمر راست کند و همه‌ی سوریه و فلسطین را

زیر فرمان آورد و بابل را یکی از استان‌های آشور قرار داد. در واقع تسخیر بابل توسط سارگن دوم موجب شد پادشاهی آشور، سرحدی مشترک با پادشاهی ایلام پیدا کند و درگیری‌های زیادی بین آنها به‌وقوع پیوست. سارگن دوم در سال ۷۲۰ ق.م از هومبان‌نیکاش، شاه ایلام (۷۱۷-؟ ق.م) شکست خورد و بعد از آن ترجیح داد که توجه خود را به مادها که حکومت‌های نیمه‌مستقلی تشکیل داده بودند، معطوف نماید. او ۲۸ تن از رؤسای ماد را تحت انقیاد خود درآورد و آنها را مجبور کرد تا سلطنت او را به رسمیت بشناسند. سارگن دوم در سال ۷۱۵ ق.م، دیاکو یکی از وحدت‌دهندگان قبایل مادی و بنیانگذار دولت ماد را به شامات تبعید کرد و در سال ۷۱۳ ق.م به محاربه با ماد ادامه داد و ۴۲ تن از رؤسای ماد را مطیع خود کرد که بعضی از آنها در آن سوی ماد می‌زیستند. پادشاه آشور در سالنامه‌های خود به فتوحاتش در ماد افتخار می‌کند. در سال ۷۱۰ ق.م به جنگ علیه شاه بابل، مردوخ بالادان، پرداخت و او را فراری داد که به شاه ایلام، شوتروک ناخونته دوم پناه برد(بنونیست، ۱۳۳۹: ۶۶؛ گیرشمن، ۱۳۸۴: ۹۵-۹۴؛ فرای، ۱۳۸۵: ۹۴؛ خدادادیان، ۱۳۸۳: ۱/۲۳۶). در سال ۷۰۶ ق.م سارگون به‌بهانه حمایت عیلام از نابرداری شاه متوفی الیبی (تالتا) یعنی نیبه که علیه اسپارا که مورد توجه آشور بود باز هم به ماد حمله کرد و اسپارا را شکست داد(دیاکونوف: ۲۵۷). سارگن دوم با اسارت مردم سامره (در شمال اورشلیم) آنها را که تقریباً ۳۰ هزار بنی‌اسرائیلی بودند در مملکت خویش متفرق ساخت و از آن میان یک دسته از بنی‌اسرائیل را به شهرهای ماد منتقل و مستقر ساخت(گیرشمن، ۱۳۸۴: ۹۴). توضیح آنکه از زمان سلطنت سارگن دوم دولت مجبور شد که کسری افراد را اجیر کند. از آنجا که این نوع سربازان سپاهیان ملی نبودند و در موقع سخت فرار می‌کردند، از این ببعد پایه دولت آشور که بر سپاه ملی بود، متزلزل گردید(پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱/۱۳۰). در زمان سناخریب (۶۸۰-۷۰۵ ق.م) پایتخت از شهر آشور به شهر نینوا منتقل شد. در این

زمان متحدان بابلی و ایلامی با پیوستن قبایل آرامی به آنها به جنگ با لشکرهای آشور در کیش پرداختند و آشوری‌ها را در هم شکستند ولی با آمدن سناخریب به طرف کیش مردوخ، متحدان فراری و بابل توسط آشور اشغال شد و شاه بابل دستگیر شد (لوکاس، ۱۳۷۲: ۹۱/۱؛ هینتس، ۱۳۸۳: ۱۷۲). در سال ۷۰۲ ق.م سناخریب به الیپی حمله و آن دولت را ضعیف کرد (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۷۸). همچنین در زمان این شاه آشوری، بابل شورش کرد و تباه گشت. در سال چهاردهم سلطنت حزقیا بود که سناخریب پادشاه آشور به کشور یهودا لشکر کشید و تا نزدیکی‌های دروازه اورشلیم پیش رفت. اما نتوانست اورشلیم را متصرف شود، لکن، شهرهای زیادی را ویران کرد و مردم زیادی را کشت و یا به اسارت برد. حزقیا غرامت جنگی فراوانی به سناخریب پرداخت حتی درهای خانه خدا را که روکش طلا داشتند شکست و روکش طلای ستون‌ها را به او داد که در مجموع ۳۰۰ تالان طلا و ۳۰۰ تالان نقره بود (حمیدی، ۱۳۸۱: ۱۰۳؛ فرای، ۱۳۸۵: ۹۴؛ هینتس، ۱۳۸۳: ۱۷۲؛ توین‌بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۶۶). بعد از اینکه مردوخ بالادان شنید که سناخریب موفق به گرفتن اورشلیم نشده است، تلاش کرد بار دیگر بابل و ایلام را متحد کند و سفیران خود را به سوی شاه یهود و ترغیب او برای پیوستن به این اتحاد فرستاد. نتیجه‌ی این اتحاد مشخص نیست و در سال ۶۹۹ ق.م سناخریب پسر شاه تبعیدی بابل را بر تخت نشاند و در ایلام هم شوتروک ناخونده دوم توسط برادرش هالوتوش اینشوشیناک برکنار شد. در سال ۶۹۴ ق.م سناخریب به ایلام حمله برد و متحدان را شکست داده و اسرای آنها را بین سربازان خود تقسیم کرد. اما در همین سال شاه ایلام حمله‌ای را ترتیب داده و بر سیبار در شمال بابل غالب شد و بدین ترتیب خط ارتباط آشور را قطع کرد و پسر سناخریب را در بابل دستگیر و به ایلام کشاند و جای او را به نرگال اوشه‌زیب بابلی داد. سناخریب یک سال بعد بر نیروهای متحد ایلامی و بابلی در نیپور پیروز گشت و بر بابل مرکزی فائق آمد و شاه جدید بابل را

به اسیری به آشور برد و شاه ایلام شکست خورده به شوش برگشت که توسط ایلامی‌ها کشته شد و پسر بزرگش کودور ناخونده شاه شد. سناخریب در زمستان سال ۶۹۳ ق.م ضعف ایلام را دریافت و به این کشور حمله کرد که موجب فرار شاه جدید شد، ولی طغیان آب کرخه باعث بازگشت شاه آشور شد و شاه ایلام نیز در یک شورش کشته شد و برادرش هومبان نینما جانشین او گشت که او نیز در سال ۶۸۹ ق.م درگذشت و هومبان هالتاش اول جانشین او شد. با مرگ شاه ایلام، سناخریب فرصت را مغتنم شمرده و در سال ۶۸۹ ق.م به بابل لشکر کشید و پایتخت آن را گرفت و موشه زیب مردوک، شاه آنجا را به اسیری گرفت و به نینوا برد(هینتس، ۱۳۸۳: ۱۷۸-۱۷۴). در زمان سلطنت سناخریب، از فشار آشور بر ماد کاسته شد، زیرا او در مواضع دیگر؛ بابل، ایلام، مصر و یهودیه می‌جنگید. این مشغولیت سناخریب باعث وحدت در ماد شد و خشثریته اتحادیه‌ای قوی از مادها، ماناییان و کیمریان علیه آشور به وجود آورد. اسرحدون پسر و جانشین سناخریب سفارتی به نزد خشثریته فرستاد که نشان از اهمیت این فرمانروای مادی دارد(گیرشمن، ۱۳۸۴: ۹۶). سناخریب در سال ۶۸۰ ق.م در راه بازگشت به آشور توسط پسرش اسرحدون کشته شد و این پسر جانشین وی شد(حمیدی، ۱۳۸۱: ۱۰۳). اسرحدون (۶۶۹-۶۸۰ ق.م) در زمان منسه فرزند حزقیا، پادشاه یهود، به کشور یهودا لشکر کشید، اما آسیبی به آنجا نزد(همان: ۱۰۵). در سال ۶۷۳ ق.م سراسر قلمرو مانا لگدکوب سواران آشور شد، چون در جنگ آشور با ماد، آنها متحد مادها شده بودند. این اتحاد تا زمانی که اسر-حدون زنده بود دوام یافت و این پادشاه آشور در اواخر عمر خود در سال ۶۷۳ ق.م از اینکه خشثریته از سران ماد در پی متحد ساختن مادها علیه آشور است نگران شد(فرای، ۱۳۸۵: ۱۱۷). وسعت حملات اسرحدون تا مرکز ایران بود چنانچه وی در کتیبه‌هایش از عملیات آشوری در سال ۶۷۳ ق.م، در فاصله‌ی میان رشته کوه زاگرس و کویر مرکزی فلات ایران ذکر کرده

است (توین بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۶۶). در زمان فرمانروایی اسرحدون مصر گشوده شد. وی به الواح میخی که پر از حواشی و نوشته‌های کهن و اخترشناسی و جادوگری و نبوت بود بسیار خو گرفته بود (فرای، ۱۳۸۵: ۹۴ و ۹۷). در زمان اسرحدون درگیری بین آشور و ایلام رخ نداد و در این کشور با مرگ هومبان‌هالتاش اول، شیلهاک اینشوشناک دوم پسر اوما نونو جانشین او شد، ولی گویا هومبان‌هالتاش دوم در سال ۶۸۱ ق.م پادشاه ایلام گردید که در پی ارتباط برقرار کردن با آشور بود. وی در سیپار در بابل جنگ و غارتگری به راه انداخت و دیری نگذشت که مرد و برادرش اوتارکی جانشین او شد و مثل برادرش کوشید با آشور ارتباط برقرار کند و حتی در دوره قحطی در ایلام از آشور کمک دریافت کرد. وی مجسمه رب‌النوع سیپ‌پار را که جزء غنایم بود در برابر این کمک مسترد داشت. در این زمان آشور در اوج قدرت خود بود و غیر از ایلام، در آسیای غربی دیگر دولتی نمانده بود که تابع آشور نباشد (پیرنیا، ۱۳۰۹: ۳۲؛ هینتس، ۱۳۸۳: ۱۷۹-۱۷۸). با درگذشت اسرحدون، آشور بانی‌پال (۶۳۳-۶۶۹ ق.م) آخرین پادشاه بزرگ آشور به تخت نشست و تمام حواس خود را به فرونشاندن شورش مصری‌ها متوجه داشت (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱۳۷/۱). وی ابتدا در گردنه‌های کیلیکیه، کیمریان را شکست و فراری داد (گیرشمن، ۱۳۸۴: ۹۸). سپس به سرزمین یهود تاخت (حمیدی، ۱۳۸۱: ۱۰۵). با مرگ اسرحدون، اوتارکی در قبال جانشین او آشور بانی‌پال، سیاست خود را تغییر داد و در زمان تمپت هومبان شاه بعدی ایلام که عموزاده اوتارکی بود این کشور تا حدودی رونق خود را به دست آورد. با اینکه وی پسر عمویش را کنار گذاشت اما در سال ۶۶۵ ق.م با اتحاد با این پسر عمو به بین‌النهرین حمله کرد، زیرا آشور بانی‌پال سرگرم جنگ در مصر و حبشه بود و شاه آشور را متعجب کرد که چطور کمک‌های پدرش اسر-حدون در مواقع سختی در ایلام را از یاد برده است (هینتس، ۱۳۸۳: ۱۸۰-۱۷۹). سرانجام آشور بانی‌پال عزم کرد که آن دولت را

از صفحه‌ی گیتی برافکند، بنابراین در حدود سال ۶۴۶ ق.م، چون شوش پایتخت ایلام را گرفت، آن را غارت کرد و زیگورات‌های آن را با خاک یکسان کرد و پیکره خدایانش را به آشور برد و این کشور را نابود کرد(فرای، ۱۳۸۵: ۹۴ و ۱۰۰). در ارتباط با مادها توضیح آنکه بعد از مرگ دیاکو که یک بار در سال ۷۱۵ ق.م توسط سارگن دوم تبعید شده بود و دوباره بر سر حکومت خود برگشته بود، پسرش فرورتیش یا خشریته (۶۵۳-۶۷۵ ق.م) جانشین او شد(دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۲۵؛ خدادادیان، ۱۳۸۳: ۱۱۹/۱-۱۱۸). در این زمان خشریته توانست مادها را سازماندهی کند و حتی به نینوا پایتخت آشور حمله کند، اما جان خود را در سال ۶۵۳ ق.م بر سر این راه از دست داد. گویا شکست او بیشتر به دست سکاها بود که متحد آشور گشته بودند و تا ۲۸ سال یعنی از سال ۶۵۳ تا ۶۲۵ ق.م بر ماد فرمان راندند تا اینکه در این سال هووخشتره یا کیاکزار (۵۸۴-۶۳۳ ق.م) آنها را مغلوب ساخت و نیروی مادها را فزون بخشید و با اینکه آشوریان در سرنگون ساختن اورارتو و ایلام کامیاب گشته بودند در این گیرودار خود آشور هم ناتوان شد و تباهی آن نزدیک بود. در حقیقت جنگ‌های متعدد متمادی آشور با ایلام که از زمان سارگون به بعد شروع شده بود هرچند دولت ایلام را از پای درآورد اما باعث ضعف آشور نیز گردید. از طرف دیگر فشار مردمان آریانی‌نژاد مانند کیمری‌ها، سکاها، مادی‌ها و ... به آشور که از مدت‌ها قبل شروع شده بود، عرصه را بر آنها تنگ کرد و سرانجام این دولت به دست مادی‌ها در سال ۶۰۶ ق.م منقرض شد(پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱۳۰/۱). هرودوت می‌نویسد: آشوری‌ها بالغ بر پانصد و بیست سال فرمانروای آسیا به شمار می‌رفتند، تا وقتی که مادی‌ها نخستین بار راه سرکشی از فرمان ایشان را به دیگران نشان دادند(هرودوت، ۱۳۶۸: ۵۸).

## قوم پارس

آریایی‌ها قبایل صحراگردی بودند که در جست‌وجوی زمین‌های علفزار برای حیوانات اهلی خود دائماً جابجا می‌شدند (نهر، ۱۳۸۳: ۵۳/۱). آنها سوارکاران چیره‌دستی بودند که حدود آغاز هزاره دوم پیش از میلاد در سراسر دشت‌های ترکستان از جلگه‌های شمال قفقاز و از مغرب دریای کاسپین به درون ایران سرازیر شدند. پارس‌ها که یک قوم آریایی بودند معلوم نیست کی به ایران آمده‌اند و احتمال می‌رود حدود سال ۱۰۰۰ ق.م باشد که پارس‌ها و مادها، منطقه‌ی گوتیوم (کردستان) را اشغال کردند و به‌سوی مغرب ایران پیش رفتند، اما در کوه‌های زاگرس متوقف نشدند و اندک‌اندک اختیار شهرهای محصور را از دست فرمانروایان بومی به‌در آوردند. سرانجام در طول فرات به طرف جنوب رفتند و در سرزمین انزان و انشان و سپس به پارس درآمدند (پیرنیا و اقبال‌آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۰؛ هینتس، ۱۳۸۳: ۱۶۴؛ ستوده، ۱۳۸۵: ۵). قبیله پاسارگادی در فارس کنونی سکونت اختیار کردند. گروهی از آنان به ریاست خانواده معتبر هخامنش در سال ۶۹۵ ق.م در پارسوماش در شرق شوشتر امروزی و در دو سوی کارون مستقر شدند و در مسیرشان طوایف ساگارت‌ها و گرمان‌ها در برخی نواحی کرمان امروز سکنا گزیدند (ستوده، ۱۳۸۵: ۴۹۶). پس از انقراض دولت ایلام به‌دست آشور بانی‌پال (۶۴۶ ق.م) چون مملکت ایلام ناتوان شده بود، پارسی‌ها از بهم افتادن آشوری‌ها با مادی‌ها فرصتی به‌دست آورده انزان (انشان) را تصرف نمودند (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۲۲۹/۱).

## اهمیت ژئوپلیتیک مرزهای غربی ایران برای هخامنشیان اولیه

برای درک این اهمیت، باید به چشم‌انداز جغرافیایی و بازیگران اصلی منطقه در آن زمان توجه کرد. در این دوره، هخامنشیان هنوز یک امپراتوری بزرگ نبودند، بلکه یک قدرت منطقه‌ای رو به رشد در جنوب غربی ایران بودند. مرزهای غربی برای آن‌ها نه تنها یک چالش، بلکه یک فرصت بزرگ نیز محسوب می‌شد. این مرزها عمدتاً شامل زاگرس و دشتهای غرب آن می‌شد که به بین‌النهرین و فلات آناتولی (ترکیه امروزی) منتهی می‌گردید. رشته‌کوه‌های زاگرس به عنوان یک سد طبیعی عمل می‌کردند، اما دره‌های بین آن و مسیرهای تجاری و نظامی اهمیت ویژه‌ای داشتند. دشتهای حاصلخیز غرب زاگرس نیز از نظر کشاورزی و جمعیت‌پذیری حائز اهمیت بودند. ایلام، آشور، ماد، بابل و پادشاهی لیدیه در این محدوده بازیگران مهمی بودند. ضعف ایلام پس از حملات آشور، فرصتی طلایی برای پارس‌ها فراهم آورد تا در منطقه‌ی انشان (که قبلاً تحت نفوذ ایلام بود) نفوذ کرده و قلمرو خود را تثبیت کنند. مهاجرت به مناطق امن‌تر (جنوب‌تر) و ایجاد بی‌طرفی، راهی برای دور ماندن از مسیر تهاجمات آشور بود. پرداخت باج نیز نوعی سرمایه‌گذاری برای خرید زمان و امنیت موقت بود. تسلط بر مناطق استراتژیک ایلام و انشان، نه تنها از نظر دفاعی مهم بود، بلکه به پارس‌ها امکان دسترسی به تمدن‌های پیشرفته بین‌النهرین، مسیرهای تجاری و منابع بیشتری را می‌داد. این مناطق، یک سکوی پرش برای گسترش آینده به شمار می‌رفتند.

پارس‌ها از طریق ارتباط با تمدن‌هایی چون ایلام و آشور، می‌توانستند از دانش نظامی، اداری، هنری و معماری آن‌ها بهره‌مند شوند. وجود یک تهدید بزرگ و مشترک مانند آشور، می‌توانست عامل همبستگی و اتحاد بین قبایل مختلف پارسی

باشد. نیاز به بقا و مقابله با دشمن خارجی، به رهبرانی مانند هخامنش و چیش پیش کمک می‌کرد تا نفوذ خود را افزایش داده و ساختارهای سیاسی ابتدایی را شکل دهند. رقابت با مادها بر سر نفوذ در غرب ایران به پویایی ژئوپلیتیک منطقه می‌افزود (ر.ک. هرودوت، ۱۳۶۸: ۶۱). تسلط بر انشان و استفاده از آن به عنوان پایگاه، به هخامنشیان این امکان را داد تا قلمرو خود را در فارس و مناطق اطراف آن تحکیم بخشند و به یک قدرت منطقه‌ای قابل توجه تبدیل شوند. سقوط آشور در سال ۶۱۲ پیش از میلاد توسط ائتلافی از مادها و بابلی‌ها، فرصت را برای هخامنشیان (که در آن زمان تحت نفوذ مادها بودند) فراهم آورد تا بدون تهدید آشور، تمرکز خود را بر گسترش داخلی و سپس خارجی بگذارند. در مجموع، مرزهای غربی ایران در دوران اولیه هخامنشیان یک منطقه پر خطر اما سرشار از فرصت بود. این تهدیدها و فرصت‌ها، هخامنشیان را وادار به اتخاذ راهبردهای هوشمندانه دفاعی و دیپلماتیک کرد که نهایتاً به تحکیم قدرت آن‌ها، شکل‌گیری هویت منسجم‌تر و نهایتاً به یک سکوی پرش برای تبدیل شدن به یک امپراتوری جهانی تحت رهبری کوروش کبیر بدل شد.

## خاندان هخامنش

هخامنش در سال ۷۰۰ قبل از میلاد حکومت کوچکی را بنیان نهاد که در نهایت به سلسله هخامنشیان منجر گشت (پیرنیا، ۱۳۸۰: ۶۰؛ گیرشمن، ۱۳۸۴: ۹۸). به‌نوشته داریوش در بند دوم و سوم کتیبه بیستون، نخستین فرمانروای پارس‌ها هخامنش بود که نام خاندان سلطنتی از او گرفته شد (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۶۴۸/۲؛ ایمار، ۱۳۳۹: ۷۱). در واقع وی مؤسس سلطنت پارس و از سران پاسارگادی‌ها بود. پایتخت او شهری بوده است موسوم به‌همین نام که خرابه‌های آن متعلق به زمان

کوروش کبیر هنوز باقی است. از خود هخامنش که سلسله‌ای به نام وی خوانده شده، اطلاعات چندانی معلوم نیست، لیکن محترم بودن او دلیل بر آن است که او قبیله-های مختلف پارس را قبل از آنکه به عرصه تاریخ قدم بگذارند در تحت یک ملت درآورد(سایکس، ۱۳۸۰: ۱/۱۸۵). به احتمال زیاد همین هخامنش بود که پارس‌ها را از مادها جدا کرد و به جانب شرق مهاجرت کرد و منطقه پارس را اشغال کرد(هینتس، ۱۳۸۳: ۱۶۴). سرزمین اصلی و موروثی دودمان هخامنشان بلوک پارسوش یا پارسواش در بخش بالای رود کرخه در جنوب ماد و شمال دشت ایلام همان جایی است که بعدها به اسم لرستان شهرت یافت(توین‌بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۷۳). البته ابتدای امارت هخامنشی‌ها در پارس معلوم نیست، شاید در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد بوده است(پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱/۲۳۱). هخامنش تا سال ۶۷۵ ق.م فرمانروای پارس‌ها بود و بعد از او پسرش چیش‌پیش که از سال ۶۷۵ تا ۶۴۰ ق.م زنده بود، جانشینش شد(مصطفوی، ۱۳۷۵: ۳۳۳). چیش‌پیش از ضعف دولت ایلام بعد از مغلوبیت وی به دست آشور بانی‌پال استفاده کرده و به قلمرو ایلام نزدیک شد و ناحیه موسوم به انشان را متصرف شد و عنوان شاه انشان را اختیار نمود و تا شمال شرقی پارسواش را اشغال کرد. در سال ۶۷۰ ق.م چیش‌پیش مجبور شد سلطنت مادها را به رسمیت شناخته و با جگزار خشثریته شاه ماد گردید که پیشوای ائتلاف ضد آشور گردیده بود که سرزمین کاسیت‌ها در شمال شرقی پارسواش را گرفته بود(هینتس، ۱۳۸۳: ۱۶۴؛ گیرشمن، ۱۳۸۴: ۱۲۵؛ توین‌بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۷). با مرگ خشثریته در نبرد با آشور در سال ۶۵۳ ق.م و هجوم سکاییان به سرزمین او، چیش‌پیش از تابعیت مادها آزاد گردید و با قدرت رو به انحطاط ایلام، وی مقتدرتر گشت و با سیاستی جسورانه که در عین حال مقرون به صرفه بود بهره-برداری کرد و بسیاری از سرزمین‌ها را تصرف کرد(کامرون، ۱۳۶۵: ۱۶۱؛ بنونیست، ۱۳۳۹: ۶۷). چیش‌پیش تا زمان اسرحدون دست‌نشانده این دولت بود و

بعد از این پادشاه و با قدرت گرفتن مادها، او نیز تابع مادها شد (پیرنیا، ۱۳۰۹: ۴۹). وقتی چیش پیش وفات یافت یکی از پسرهایش مالک انشان و آن دیگر صاحب سرزمین پارس گردید (کامرون ۱۳۶۵: ۱۶۱؛ سایکس، ۱۳۸۰: ۱۸۶/۱-۱۸۵). چیش - پیش مستملکات و قلمرو وسعت یافته‌ی خود را میان فرزند بزرگ‌ترش کوروش اول (۶۴۰-۶۰۰ ق.م) و آریارمن (۵۹۰-۶۴۰ ق.م) تقسیم کرد. انزان را به کوروش و پارس را به آریارمن بخشید (فرای، ۱۳۸۵: ۷۸؛ توین بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۷۵). اما در زمان جانشین کوروش اول یعنی کمبوجیه اول (۶۰۰-۵۵۹ ق.م) وی هم در پارس حکومت می‌کند هم در پارسواش (پارسوا) و لقب شاه شهر انزان (انشان) را نیز یدک می‌کشد و باجگزار کیاگزار (هوخستره) شاه ماد نیز می‌باشد و معلوم نیست آریارمن و فرزندان او در چه زمانی تخت پارس را از دست داده بودند (توین بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۷۶-۷۵). جانشین آریارمنه پسرش آرشام بود که لوحی زرین از او به دست آمده که او خود را شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارسه (پارس) پسر آریارمن معرفی می‌کند (رلف نارمن، ۱۳۸۴: ۲۳). اگر به گفته‌های هرودوت (۰ کتاب اول، بند ۱۰۷-۱۱۱)، گزنفون (کوروشنامه، کتاب اول، بند ۲)، دیودوروس (کتاب نهم، بند ۲۴) و سایر مورخین کلاسیک که به روایات پارسی استناد کرده‌اند، اعتماد کنیم، این کمبوجیه اول بود که با ماندانا دختر آستیاگ پادشاه ماد وصلت کرد و با تصرف ایالات پارس، پارسوماش و انشان و ایلام مرکزی، پارس‌ها را تحت لوای حکومتی واحد درآورد.

## آشوری‌ها و پارس‌ها

کهن‌ترین یادی که از پارس شده در کتیبه‌های میخی آشوریان در قرن نهم قبل از میلاد است، آن هم با ترکیب پارسوا که درست جای آن مشخص نشده ولی گویا در مغرب ایران بوده است. از مردم پارسوا در چند جا در سالنامه‌های آشوری همچون

دشمنان سرکوب شده توسط سپاهیان آشور نام برده شده است(فرای، ۱۳۸۵: ۷۸). در لشکرکشی آشور نصیر پال دوم (۸۵۹-۸۸۳ق.م) به بخش‌های جنوبی کشور زاموا در ابتدای سلطنت خود(دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۰۶) و سپس در سال ۸۴۴ق.م، باز هم اسم پارسیان (پارسوا) در سالنامه‌های آشوری آمده است(گیرشمن، ۱۳۸۴: ۸۷). این امر نشان‌دهنده اهمیت پارس‌ها برای امپراطوری آشور است.

### راهبردهای استراتژیک پارسیان برای بقا در برابر تهاجم آشور

**الف). مهاجرت:** مهاجرت به حرکت مردم از یک نقطه‌ی جغرافیایی به نقطه‌ی دیگر اطلاق می‌شود که دلایل متفاوتی دارد که از جمله‌ی آنها می‌توان به کمبود مواد غذایی در یک منطقه، آزارها و تعقیب‌های سیاسی\_نظامی یا دینی\_مذهبی و غیره اشاره کرد. البته می‌توان یافتن فرصت‌های زندگی بهتر و سازنده‌تر در منطقه جدید را نیز نام برد(کوئن، ۱۳۸۶: ۲۳۴). مردمان و اقوام در طی زمان به‌ویژه در عهد باستان همیشه مهاجرت‌هایی را انجام می‌دادند به‌خصوص اگر سرزمین آن‌ها در همسایگی یک دولت قدرتمند متجاوزگر قرار می‌گرفت. قوم پارس از جمله اقوامی بود که در معرض حملات آشوری‌ها قرار داشت. دولت آشور در صورت دست نیافتن به اهداف خود، به حمله نظامی متوسل می‌شد و برای کسب فرمانبرداری از اقتدار نامحدود خود استفاده می‌کرد(عالم، ۱۳۸۸: ۱۰۰ و ۲۱۹). پارسوا اسم آشوری ولایتی در زاگرس شمال‌غربی بود که ظاهراً در طرف‌های جنوب دریاچه‌ی ارومیه قرار داشت(توین‌بی و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۲). چون پارس‌ها از مسیر غرب دریای کاسپین وارد ایران شده بودند، طبیعی بود که به‌سمت دریاچه ارومیه حرکت کنند(توکلی، ۱۳۷۶: ۴۵). قوم پارس تحت سلطنت اورارتو قرار گرفتند ولی اقامت آنها در شمال‌غربی ایران زیاد طول نکشید. آنها در نتیجه عملیات آشور در زمان فرمانروایی شلمانسر سوم در سال ۸۳۵ق.م به پارسواش رفتند که در قلمرو دولت ایلام بود و این دولت قدرت آن را نداشت تا از استقرار آنها در این ناحیه ممانعت

کند ولی پارس‌ها سلطنت آنها را به رسمیت شناختند (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۳۶؛ هینتس، ۱۳۸۳: ۱۶۴). در سال ۸۳۴ ق.م لشکر آشور وارد قلمرو پارس‌ها شده و از ۲۷ پادشاه آن کشور کوچک، خراج ستاندند (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۰۶). البته خدادادیان معتقد است که پارس‌ها تا زمان فرمانروایی اسرحدون بر آشور در جنوب دریایچه‌ی ارومیه بوده‌اند و از این زمان به بعد مهاجرت آنها به خطه‌ی پارس در جنوب ایران شروع شد (خدادادیان، ۱۳۸۳: ۱/۲۳۰-۲۲۹). در سال ۸۲۰ ق.م در لشکرکشی شمش‌ی آداد پنجم، پارس‌ها بار دیگر به شاه آشور باج دادند (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۱۰). بعد از آن، اولین راهبرد پارس‌ها برای نجات از حملات آشور توسل به مهاجرت بود که از جنوب دریایچه ارومیه به سمت پایین کوچ کرده و به محدوده ایلام نزدیک شدند.

**ب). تابعیت و باج دادن:** در طول تاریخ، همیشه یکی از راه‌های حفظ یک دولت توسط سردمداران آن، پذیرفتن تابعیت دولت‌های قدرتمند و پرداخت باج بوده است. تابعیت یعنی پیرو، دنباله‌رو و فرمانبردار بودن است (عرب‌عامری و پارسامنش، ۱۳۹۳: ۱۰۷). آشور یک امپراتوری بود و مقصود از امپراتوری تشکیل دولت وسیع و عظیمی بود که از حیث وسعت اراضی، تعداد کثیری از ملل و اقوام را در برگیرد و همه‌ی آنها در تحت اطاعت این امپراتوری باشند و این امر به واسطه فتوحات نظامی به دست می‌آمد (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۲۸). مهم‌ترین اقدام حفاظتی دولت‌ها و اقوام در برابر حمله‌ی امپراتوری‌های متجاوز، قبول تابعیت و دادن باج بود. با سرکوب دولت ایلام توسط آشوریان، دومین راهبرد پارس‌ها به مانند سایر دول مغلوب توسط آشور، این بود که تابعیت آنها را پذیرفته و به آنها باج بدهند. البته این تابعیتی نبود که قلمرو پارس‌ها به اشغال کامل آشوری‌ها درآید، بلکه منظور این است که با سایر دولت‌ها، ملت‌ها و اقوامی که مورد حمله آشوریان قرار می‌گیرند متحد نشده و پیرو قوانین حکومتی و نظامی دولت آشور باشند. در واقع باج هدیه‌ای بود که حکمران

برتر به‌خاطر تسلط بر یک دولت یا قوم ضعیف‌تر از آنان دریافت می‌کرد(فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۲۵۳/۱؛ هنرفر، ۱۳۸۶: ۱۲۲). پرداخت باج از دیدگاهی دیگر، نوعی سرمایه‌گذاری برای خرید زمان و امنیت موقت توسط قوم مغلوب بود. در قرن هشتم قبل از میلاد، پارس‌ها در حرکت و پیشرفت تدریجی خود به‌سوی جنوب شرقی در طول چین‌های زاگرس بودند و در حدود سال ۷۰۰ ق.م آنها در محوطه‌ی غربی جبال بختیاری تا مشرق شوشتر در ناحیه‌ای که آنها پارسواش یا پارسوماش نامیده‌اند و در سالنامه‌های آشوری هم ذکر شده است، اقامت گزیدند(گیرشمن، ۱۳۸۴: ۸۹). تیگلات پیلسر سوم (۷۲۷-۷۴۶ ق.م) بعد از شکست اورارتو در سفر جنگی به زاگرس، جنگ را به میان مادها برد و در این سفر جنگی نام پارسوا را برده است. نتیجه جنگ علیه ماد همانا ایجاد دو ایالت جدید در پادشاهی آشور به نام‌های پارسوا و بیت‌هومبان بود که تا زمان انحطاط آشور جزء آن بود(دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۵۱). این شاه آشور از ۴۲ ملت نام می‌برد که پارس نیز جزو آنهاست که سلطه آشور را بر خود پذیرفته‌اند(خدادادیان، ۱۳۸۳: ۲۳۰/۱-۲۲۹). یعنی پارس‌ها قبول کرده بودند تابعیت آشور را بپذیرند. در سفر جنگی سارگن دوم (۷۰۵-۷۲۱ ق.م) علیه مادها، پارس‌ها مهاجمه‌ی جدید آشوری‌ها را تحمل کردند(گیرشمن، ۱۳۸۴: ۹۵). پس از پیروزی کامل آشور بر ایلام، سرداران دولت فاتح، کوروش اول شاه انشان را مجبور ساختند تا به اطاعت آشور گردن نهد و حتی یکی از فرزندانش به نام «اوروکو» را به‌عنوان گروگان تسلیم کند و این نخستین تماس بین آشور و پارس‌ها در پارسوماش بود(کامرون، ۱۳۶۵: ۱۶۲). با این گروگان‌گیری توسط آشوریان، پارس‌ها در این مرحله از حیات خود، تابعیت خود نسبت به آشور را با ارسال یک گروگان پذیرفتند که تا زمان حملات ماد و بابل به آشور ادامه داشت.

ج) **بی‌طرفی:** کشورها و دولت‌های بی‌طرف، همیشه در مناسبات با همسایگان قدرتمند نظامی، آسیب کمتری می‌بینند. مفهوم بی‌طرفی بر حسب وضعیت سیاسی

و جغرافیایی کشورها و سرزمین‌های مختلف متفاوت است. بی‌طرفی معمولاً دارای یک فلسفه سیاسی نسبتاً منسجم است که یا شامل قبول حد وسط اصول دو طرف رقیب و یا رد کامل اصول هر دو طرف و نیز احتمالاً دربردارنده درک خاصی از روابط بین‌المللی است، مثل نکوهیدن زور، تعادل قوا و غیره. با این حال بی‌طرفی ضرورتاً نظریه‌ی سیاسی کلی نیست، ولی بیشتر در جهت حفظ منافع قومی یا ملی صورت می‌گیرد (آشوری، ۱۳۵۳: ۵۱). بر این اساس، سومین راهبرد پارس‌ها در زمان درگیری آشور با ایلام و آشور با ماد، سیاست بی‌طرفی بود. گویا پارس‌ها یکبار با ایلامی‌ها همدست شده و در حمله در سال ۶۹۲ ق.م سپاه سناخریب را شکست دادند (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۳۶). بار دوم در سال ۶۸۹ ق.م در یک ائتلاف ضد آشوری؛ پارسوآش و انزان به‌همراه خومپانی‌ها پادشاه ایلام و موش‌زیب مردوک پادشاه بابل و الیبی و قبایل آرامی و کلدانی شرکت جستند اما شکست خوردند و بابل تسخیر آشور شد (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۷۹). ولی بعد از آن پارس‌ها بیشتر مراقب رفتار خود در قبال آشور بودند و با اینکه ماد از آشور شکست خورده بود و ایلام ضعیف و رو به سقوط بود، چیش‌پیش تا آنجا که ممکن بود از دخالت کردن در محاربات بین دول بزرگ خودداری می‌کرد. چنانچه ایلام برای اتحاد با شمش شوموکین که علیه برادرش، آشور بانی‌پال برخاسته بود و نیاز به اتحاد با چیش‌پیش داشت، که او خودداری کرد و عاقلانه درخواست او را رد کرد. با این سیاست بود که چیش‌پیش توانست با سکوت در برابر درگیری‌های بزرگ، سقوط ایلام و آشور را نظاره کند. مادها تنها قدرت باقیمانده‌ای بودند که قدرت آنها از پارس‌ها بیشتر بود، زیرا با قدرت رو به تزاید مادها در زمان سلطنت کیاکزار که فاتح نینوا بود، حکومت کوچک پارس نتوانست از تحت فرمانروایی او خارج گردد.

## نتیجه‌گیری

در زمانی که امپراتوری قدرتمند آشور با لشکرکشی‌های بی‌رحمانه خود، حکومت‌ها و مردمان خاورمیانه، از ایلام و ماد گرفته تا بابل و حتی مصر در آفریقا را به ستوه آورده بود، پارسیان به رهبری هخامنش و چیش پیش با اجرای راهبردهای هوشمندانه و استراتژیک، خود را از سلطه آشور حفظ کردند. برخلاف بسیاری از اقوام و دولت‌های همسایه که مستقیماً در معرض حملات نظامی آشور قرار گرفتند و غالباً تسلیم یا نابود شدند، پارس‌ها با اتخاذ مجموعه‌ای از راهبردهای هوشمندانه و انعطاف‌پذیر شامل دیپلماسی محتاطانه، پرداخت خراج در مقاطع حساس، پرهیز از درگیری‌های بزرگ، مهاجرت به مناطق امن‌تر، حفظ بی‌طرفی در کشمکش‌های منطقه‌ای و پذیرش تابعیت مادها در زمان ضعف آشور، توانستند پایه‌های استقلال و قدرت آتی خود را بنا نهند. آنها به سرکردگی خاندان هخامنش از قبیله پاسارگارد ابتدا مهاجرت به مناطق جنوبی‌تر را انجام داده و سپس باج‌گزار آشوری‌ها گشتند و با حفظ بی‌طرفی در زمان ضعف دولت ایلام و در نهایت در نبرد بین آشور و ایلام، قلمرو خود را گسترش دادند. سپس در نبرد آشور و ماد که به نابودی آشور منجر گردید با قبول تابعیت دولت ماد، توانستند کیان خود را حفظ نمایند. تحلیل اسناد و آثار تاریخی حاکی از آن است که این راهبردها، صرفاً عکس‌العمل‌های منفعلانه نبودند، بلکه نشان‌دهنده‌ی درک عمیق پارسیان از موازنه قدرت در منطقه و توانایی آن‌ها در مدیریت ریسک بود. توانایی هخامنشیان اولیه در حفظ نسبی استقلال در دورانی که آشور بر بخش اعظم بین‌النهرین و خاور نزدیک حکومت می‌کرد، گواهی بر بصیرت سیاسی و پیش‌بینی استراتژیک رهبران آن‌ها، از جمله هخامنش و چیش پیش، است. این بقا، زمینه‌ی لازم را برای توسعه‌ی اقتصادی و جمعیتی فراهم آورد و در نهایت، به کوروش بزرگ اجازه داد تا با بهره‌گیری از این پایگاه مستحکم، امپراتوری وسیع هخامنشی را بنیان نهد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که ظهور و شکوفایی امپراتوری هخامنشی، امری ناگهانی و بدون پیش‌زمینه نبود، بلکه محصول

یک فرایند تاریخی طولانی و مملو از چالش بود که در آن، راهبردهای بقای هوشمندانه در برابر قدرت‌های مسلط، نقشی حیاتی ایفا کرد.

## منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۵۳)، فرهنگ سیاسی، تهران: مروارید.
- ایمار، آندره (۱۳۳۹)، «هخامنشیان و یونانیان»، مجموعه مقالات تاریخ تمدن ایران، با همکاری جمعی از دانشوران ایران‌شناس اروپا، ترجمه جواد محیی، تهران: گوتنبرگ، صص ۶۶-۷۰.
- بنویست، امیل (۱۳۳۹)، «تأسیس دولت هخامنشی»، مجموعه مقالات تاریخ تمدن ایران، با همکاری جمعی از دانشوران ایران‌شناس اروپا، ترجمه جواد محیی، تهران: گوتنبرگ، صص ۶۶-۷۰.
- بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم (۱۳۸۰)، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- پازارگاد، بهاء‌الدین (۱۳۴۳)، مکتب‌های سیاسی، تهران: اقبال.
- پیرنیا، حسن (۱۳۰۹)، ایران قدیم؛ تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان، تهران: مجلس.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۵)، تاریخ ایران باستان، جلد ۱، تهران: دنیای کتاب.
- پیرنیا حسن و عباس اقبال‌آشتیانی (۱۳۸۰)، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، تهران: خیام.
- توکلی، احمد (۱۳۷۶)، آغاز تاریخ و حکومت هخامنشیان، تهران: البرز.
- توین‌بی، آرنولد، و.و. تارن، کریستوفر بروئر (۱۳۸۸)، جغرافیای اداری ایران باستان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- حمیدی، جعفر (۱۳۸۱)، تاریخ اورشلیم (بیت المقدس)، تهران: امیرکبیر.
- خدادادیان، اردشیر (۱۳۸۳)، تاریخ ایران باستان، جلد ۱، تهران: سخن.
- دوری، عبدالعزیز (۱۳۷۵)، بغداد، چند مقاله در تاریخ و جغرافیای تاریخی، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی و ایرج پروشانی، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.

دیاکونوف، ا.م (۱۳۴۵)، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

رلف نارمن، شارپ (۱۳۸۴)، فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، تهران: پازینه.  
ژیان، ف. ک. لاکوئه، ل. دلپورت (۱۳۷۵)، اساطیر آشور و بابل، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: بنیاد جانبازان.  
سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰)، تاریخ ایران، جلد ۱، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی، تهران: افسون.

ستوده، منوچهر (۱۳۸۵)، نامنامه ایلات و عشایر و طوایف، جلد ۱، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

سویشر، کلاریس (۱۳۸۳)، خاور نزدیک باستان، ترجمه عسکر بهرامی، تهران: ققنوس.  
شاردن (۱۳۷۲)، سفرنامه شاردن، جلد ۲، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: توس.  
شیروانی، زین العابدین (بی تا)، بستانالسیاحه، تهران: سنایی.

عالم، عبدالرحمان (۱۳۸۸)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نی.  
عرب عامری، احمد و محمدرضا پارسامنش (۱۳۹۳)، «تابعیت در اسلام»، فصلنامه حقوق اسلامی، سال ۱۱، شماره ۴۱، تابستان، صص ۱۳۰-۱۰۷.  
فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۵)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.

فرصت شیرازی، محمد (۱۳۷۷)، آثار عجم، جلد ۱ و ۲، تهران، امیرکبیر.  
کامرون، جرج (۱۳۶۵)، ایران در سپیده دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران: علمی و فرهنگی.

کوئن، بروس (۱۳۸۶)، درآمدی به جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: توتیا.  
گرانوسکی، ا.آ و دیگران (۱۳۵۹)، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: پویش.

لوکاس، هنری (۱۳۷۲)، تاریخ تمدن، جلد ۱، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: کیهان.

مصطفوی، محمدتقی (۱۳۷۵)، اقلیم پارس آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس، تهران: اشاره.

نهری، جواهر لعل (۱۳۸۳)، نگاهی به تاریخ جهان، جلد ۱، ترجمه محمود تفضلی، تهران: امیرکبیر.

هرودوت (۱۳۶۸)، تواریخ هرودوت، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.  
هنر فر، لطف الله (۱۳۸۶)، اصفهان، تهران: علمی فرهنگی.

هینتس، والتر (۱۳۸۳)، دنیای گم شده عیلام، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران: علمی و فرهنگی.

## The Survival of the Persians: Early Achaemenid Strategies Against Assyrian Domination (From Achaemenes and Teispes to Cyrus the Great)

Ali azizian<sup>‡</sup>, Kamin alipour<sup>°</sup>, Esmaeil sepahvand<sup>^</sup>

### Abstract

The present research aims to answer the question: “How did the Persian people, particularly the Achaemenid dynasty, manage to preserve themselves and ensure their survival in history when confronted with the aggressions of the Assyrian Empire, and by what strategies?” The Assyrian state, located in northern Mesopotamia, was one of the most powerful empires of the ancient era. Possessing a formidable army and surrounded by weaker neighbors, it embarked on an extensive expansion of its territory. This state routinely engaged in massacres of populations through attacks on other nations and neighboring states such as Elam, Babylon, Urartu, Media, and Egypt. Furthermore, by plundering resources and conquering defeated nations, Assyria compelled their populations to migrate. One of the peoples who drew Assyria’s attention was the Persian people. They initially settled in the west or southwest of Lake Urmia before migrating south, establishing themselves in proximity to Elam and Media. Following repeated Assyrian aggressions against Elam in the late 8th century BCE, the Persians capitalized on Elam’s weakened state and asserted control over Anshan. Under the leadership of Achaemenes and, notably, his son Teispes, these Pasargadae Persians employed strategies to counter Assyria that ultimately saved them from its attacks. Crucially, without surrendering prisoners or war spoils to Assyria, they safeguarded themselves primarily through three strategies: migration, the payment of tribute, and ultimately, neutrality.

**Keywords:** Persian people, survival strategies, Assyrian Empire, Achaemenes, Elam, Media

---

<sup>‡</sup>- Assistant professor, Department of History Education, Farhangian University, Tehran, Iran  
[a.azizian@cfu.ac.ir](mailto:a.azizian@cfu.ac.ir)

<sup>°</sup>- Ph.D. in Persian language and literature, lecturer at Farhangian University of Lorestan  
[kamin09@gmail.com](mailto:kamin09@gmail.com)

<sup>^</sup>- Ph.D. in the history of Iran after Islam, Lecturer at Farhangian University of Lorestan  
[esy.sepah@yahoo.com](mailto:esy.sepah@yahoo.com)

«امپراتوری» ماد، لشکرکشی کوروش کبیر و پایان اورارتو<sup>۱</sup> در ۵۴۷ پیش از میلاد (وقایع

نبونیدوس، II ۱۶)

رابرت رولینگر<sup>۲</sup> ترجمه منصور حمداللهزاده<sup>۴</sup>

چکیده

تمرکز این مقاله، در وحله اول خوانش نام مکان در رویدادنامه نبونیدوس II ۱۶ است که تنها حرف اول آن باقی مانده است، و سپس ارزیابی مجدد تاریخی که بر اساس آن، سرزمینی که به طور آزاد توسط یک «اتحاد» مادی کنترل می‌شود را نمی‌توان «امپراتوری» نامید. برخلاف دیدگاه رایج، حرف اول را نمی‌توان «LU» خواند که متن را به صورت lu-[ud-di]، یعنی لیدیه، خوانده شود. مقایسه متون، بدون شک نشان می‌دهد که این حرف نشان‌دهنده «Ú» است و تنها، یعنی اورارتو را می‌توان از آن برداشت نمود. بنابراین، اورارتو در پایان قرن هفتم پیش از میلاد توسط مادها نابود نشد، بلکه تا اواسط قرن ششم پیش از میلاد به عنوان یک نهاد سیاسی مستقل به حیات خود ادامه داد. در نتیجه، رویدادنامه نبونیدوس II ۱۶ نشان می‌دهد که کوروش کبیر بود که پایان اورارتو را رقم زد.

کلیدواژگان: ماد، اورارتو، رویدادنامه نبونید، کوروش، انتقادی

---

<sup>۱</sup> ترجمه این مقاله جهت آشنایی محققین و دانشجویان این حوزه با مطالعات انتقادی بر حکومت و دولت ماد انجام گردیده است و مطالب بیان شده توسط آقای دکتر رولینگر که برای اولین بار توسط خانم دکتر هلن سانسسی وردنبورگ عنوان گردید، امروزه در میان اندیشمندان این حوزه طرفدار ندارد. - مترجم.

<sup>۲</sup> Rollinger, R. (۲۰۰۸). 'The Median Empire', the End of Urartu and Cyrus the Great's Campaign in ۵۴۷ BC: (Nabonidus Chronicle II ۱۶). *Ancient West & East*, ۷, ۵۱-۶۵.

<sup>۳</sup> Robert Rollinger

[Mansour.hamdollahzadeh@srbiau.ac.ir](mailto:Mansour.hamdollahzadeh@srbiau.ac.ir)

<sup>۴</sup> دکتری تاریخ

## مقدمه

در سال‌های ۱۹۸۸، ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵، مرحوم هلن سانسیسی-ویردنبرگ با استدلال‌های قابل توجه، وجود یک «امپراتوری» ماد به عنوان یک نهاد سیاسی با ساختارهایی قابل مقایسه با «امپراتوری‌های» به اصطلاح آشوری نو، بابلی نو یا هخامنشی را زیر سوال برد.<sup>۵</sup> او خواستار رویکردی روش‌شناختی نوین شد، اعتبار کلی مهم‌ترین منبع ما، یعنی مدیکوس لوگوس هرودوت را زیر سوال برد و به شکاف‌هایی در منابع غیرکلاسیک، عمدتاً برای نیمه اول قرن ششم پیش از میلاد، اشاره کرد. او همچنین مدل‌های انسان‌شناختی تشکیل دولت و سیستم‌های مفهومی مورد استفاده در علوم اجتماعی را مورد بررسی قرار داد.

من و بورکهارت کیانست مستقل از همدیگر، ادعای دست‌نشاندهی پارسیان در برابر مادها را مورد سوال قرار دادیم.<sup>۶</sup> آملی کورت اخیراً نشان داده است که سرزمین اصلی آشور و همچنین حاشیه شرقی آن (منطقه اطراف) بخشی از امپراتوری بابلی نو بوده است. هر دو منطقه پس از سقوط امپراتوری آشوری، تحت کنترل کامل امپراتوری بابل باقی ماندند.<sup>۷</sup> یک کنفرانس بین‌المللی در سال ۲۰۰۱ که در پادوا برگزار شد، بر مسئله «امپراتوری» ماد از دیدگاه میان‌رشته‌ای تمرکز داشت. این کنفرانس به ویژه دیدگاه‌های تاریخی، باستان‌شناسی و زبان‌شناسی را مورد توجه قرار داد. اگرچه مشخص شد که حتی جدیدترین تلاش‌ها برای بازسازی زبان موسوم به ماد نیز بر پایه‌های محکمی استوار نیستند<sup>۸</sup>، اما همچنان اختلاف نظر در مورد وجود یک «امپراتوری» ماد وجود دارد. برخی وجود چنین موجودیتی را زیر سوال بردند؛<sup>۹</sup> با این حال، برخی دیگر معتقد بودند که یک «امپراتوری» ماد وجود داشته است که نقش مهمی در تاریخ خاور نزدیک

<sup>۵</sup>. Sancisi-Weerdenburg ۱۹۸۸; ۱۹۹۴; ۱۹۹۵. Cf. Briant ۱۹۹۶, ۳۶-۳۷.

<sup>۶</sup> Kienast ۱۹۹۹, ۶۵; Rollinger ۱۹۹۹, ۱۲۷-۳۴.

<sup>۷</sup> Kuhrt ۱۹۹۵.

<sup>۸</sup>

<sup>۹</sup>

باستان ایفا کرده است.<sup>۱۰</sup> به هر حال، مشخص شد که دیدگاه‌های جدید در مورد این «امپراتوری» تا حد زیادی به تصویری که هرودوت در کتاب «تاریخ» خود که حدود ۴۲۰ قبل از میلاد تکمیل شد، ترسیم کرده است، بستگی دارد.<sup>۱۱</sup> همچنین شایان ذکر است که منابع خط میخی مربوط به مادها از قرن نهم پیش از میلاد به بعد، از دیدگاه وجود یک «امپراتوری» ماد پشتیبانی نمی‌کنند.<sup>۱۲</sup> این امر در مورد بقایای باستان‌شناسی نیز صادق است، که تفسیر آنها اغلب به منابع مکتوب بستگی دارد.<sup>۱۳</sup> مطالعات جدیدتر، تردیدها در مورد وجود یک «امپراتوری» ماد را افزایش می‌دهد و نشان می‌دهد که باید بین «امپراتوری‌های» باستانی خاور نزدیک به طور کلی و «دولتی» که مادها در نیمه اول قرن ششم پیش از میلاد تشکیل دادند، تمایز قائل شویم.<sup>۱۴</sup>

هدف از این مطالعه، جلب توجه به یک مسئله خاص در ارتباط با «امپراتوری» ماد و ابعاد جغرافیایی آن است که در کنفرانس پادوا تنها به صورت گذرا مورد بررسی قرار گرفت و بنابراین نیازمند بررسی دقیق‌تر است. موضوع پایان پادشاهی اورارتو<sup>۱۵</sup>، موضوعی که به طور جدایی‌ناپذیری با مسئله «امپراتوری» ماد پیوند خورده است.

ما اطلاعات بسیار کمی در مورد این رویداد داریم زیرا شواهد منابع مکتوب در دهه چهل قرن هفتم پیش از میلاد به پایان می‌رسد.<sup>۱۶</sup> با این حال، به نظر می‌رسد اجماع عمومی وجود دارد که دولت اورارتو در پایان این قرن توسط مادها نابود شده است.<sup>۱۷</sup> یکی از دلایل خاص این دیدگاه، ادعای هرودوت است که «امپراتوری» ماد تا غرب رودخانه هالیس رسیده است. مرز هالیس هرودوت عموماً به عنوان یک واقعیت تاریخی پذیرفته شده است: مادها به نحوی توانستند سلطه

---

۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷

خود را به سمت غرب گسترش دهند. با این حال، تصویر هرودوت از «امپراتوری» ماد تا حد زیادی بر اساس مدل بسیار متاخر امپراتوری هخامنشی است و به نظر می‌رسد مرز هالیس یک مفهوم ساخته و پرداخته باشد.<sup>۱۸</sup>

#### شواهد تواریخ

جدا از هرودوت، هیچ منبع دیگری نداریم که چگونگی گسترش این مادها به سمت غرب را روشن کند. اطلاعات اندک ارائه شده توسط منابع خط میخی، نفوذ بابلی‌ها را به جای مادها در شرق آناتولی نشان می‌دهد.<sup>۱۹</sup> وقایع‌نامه‌های بابلی بارها و بارها از نیروهای بابلی و مادی به عنوان نیروهایی که در اتحاد عمل می‌کردند، یاد می‌کنند، اما تنها ارتش بابلی در لشکرکشی‌ها در آناتولی شرکت داشت.<sup>۲۰</sup> به عنوان مثال، در سال ۶۰۹ پیش از میلاد، نبوپولاسار نیروهای خود را به سمت شمال در عملیاتی به سمت منطقه ایزالا و تا منطقه اورارتو هدایت کرد.

(*pihāt<sup>ura</sup> Uraštū*):

وقایع‌نگاری ۳، سطرهای ۷۰-۷۴:

<sup>70</sup>LUGAL URU<sup>li</sup> ana re-šu-ut ÉRIN<sup>me</sup>-šū DU-ma šal-tú [ul DÚ<sup>ul</sup> ana<sup>kur</sup>] -za-al-la i-li-ma  
<sup>71</sup>URU<sup>me</sup> šā KUR<sup>me</sup> ma-a-du-tú [... ]-šū-nu ina IZI iš-ru-up<sup>72</sup> ina UD-mi-šū-ma ÉRIN<sup>me</sup>  
 [šā... ] EN pi-ḫar<sup>ura</sup> U-ra-āš-tu<sup>73</sup> [D]U ina KUR(?) [... ]<sup>me</sup>-šū-nu iḫ-tab-tu. <sup>74</sup>šū-lu-tu šā  
 LUGAL [ ... ina šā-šū ú-še-lu is-su]-hu-nim-ma <sup>75</sup>ana<sup>ura</sup> [... ] i-lu-ú.

پادشاه اکد به کمک سربازانش آمد، اما [به نبرد نپیوست(?)]. او به [ایزالا] رفت و [...] را در بسیاری از مناطق کوهستانی به آتش کشید. در این زمان، سربازان [(?)]... تا منطقه اورارتو حرکت کردند. در [...] آنها [...] آنها را غارت کردند. آنها پادگانی را که پادشاه [...] در آنجا برپا کرده بود بیرون راندند و به [...] رفتند.<sup>۲۱</sup>

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

این متن، فعالیت نظامی بابلی‌ها را نه تنها در غرب دور، بلکه در مناطقی که متعلق به بخش شرقی آناتولی و هم‌مرز با آن هستند نیز مستند می‌کند.

وقایع‌نامه ۴، که با هجدهمین سال سلطنت نبوپولاسار (حدود ۶۰۸ پیش از میلاد) آغاز می‌شود، پیشرفت‌های نظامی مداوم بابلی‌ها را ثبت می‌کند. در سال‌های ۶۰۸ و ۶۰۷ پیش از میلاد، ارتش بابلی دوباره «در منطقه اورارتو» فعالیت کرد.

وقایع‌نگاری ۴، سطرهای ۱-۴:

<sup>1</sup>MU 18<sup>am</sup> <sup>4</sup>AG.IBILA.ÛRI ina <sup>10</sup>KIN LUGAL URI<sup>ki</sup> ÉRIN<sup>mc</sup>-šú id-ke-e-ma <sup>2</sup>GÛ  
<sup>10</sup>IDIGNA UŠ-ma ana KUR-i šá É-<sup>1</sup>Ha-nu-ni-ia <sup>3</sup>pi-ḫat<sup>kur</sup> Ú-m-dš-tu i-li-ma URU<sup>mc</sup> ina  
 IZI iš-ru-up <sup>4</sup>bu-bu-ut-su-nu ma-dš ih-tab-ta ina <sup>10</sup>AB LUGAL URI<sup>ki</sup> ana KUR-šú  
 GUR-ra.

هجدهمین سال (سلطنت) نبوپولاسار (حدود ۶۰۸ پیش از میلاد)، در ماه الول، پادشاه اکد نیروهای خود را گرد آورد، در امتداد ساحل دجله حرکت کرد، از کوه بیت-یانونیه، منطقه‌ای از اورارتو، بالا رفت، شهرها را سوزاند و غارت کرد. در ماه ایبت، پادشاه اکد به کشور خود بازگشت.

این موضوع در مورد سال بعد (حدود ۶۰۷ پیش از میلاد) نیز صادق است:

وقایع‌نگاری ۴، سطر ۱۱

... ih-[tab]-ta EN pi-ḫat<sup>kur</sup>[Ú-ra-dš-tú(?) gi-mi]r KUR<sup>mc</sup> ik-šú-ud.

او (یعنی نبوپولاسار) تمام کوهستان را تا منطقه [اورارتو(؟)] فتح کرد<sup>۲۲</sup>.

ارتش بابل باید در این مدت تجربه قابل توجهی در لشکرکشی در این مناطق کوهستانی کسب کرده باشد. وقایع‌نامه ۶ که گزارش پیشروی نظامی نریگلیسار به کیلیکیه علیه آپواسو از پیریندو را می‌دهد، بر توانایی ارتش بابل در جنگ در مناطق کوهستانی تأکید می‌کند:

وقایع‌نامه ۶، سطرهای ۹ تا ۲۳:

*<sup>9</sup>ÉRIN-ni ma-a-du-tú i-duk ÉRIN-ni-šú u ANŠE.KUR.RA-šú <sup>10</sup>ma-a-du-tú uš-šab-bi-ta ar-ki <sup>11</sup>Ap-pu-ú-a-šú <sup>12</sup>15 DANNA qaḡ-qaḡ KUR-ú mar-šu šá LÚ ár-ki LÚ il-la-ku <sup>13</sup>a-di <sup>14</sup>URU LUGAL-ú-ti-šú ir-dip-ma <sup>15</sup>[ŠU.2] a ik-šu-ud-su <sup>16</sup>URU LUGAL-ú-ti-šú iš-ša-bat šil-lat iš-ta-lal <sup>17</sup>(erasure) <sup>18</sup>ul-tu <sup>19</sup>URU LUGAL-ú-ti-šú a-di <sup>20</sup>Ki-ir-ši <sup>21</sup>URU LUGAL-ú-ti-šú šá AD<sup>mes</sup>-šú 6 DANNA qaḡ-qaḡ KUR-ú dan-nu <sup>22</sup>ni-ri-bi mar-šu ki-i il-li-ku <sup>23</sup>URU LUGAL-ú-ti-šú iš-ša-bat <sup>24</sup>BĀD-šú É.GAL-šú u UN<sup>me</sup>-šú ina i-šá-tú iq-ta-li <sup>25</sup>URU LUGAL-ú-ti-šú šá ina MURUB<sub>4</sub>-tú <sup>26</sup>Mar-rat <sup>27</sup>ú 6 LIM ÉRIN-ni e-piš šal-tú šá ana ŠĀ i-lu-ú <sup>28</sup>ina <sup>29</sup>sa-pi-na-a-tú iš-ša-bat URU-šú it-tab-lu <sup>30</sup>u UN<sup>me</sup>-šú uš-šab-bi-ta...*

او (یعنی نریگلیسار) ارتش بزرگ را نابود کرد، سربازان و اسب‌های فراوانش را به غنیمت گرفت. او آپواسو را در مسافتی پانزده دو ساعته، در میان کوه‌های صعب‌العبور، جایی که مردان باید پشت سر هم راهپیمایی کنند، تا او را، اقامتگاه سلطنتی‌اش، تعقیب کرد. او او را [نه] اسیر نکرد<sup>۲۳</sup>، (اما) او را گرفت (و) غارت کرد (آن را). (پاک شده) پس از یک راهپیمایی در مسافتی شش دو ساعته، در منطقه‌ای بسیار کوهستانی، از میان گذرگاه‌های صعب‌العبور، از او را تا کیرسی، اقامتگاه سلطنتی اجدادش، کیرسی، شهر قدرتمند، خانه پادشاهی‌اش را تصرف کرد. او دیوارهای اطراف، کاخ و ساکنان آن را با آتش سوزاند. با کمک قایق‌ها، پیتوسو، سرزمینی در وسط اقیانوس، و شش هزار سرباز و جنگجوی مستقر در شهر را تصرف کرد. او شهر را ویران کرد و ساکنان آن را به اسارت گرفت<sup>۲۴</sup>...

وقایع‌نامه‌ها از نام‌های جغرافیایی شرق آناتولی مانند ایزالا، بیت ایانونیه و پیات اوراساو و همچنین «مناطق کوهستانی متعدد» (alani sa sadâni madutu) تنها در ارتباط با ارتش بابلی یاد می‌کنند. از آنجا که تنها اقدامات بابلی‌ها (و نه مادها) در کوه‌های اورارتویی و تنها فعالیت‌های نظامی بابلی‌ها در شرق آناتولی مستند شده است، به نظر می‌رسد که بابلی‌ها بازیگران اصلی نظامی (و سیاسی) در این مناطق بوده‌اند.<sup>۲۵</sup>

#### رویدادنامه نبونیدوس فصل دوم - ۱۶

یک منبع دیگر وجود دارد که تاریخ شرق آناتولی را در نیمه اول قرن ششم پیش از میلاد روشن می‌کند: برای نهمین سال سلطنت نبونیدوس (حدود ۵۴۷ پیش از میلاد)، رویدادنامه ۷ (رویدادنامه نبونیدوس) فصل دوم - ۱۶، لشکرکشی کوروش کبیر به سرزمینی را گزارش می‌دهد که تنها شخصیت اول آن در متن قابل تشخیص است. اگرچه بارها و بارها گفته شده و هنوز هم گفته می‌شود که این سرزمین «لیدیه» بوده است<sup>۲۶</sup>، این موضع دیگر قابل دفاع نیست زیرا به سادگی، متن رویدادنامه آن را تأیید نمی‌کند<sup>۲۷</sup>. در سال ۱۹۹۷، یواخیم اولسنر متن مربوطه را با نتیجه‌ای واضح دوباره بررسی و تطبیق کرد:

با این حال، اولسنر در تطبیق خود از لوح در بهار ۱۹۹۷ به این نتیجه رسیده بود که بقایای علامت نیمه شکسته، پس از تعیین‌کننده کشورها، با LU، SU/ZU، IS یا IS مطابقت ندارد، بلکه فقط با Ú مطابقت دارد! این با مقایسه علامت با LU و Ú به ترتیب در ۱۷II و Ú در II ۳ نشان داده شده است. نسخه اس. اسمیت اساساً صحیح است!... در میان نام‌های ممکن کشورها، فقط Uras+u = Urartu با این علامت شروع می‌شود. بنابراین سطر ۱۶ باید اینگونه خوانده

۲۵

۲۶

۲۷

شود: *ana kur[Ú]-[ras-†u il-li]k ina ituGU* (به دلایل کمبود فضا، *ras* بر *ra-ás* که عمدتاً تأیید شده است، ترجیح داده می‌شود)<sup>۲۸</sup>.

این تطبیق توسط متیو واترز در پاییز ۲۰۰۵ دوباره تأیید شد: «تطبیق اولسنر از *yu* واضح است. من نمی‌بینم که چگونه می‌توانسته طور دیگری خوانده شده باشد»<sup>۲۹</sup>. این قرائت جدید باید منبای تمام بحث‌های آینده باشد<sup>۳۰</sup>. از آنجایی که سطر دوم ۱۷ به ما اطلاع می‌دهد که پادشاه کشور ذکر شده در سطر ۱۶ توسط کوروش شکست خورد، نتیجه می‌شود که سطرهای ۱۶-۱۷ با پایان یک ساختار سیاسی سروکار دارند و صرفاً اشاره‌ای به یک نهاد جغرافیایی نیستند. بنابراین، این متن حاوی اطلاعات مهمی در مورد پایان اورارتو است و هیچ ارتباطی با تاریخ لیدیا ندارد. بنابراین، ما باید وقایع‌نامه ۷ ۱۸II-۱۵ را ترجمه کنیم:

*15 ... ina <sup>in</sup>BÁR <sup>1</sup>Ku-raš LUGAL <sup>ku</sup>Par-su ÉRIN-šú id-ke-e-ma <sup>16</sup>šap-la-an <sup>ur</sup>Ar-ba-'il <sup>17</sup>IDIGNA i-bir-ma ina <sup>in</sup>GU<sub>4</sub> ana <sup>kur</sup>Ú'-[raš-†u il-li]k <sup>17</sup>LUGAL-šú GAZ bu-šá-a-šú il-qi šu-lit šá nam-ni-šú <<aš>> lu ú-še-li-[iš] <sup>18</sup>EGIR šu-lit-su ú šar-ri ina ŠĀ GÁL-š*

در ماه نیشان، کوروش دوم، پادشاه پارس، ارتش خود را گرد آورد و از دجله در پایین دست آریلا عبور کرد و در ماه ایار، به *[U][rartu]* لشکرکشی کرد. /

او پادشاه آن را شکست داد (یا: پادشاه آن را کشت)، اموال آن را تصرف کرد، [و] پادگان خود را در آنجا مستقر کرد. پس از آن، پادشاه و پادگانش در آنجا اقامت گزیدند.

استدلال شده است که عبور از دجله از پایین دست آریلا، گواه این است که این منطقه به سمت زاب کوچک توسط پارس‌ها کنترل می‌شد، در حالی که قلمرو جنوب این رودخانه تحت کنترل بابلی‌ها بود<sup>۳۱</sup>. با این حال، این دیدگاه با تمام منابع دیگری که بر اساس آنها، سرزمین اصلی

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

آشور نه تحت کنترل مادها، بلکه تحت کنترل بابلی‌ها بود، در تضاد است.<sup>۳۲</sup> اگرچه هیچ مدرکی برای کنترل مادها وجود ندارد، اما حداقل به کنترل بابلی‌ها اشاره شده است. استوانه کوروش علاوه بر این نشان می‌دهد که تصویر آیینی آشور پس از فتح بابل توسط کوروش به مکان سنتی خود بازگردانده شد.<sup>۳۳</sup> (*ana ašrišunu utirma*) به نظر می‌رسد این گواه غیرقابل انکاری باشد که قلمرو مورد بحث تا سال ۵۳۹ پیش از میلاد تحت کنترل بابلی‌ها بوده است. اگر به این، خوانش جان مک‌گینس از BM ۶۳۲۸۳ را اضافه کنیم، حتی ممکن است شواهدی از وجود یک فرماندار بابلی در آشور داشته باشیم.<sup>۳۴</sup> همچنین شایان ذکر است که بابلی‌ها حداقل بخش‌های قابل توجهی از منطقه شمال شرقی دجله را در اطراف آراپا کنترل می‌کردند. این موضوع از کتیبه‌های نبونیدوس آشکار می‌شود که در آن می‌آموزیم که نریگلیسار توانست فرقه آنونیتو را در سیپار-امنانوم پس از آنکه «گوتی‌ها» پناهگاه او را در سیپار-آنونیتو غارت کردند و مجسمه او را به آراپا بردند، احیا کند، جایی که به نظر می‌رسد نریگلیسار آن را دوباره فتح کرده است.<sup>۳۵</sup>

با این حال، باید پرسیم که چرا یک جزئیات بی‌اهمیت، یعنی عبور کوروش از رود دجله در پایین دست آربلا، اصلاً ثبت شده است؟ پاسخ واضح این است که هر بابلی می‌دانست که کوروش از این مسیر از قلمرو بابل عبور کرده است.

در مورد اورارتو، هدف این لشکرکشی: اولسنر با اشاره به اینکه در پایان قرن هفتم اورارتو توسط مادها مورد تاخت و تاز قرار گرفت، اما پس از پیروزی کوروش بر آستیگ شورش کرد، و در سال ۵۴۷ پیش از میلاد دوباره توسط کوروش فتح شد، نتیجه منطقی قرائت خود را نادیده می‌گیرد. مفهوم شورش اورارتو بر اساس قرائت جدیدی از سطر ۱۸II از وقایع‌نگاری نبونیدوس است که در آن اولسنر پیشنهاد می‌کند به جای «sar-ri» «sar-ri» به صورت «sar-ri» نوشته

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

شود<sup>۳۶</sup>. با این حال، این «متخلفان» باید در بخش قبلی متن ذکر می‌شدند و تفسیر اولسنر به همان اندازه فرضی است که فرض او مبنی بر عبور کوروش از رودخانه از غرب به شرق غیرقابل قبول است. اولسنر فرض می‌کند که

تنها سوال این است که آیا از شرق به غرب یا از غرب به شرق. هوسینگ به درستی مشکل را تشخیص داد و - به نظر ما به درستی - اشاره کرد که اگر سفر به سارد منتهی می‌شد، متن باید متفاوت به نظر می‌رسید. به گفته او (و دیگران)، اگر رودخانه از شرق به غرب عبور می‌کرد، مقصد در بین‌النهرین می‌بود، که احتمالاً منتفی است. پس فقط یک گذرگاه رودخانه‌ای در شرق باقی می‌ماند. بنابراین، کوروش باید از جنوب در امتداد جاده اصلی که در امتداد دجله به سمت آشور امتداد دارد، سفر کرده باشد<sup>۳۷</sup>.

این استدلال از دو جهت قانع‌کننده نیست. اول اینکه باید فرض کنیم که کوروش قبلاً در مرحله‌ای از لشکرکشی خود، یک بار دیگر از دجله به سمت جنوب عبور کرده بود. چرا وقایع‌نگار از اشاره به پیشروی کوروش تا آن حد به سمت جنوب - و از طریق قلمرو بابل - خودداری کرده است؟

دوم اینکه هیچ دلیلی وجود ندارد که عبور از دجله در پایین‌دست از آربلا و حرکت به سمت غرب، مانع از هدف بین‌النهرینی لشکرکشی شود که در جایی در زمین‌های پست جنوب تا تور عبدین واقع شده است (شکل ۱). با مقایسه لشکرکشی‌های نبوپلسار و نبوکدنصر در شرق آناتولی در سال‌های پس از سقوط شهرهای آشوری، راه‌حل معقول‌تری برای این مشکل پدیدار می‌شود. اشاره به پیشروی نظامی علیه ایزالا، بیت ایانونیه، بیات اوراسیو و «مناطق کوهستانی متعدد» به نظر می‌رسد به عملیاتی اشاره دارد که پس از عبور ارتش از شرق به غرب دجله و دنبال کردن ساحل رودخانه تنها برای مدتی به سمت شمال انجام شده است. در واقع تحقیقات اخیر نشان

---

۳۶

۳۷

داده است که «برای رسیدن از قلب آشور به دجله علیا، بهتر است از مسیر در امتداد رودخانه دجله به دلیل زمین بسیار ناهموار و کوهستانی اجتناب شود.» همانطور که کارن رادرن بیان کرد:

منطقه دجله علیا هرگز از طریق آب قابل دسترسی نیست، زیرا دجله عمیقاً از میان کوه‌های شمال جزیره/جزیره ابن عمر (در مرز بین عراق و ترکیه) می‌گذرد و نمی‌توان در جهت بالادست رودخانه حرکت کرد؛ همچنین رفتن به سمت پایین دست رودخانه بسیار خطرناک است و معمولاً از آن اجتناب می‌شود. منطقه دجله علیا با عبور از رشته کوه تور عبدین، مستقیم‌ترین و آسان‌ترین راه برای دسترسی است.<sup>۳۸</sup>

برای رسیدن به ارتفاعات آناتولی شرقی، خود دره دجله مسیر آسانی را ارائه نمی‌دهد. دو مسیر در غرب دجله که هر دو به دامنه جنوبی و جنوب شرقی رود «عبدین» (مازی دیلاری) منتهی می‌شوند، بسیار مناسب‌تر هستند. مسیر اول در بخش مرکزی رود «عبدین» واقع شده و مستقیماً از جنوب به آن نزدیک می‌شود. این مسیر از نقطه شروع خود در نصیبین در امتداد دره «گغاغ» تا «مادیاتو» (میدیات) امتداد دارد. مسیر دوم از جنوب شرقی وارد رود «عبدین» می‌شود، جایی که دامنه‌های ملایم‌تر رشته‌کوه‌های بازالتی دسترسی آسان‌تری به فلات را فراهم می‌کنند. می‌توان مسیر سومی را اضافه کرد که از نصیبین می‌گذرد و از شمال جزیره به سمت غرب عبور می‌کند. این مسیر به سمت شمال می‌رود و از آنجا می‌توان از طریق «میدیات» از رود «عبدین» عبور کرد تا به دره بالایی دجله رسید یا می‌توان به سمت ماردین و سپس دیاربکر ادامه داد.<sup>۳۹</sup>

---

۳۸

۳۹



شکل ۱: نقشه‌ای که مسیر تقریبی لشکرکشی کوروش به سمت اورارتو را در سال ۵۴۷ پیش از میلاد نشان می‌دهد.

رادنر جغرافیای تاریخی این منطقه را با تجزیه و تحلیل وقایع‌نامه‌های پادشاهان آشوری که از آداد-نراری اول (۱۳۰۰-۱۲۷۰ پیش از میلاد) آغاز می‌شود، به تفصیل مطالعه کرد.

او نه تنها توانست نشان دهد که مسیر عبور از رود تور عبدین از جنوب شرقی، مسیر ترجیحی (دشت سوفان چای - میدیات - ساور - دجله علیا)<sup>۴۰</sup> بوده است، بلکه موفق شد محل ایزالا را بین نصیبین و ایدیل/آساخ به جای غرب ماردین، همانطور که به طور سنتی پیشنهاد شده بود تعیین کند.<sup>۴۱</sup>

این شواهد را می‌توان مستقیماً با وقایع‌نگاری بابلی ۳، سطرهای ۷۰-۷۳ (به بالا مراجعه کنید) مرتبط کرد: نبوپولاسار «به ایزالا و بسیاری از مناطق کوهستانی رفت». این منابع نشان می‌دهند که پادشاه بابلی با انتخاب مسیرهای قدیمی و نسبتاً آسان برای رسیدن به منطقه دجله علیا، راه اسلاف آشوری خود را دنبال کرد. وقایع‌نگاری بابلی همچنین هدف این لشکرکشی را دقیق‌تر مشخص می‌کند: «منطقه اورارتو». راحت‌ترین راه برای رسیدن به این «منطقه اورارتو» بدون شک

۴۰

۴۱

شروع از جایی در غرب دجله در دشت سوفان چای و عبور از تور {عبدین} با نزدیک شدن به آن از جنوب شرقی بود. این مسیر را می‌توان برای حدود نیم هزاره مستند کرد. این مسیری بود که توسط پادشاهان آشوری و بعداً توسط ارتش بابلی طی شد. و مطمئناً توسط کوروش نیز در حمله خود به اورارتو طی شد. البته ما نمی‌توانیم وضعیت دقیق نهاد (یا نهادهای) سیاسی نهفته در پشت عنوان «منطقه اورارتو» را تعریف کنیم. با این حال، اگر در نظر بگیریم که قدرت مادها در جناح غربی آن چقدر متزلزل بوده و به ویژه اینکه فرض وجود یک «امپراتوری» مادها با مرز غربی مجاور رودخانه هالیس چقدر مشکل‌ساز به نظر می‌رسد<sup>۴۲</sup>، بسیار محتمل به نظر می‌رسد که اورارتو از «دوران» مادها جان سالم به در برده و تنها در حدود اواسط قرن ششم توسط کوروش فتح شده باشد.

این منطقه که ایزالا نامیده می‌شود را می‌توان با دیک داغی، منطقه‌ای که سنگ آهک آن با لایه‌ای از بازالت از آتشفشان خاموش عالم (الیام) داغی در مجاورت سرچشمه سوفان چای پوشیده شده است، برابر دانست<sup>۴۳</sup>.

دولت اورارتویی ممکن است در آخرین مراحل خود تکه‌تکه شده باشد و پادشاهی - که تمام بخش‌های کشور را متحد می‌کرد - در مقطعی زودتر از بین رفته باشد<sup>۴۴</sup>. همچنین ممکن است که حداقل برای چند سال نوعی برتری یا سلطه مادها وجود داشته باشد<sup>۴۵</sup>. کتیبه بیستون (DB) شورش‌های سال اول سلطنت داریوش در این منطقه (§§ DB ۳۰-۲۶) را به عنوان بخشی از شورش‌های ماد (§§ DB ۳۴-۲۴) در نظر می‌گیرد. «ماد» در اینجا حداقل به سه بخش مختلف تقسیم شده است: ماد اصلی، ساگارتیا و اورارتو<sup>۴۶</sup>. اورارتو - که اکنون با نسخه‌های پارسی باستان

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

و ایلامی DB آغاز می‌شود و به عنوان ارمنستان شناخته می‌شود<sup>۴۷</sup> - آشکارا به عنوان یک نهاد سیاسی باقی مانده است و به نظر می‌رسد ساکنان آن نوعی هویت محلی را حفظ کرده‌اند. داریوش در DB از غاصبی نام نمی‌برد، اما این قیام به وضوح کل اورارتو را درگیر کرد و به نظر می‌رسد مقاومت شدیدی از سوی اورارتویی‌ها/ارمنی‌ها وجود داشته است. داریوش ژنرال‌های خود، دادارسیس و اومیسس، را اعزام کرد که به ترتیب مجبور به جنگیدن در سه و دو نبرد شدند تا اینکه سرانجام شورش را سرکوب کردند. مکان‌هایی که این اقدامات در آن رخ داد در DB نامگذاری شده‌اند، اما ما می‌توانیم تنها نام یک مکان را با اطمینان شناسایی کنیم: ایزالا، جایی که اومیسس آخرین و سرنوشت‌سازترین نبرد را علیه اورارتویی‌ها/ارمنی‌ها انجام داد ( § ۲۹DB ) - به طور قابل توجهی همان مکانی است که حدود ۹۰ سال قبل، نبوپولاسار در آن جنگید و از آنجا پادشاهان آشوری ترجیح می‌دادند به تور (Abdin. ۴۴) نزدیک شوند.

بنابراین، ما با نمونه‌ای عالی روبرو هستیم که چگونه ارتش‌های مختلف قرن‌ها در حرکات خود از سنت پیروی می‌کردند - در این مورد خاص، ارتش‌های «جنوبی» مربوطه هنگام لشکرکشی علیه اورارتو: پادشاهان آشوری، نبوپولاسار، کوروش کبیر و دوباره اومیسس، سردار داریوش.

همراه با خوانش جدید از وقایع نبونیدوس ۱۶II و ملاحظات مربوط به وجود یک «امپراتوری» ماد، همه شواهد به یک جهت اشاره دارند. تاریخ اورارتو به عنوان یک عنصر سیاسی در خاور نزدیک باستان در دهه‌های پایانی قرن هفتم پایان نیافت. این امر تا سال ۵۴۷ قبل از میلاد ادامه یافت، زمانی که کوروش این منطقه را فتح کرد و آن را در امپراتوری خود ادغام کرد. وقایع نبونیدوس ۱۶III گواه بیشتری برای این رویداد مهم سیاسی است. هنگامی که داریوش

قدرت را به دست گرفت، اورارتو سعی کرد آزادی سیاسی خود را که حدود ۲۵ سال قبل به کوروش از دست داده بود، دوباره به دست آورد. اما «شورش» ظرف چند ماه سرکوب شد.<sup>۴۸</sup>

## Bibliography

- al-Gailani Werr, L., Curtis, J., Martin, H., McMahon, A., Oates, J. and Reade, J. (eds.) 2002: *Of Pots and Plans. Papers on the Archaeology and History of Mesopotamia and Syria Presented to David Oates in Honour of his 75th Birthday* (London).
- Allen, L. 2005: *The Persian Empire. A History* (London).
- Arnold, T. and Michalowski, P. 2006: 'Achaemenid Period Historical Texts Concerning Mesopotamia'. In Chavalas, M.W. (ed.), *The Ancient Near East. Historical Sources in Translation* (Oxford), 407-30.
- Belli, O. (ed.) 1989: *Die Hauptstadt der Urartäer. Van. Ruinen und Museum* (Istanbul).
- Brentjes, B. 1997: 'Armenia'. *Der Neue Pauly* 2, 1011.
- Briant, P. 1996: *Histoire de l'empire perse. De Cyrus à Alexandre* (Paris).
- Burney, C. 1998: 'The Kingdom of Urartu (Van): Investigations into the Archaeology of the Early First Millennium BC within Eastern Anatolia (1956-1965)'. In Matthews, R. (ed.), *Ancient Anatolia. Fifty Years' Work by the British Institute of Archaeology at Ankara* (London), 143-62.
- Çilingiroğlu, A. 1988: *Die Geschichte des Königreiches Van. Urartu* (Izmir).
- . 2002: 'The Reign of Rusa II: Towards the End of the Urartian Kingdom'. In Aslan, R., Blum, S., Kastl, G., Schweizer, F. and Thurnm, D. (eds.), *Mauerschau. Festschrift für Manfred Korfmann*, vol. 1 (Remshalden/Grünbach), 483-89.
- Çilingiroğlu, A. and Salvini, M. 1995: 'Rusahinili in front of Mount Ekdur: The Urartian Fortress of Ayanis (7th Century BC)'. *Studi Micenei ed Egeo-Anatolici* 35, 111-24.
- . (eds.) 2001: *Ayanis I* (Rome).
- Curtis, J. 2003: 'The Assyrian heartland in the period 612-539 BC'. In Lanfranchi et al. 2003b, 157-168.
- . 2005: 'The Material Culture of Tepe Nush-i Jan and the End of the Iron Age III Period of Western Iran'. *IranAnt* 40, 233-48.
- Eder, W. and Renger, J. (eds.) 2004: *Herrscherchronologien der antiken Welt. Namen, Daten, Dynastien* (*Der Neue Pauly* suppl. 1) (Stuttgart/Weimar).
- Fales, F.M. 2003: 'Evidence for west-east contacts in the 8th century BC: the Bukan stele'. In Lanfranchi et al. 2003b, 131-48.
- Genito, B. 2005: 'The Archaeology of the Median Period: an Outline and a Research Perspective'. *IranAnt* 40, 315-40.
- Glassner, J.-J. 1993: *Chroniques Mésopotamiennes* (Paris).
- . 2004: *Mesopotamian Chronicles* (Atlanta).
- Gopnik, H. 2003: 'The ceramics from Godin II from the late 7th to early 5th centuries BC'. In Lanfranchi et al. 2003b, 249-68.
- Grayson, A.K. 1975: *Assyrian and Babylonian Chronicles* (Locust Valley, NY; reprinted 2000).
- Greco, A. 2003: 'Zagros pastoralism and Assyrian imperial expansion'. In Lanfranchi et al. 2003b, 65-78.
- Gzella, H. 2006: 'Das Aramäische in den römischen Ostprovinzen: Sprachsituationen in Arabien, Syrien und Mesopotamien zur Kaiserzeit'. *Bibliotheca Orientalis* LXIII, 15-39.
- Haider, P.W. 2004: 'Kleinasien im 1. Jahrtausend v. Chr.'. In Eder and Renger 2004, 81-87.
- Henkelman, W. 2003: 'Persians, Medes and Elamites: acculturation in the Neo-Elamite period'. In Lanfranchi et al. 2003b, 181-231.
- Huff, D. 2005: 'From Median to Achaemenid Palace Architecture'. *IranAnt* 40, 371-95.
- Ivantchik, A.I. 2001: *Kimmerier und Skythen. Kulturhistorische und chronologische Probleme der Archäologie der osteuropäischen Steppen und Kaukasiers in vor- und frühkybischer Zeit* (Moscow).
- Jakubziak, K. 2003: *The Development of Defence System of Eastern Anatolia (the Armenian Upland) from the Beginning of the Kingdom of Urartu to the End of Antiquity* (Warsaw).
- Jursa, M. 2003: 'Observations on the problem of the Median "empire" on the basis of Babylonian sources'. In Lanfranchi et al. 2003b, 169-79.

- Kessler, K. 1980: *Untersuchungen zur historischen Topographie Nordmesopotamiens nach keilschriftlichen Quellen des 1. Jahrtausends v. Chr.* (Wiesbaden).
- . 1986: 'Zu den Beziehungen zwischen Urartu und Mesopotamien'. In Haas, V. (ed.), *Das Reich Urartu. Ein altorientalisches Staat im 1. Jahrtausend v. Chr.* (Konstanz), 59-86.
- Kienast, B. 1999: 'The so-called "Median Empire"'. *Bulletin of the Canadian Society for Mesopotamian Studies* 34, 59-67.
- Kleiss, W. 2005: 'Urartäische Architektur in der Entwicklungsgeschichte der Architektur Irans'. *IranAnt* 40, 207-15.
- Knauss, E. 2005: 'Caucasus'. In Briant, P. and Bouchardat, R. (eds.), *L'archéologie de l'empire achéménide: nouvelles recherches* (Paris), 197-220.
- . 2006: 'Ancient Persia and the Caucasus'. *IranAnt* 41, 79-118.
- Kroll, S. 1984: 'Urartus Untergang in anderer Sicht'. *Jahrbuch* 34, 151-10.
- . 2003: 'Medes and Persians in Transcaucasia: archaeological horizons in north-western Iran and Transcaucasia'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 281-88.
- Kühne, H. 2002: 'Thoughts about Assyria after 612 BC'. In al-Gailani Werr *et al.* 2002, 171-75.
- Kuhr, A. 1995: 'The Assyrian Heartland in the Achaemenid Period'. In Briant, P. (ed.), *Dans les pas des Dix-Mille* (Lyons), 239-54.
- Lanfranchi, G.B. 2003: 'The Assyrian expansion in the Zagros and the local ruling elites'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 79-118.
- Lanfranchi, G.B., Roaf, M. and Rollinger, R. 2003a: 'Afterword'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 397-405.
- . (eds.) 2003b: *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia* (Padua).
- Liverani, M. 1992: *Studies on the Annals of Ashurnasirpal II. 2: Topographical Analysis* (Rome).
- . 2003: 'The Rise and Fall of Media'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 1-12.
- MacGinnis, J. 2000: 'Review'. *Orientalia Nova Series* 69.3, 332-36.
- Medvedskaya, I.N. 2002: 'The Rise and Fall of Media'. In *History and Languages of Ancient Orient. I. M. Diakonoff Memorial Volume* (St Petersburg), 212-25 (in Russian with summary in English).
- Meier, M. 2004: 'Die Deiokes-Episode im Werke Herodots – Überlegungen zu den Entstehungsbedingungen griechischer Geschichtsschreibung'. In Meier *et al.* 2004, 27-51.
- Meier, M., Patzek, B., Walter, U. and Wieshöfer, J. (eds.) 2004: *Deiokes, König der Meder. Eine Herodot-Episode in ihren Kontexten* (Stuttgart).
- Oelsner, J. 1999-2000: 'Review'. *AfO* 46-47, 373-80.
- . 2002: *Sie ist gefallen, sie ist gefallen, Babylon, die große Stadt. Vom Ende einer Kultur* (Stuttgart/Leipzig).
- . 2004: 'Mesopotamien und benachbarte Gebiete: Ende des 2./1. Hälfte des 1. Jahrtausends v. Chr.'. In Eder and Renger 2004, 18-29.
- Panaino, A. 2003: 'Herodotus I. 96-101: Deioces' conquest of power and the foundation of sacred royalty'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 327-38.
- Parpola, S. 2003: 'Sacas, India, Gobryas, and the Median royal court: Xenophon's Cyropaedia through the eyes of an Assyriologist'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 339-50.
- Parpola, S. and Porter, M. 2001: *The Helsinki Atlas of the Near East in the Neo-Assyrian Period* (Helsinki).
- Patzek, B. 2004: 'Die Deiokes-Erzählung im Rahmen der Persergeschichten Herodots: eine konsequente Reihe historisch-erzählerischer Sinngebungen?'. In Meier *et al.* 2004, 53-73.
- Radner, K. 2003a: 'An Assyrian view on the Medes'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 37-64.
- . 2003b: 'A Median sanctuary at Bit-İstar'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 119-30.
- . 2007: 'How to reach the upper Tigris: the route through the Tür 'Abdin'. *State Archives of Assyria Bulletin* XV, 273-305.
- Radner, K. and Schachner, A. 2001: 'From Tušhan to Amēdi: Topographical Questions concerning the Upper Tigris Region in the Assyrian Period'. In Tuna, N., Öztürk, J. and Velibeyoğlu, J. (eds.),

- Salvage Project of the Archaeological Heritage of the Ilisu and Carchemish Dam Reservoir Activities in 1999* (Ankara), 729-76.
- Razmjou, S. 2005: 'In Search of the Lost Median Art'. *IranAnt* 40, 271-314.
- Reade, J. 2003: 'Why did the Medes invade Assyria?'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 149-56.
- Roaf, M. 2003: 'The Median Dark Age'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 13-22.
- Rollinger, R. 1993: *Herodots Babylonischer Logos. Eine kritische Untersuchung der Glaubwürdigkeitsdiskussion an Hand ausgewählter Beispiele: Historische Parallelüberlieferung-Argumentationen-Archäologischer Befund-Konsequenzen für eine Geschichte Babylons in persischer Zeit* (Innsbruck).
- , 1999: 'Zur Lokalisation von Parsušaš und zu einigen Fragen der frühen persischen Geschichte'. *ZAv* 89, 115-39.
- , 2003a: 'The Western Expansion of the Median "empire": A Re-Examination'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 289-320.
- , 2003b: 'Kerkesen Dağ and the Median "empire"'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 321-26.
- , 2004a: 'Herodotus'. *EncIran* XII.3, 254-88.
- , 2004b: 'Medien'. In Eder and Renger 2004, 112-15.
- , 2005: 'Das Phantom des Medischen "Großreiches" und die Behistun-Inschrift'. In Dąbrowa, E. (ed.), *Ancient Iran and its Neighbours. Studies in Honour of Prof. Józef Wolski on Occasion of His 95th Birthday* (Cracow), 11-29.
- , 2008: 'Kresias' Medischer Logos'. In Wiesehöfer, J., Lanfranchi, G.B. and Rollinger, R. (eds.), *Die Welt des Ktesias/The World of Ktesias* (Stuttgart).
- Salvini, M. 1995: *Geschichte und Kultur der Urartäer* (Darmstadt).
- Sancisi-Weerdenburg, H. 1988: 'Was there ever a Median Empire?'. *Achaemenid History* III, 197-212.
- , 1994: 'The Orality of Herodotus' Medikos Logos or: The Median Empire revisited'. *Achaemenid History* VIII, 39-55.
- , 1995: 'Medes and Persians in Early States?'. In van Bakel, M.A. and Oosten, J.G. (eds.), *The Dynamics of the Early State Paradigm* (Utrecht), 87-104.
- Sarraf, M.R. 2003: 'Archaeological excavations in Tepe Ekabātana (Hamadan) by the Iranian Archaeological Mission between 1983 and 1999'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 169-280.
- Savidis, K. 1997: 'Armenier, Armenische Literatur'. *Der Neue Pauly* 2, 12.
- Schaudig, H. 2001: *Die Inschriften Nabonids von Babylon und Kyros des Großen samt den in ihrem Umfeld entstandenen Tendenzschriften. Textausgabe und Grammatik* (Münster).
- Schmitt, R. 2003: 'Die Sprache der Meder – eine große Unbekannte'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 23-36.
- Sevin, V. 2002: 'Late Iron Age Pottery of the Van Region. Eastern Anatolia in the Light of the Karagindüz Excavations'. In Aslan, R., Blum, S., Kærl, G., Schweizer, F. and Thumm, D. (eds.), *Mauschau. Festschrift für Manfred Korfmann*, vol. 1 (Rensshalden/Grunbach), 475-82.
- Starke, F. 2004: 'Synchronische Übersicht zu den wichtigsten Staaten Kleinasien im 1. Jt. v. Chr. bis etwa 550 v. Chr.'. In Eder and Renger 2004, 76-80.
- Strobel, K. 1999: 'Kappadokien'. *Der Neue Pauly* 6, 262-64.
- , 2005: 'Pteria und das Phrygerreich'. In Beutler, F. and Hameter, W. (eds.), *Eine ganz normale Inschrift ... und Ähnliches zum Geburtstag von Ekkehard Weber. Festschrift zum 30. April 2005* (Vienna), 133-54.
- Stronach, D. 2003: 'Independent Media: archaeological notes from the homeland'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 233-48.
- Talbert, R.J.A. 2000: *Barrington Atlas of the Greek and Roman World* (Princeton/Oxford).
- Tuplin, C.J. 2003: 'Xenophon in Media'. In Lanfranchi *et al.* 2003, 351-90.
- , 2004: 'Medes in Media, Mesopotamia and Anatolia: Empire, Hegemony, Domination or Illusion?'. *AWE* 3.2, 223-51.
- Van de Mieroop, M. 2004: *A History of the Ancient Near East ca. 3000-323 BC* (Oxford).
- , 2006: *A History of the Ancient Near East ca. 3000-323 BC*, 2nd ed. (Oxford).

- Vogelhang, W. 1998: 'Medes, Scythians and Persians: The Rise of Darius in a North-South Perspective'. *IranAnt* 33, 195-225.
- Walter, U. 2004: "Da sah er das Volk ganz in seiner Hand", – Deiokes und die Entstehung monarchischer Herrschaft im Geschichtswerk Herodots'. In Meier *et al.* 2004, 75-95.
- Wartke, R.B. 1993: *Urartu. Das Reich am Ararat* (Mainz).
- Wiesehöfer, J. 2003: 'The Medes and the idea of the succession of empires in antiquity'. In Lanfranchi *et al.* 2003b, 391-96.
- , 2004: 'Daiukku, Deiokes und die medische Reichsbildung'. In Meier *et al.* 2004, 15-26.
- Zadok, R. 1985: *Geographical Names according to Neo- and Late-Babylonian Texts* (Wiesbaden).
- Zawadzki, S. 1988b: 'Umman-Manda: Bedeutung des Terminus und Gründe seiner Anwendung in der Chronik des Nabopolassar'. In Vavroniěk, P. and Souček, V. (eds.), *Šalmu. Papers on the Ancient Near East* (Prague), 379-87.
- Zimansky, P.E. 1995: 'The Kingdom of Urartu in Eastern Anatolia'. In Sæsson, J. (ed.), *History of the Ancient Near East*, vol. 2 (New York), 1135-46.
- , 2005: 'The cities of Russa II and the end of Urartu'. In Çilingiroğlu, A. and Darbyshire, G. (eds.), *Anatolian Iron Ages 5* (London), 235-40.

Leopold-Franzens Universität  
Institut für Alte Geschichte und Altorientalistik  
Langer Weg 11  
6020 Innsbruck  
Austria  
[robert.rollinger@uibk.ac.at](mailto:robert.rollinger@uibk.ac.at)



## مجموعه مقالات گزارش کاوش‌های آناتولی: از میداس تا کوروش<sup>۱</sup>

برگردان به ترکی استانبولی: Y. Özarslan & B. Özdemir و فارسی: منصور حمدالله زاده<sup>۲</sup>

### پر کردن شکاف‌ها و اتصال نقاط در قرن هفتم پیش از میلاد در آناتولی

*C.M. Draycott*

دوره تاریخ آناتولی بین مرگ پادشاه نیمه افسانه‌ای میداس از گوردیون حدود ۷۰۰ پ.م. و ظهور امپراتوری هخامنشی حدود ۵۵۰ سال پ.م.، تحت سلطه روایت‌های خاصی قرار دارد: ظهور پادشاهی لیدی، از گیگس تا کرزوس؛ زوال پادشاهی اورارتویی و فرهنگ و حکومت‌های نوع «نئوهیتی»؛ و تهاجم نیروهایی از استپ: کیمری‌ها، سکاها و مادها. کاوش توسط جفری و فرانسوا سامرز در شهر بزرگ و محصور در دیوار، کرکنس داغ، تاریخ فرهنگی و بافت آناتولی را در این دوره زمانی تغییر داده و بینش‌هایی را در مورد گسترش فرهنگ و زبان فریگیایی گشوده و بحث‌های بیشتری را در مورد چگونگی شکل‌گیری این دوره برانگیخته است. این کتاب با ارائه مقالاتی که به پویایی‌ها و رویدادهای آن دوره از زوایای مختلف و در مناطق و مکان‌های مختلف و همچنین سایر مداخلات در آناتولی عصر آهن، از تاریخ‌گذاری پادشاهان گرفته تا تکنیک‌های پزشکی نادر و بالقوه تأثیرگذار، می‌پردازد، دستاوردهای آنها را ارج می‌نهد. این کتاب، پویایی‌های منطقه‌ای مؤثر بر مدیترانه، خاور نزدیک و آناتولی را با هم، به سمت تولید نظرهای اصلاح‌شده و ظریف‌تر، روشن می‌کند و همچنین از تلفیق بیشتر آنها بهره می‌برد.

---

<sup>۱</sup> این متن ترجمه‌ای از خلاصه به زبان ترکی استانبولی از مجموعه گزارش کاوش‌های باستان‌شناسانه به سرپرستی سامرز در کرکنس‌داغ آناتولی انجام گردیده است:

**C. M. Draycott, S. Branting, J. W. Lehner, & Y. Özarslan. (Eds.). (۲۰۲۴). From Midas to Cyrus and Other Stories. Papers on Iron Age Anatolia in honour of Geoffrey and Françoise Summers. British Institute at Ankara.**  
<https://www.casemateacademic.com/9781912090129/from-midas-to-cyrus-and-other-stories/>

## مقدمه

این کتاب با هدف بزرگداشت مشارکت‌های جفری و فرانسوا سامرز نوشته شده است، کسانی که «عصر تاریکی» را که از مرگ پادشاه میداس از گوردیون تا فتح آناتولی توسط امپراتوری هخامنشی امتداد دارد، بررسی می‌کنند. دوره بین ۷۰۰ تا ۵۵۰ پیش از میلاد به دلیل افزایش دیده شدن، ارتباطات و وجود مدارهای فرهنگی خاص فراتر از آناتولی شناخته شده است. اگرچه ظهور پادشاهان لیدیایی بر روایت آناتولی تسلط دارد، اما این دوره همچنان یک دوره تاریک است. اکتشافات در کرکنس، یک حکومت قدرتمند را در این مکان، معاصر با پادشاهی لیدیایی، آشکار کرده است، اگرچه تنها یک یا دو نسل دوام آورد. در میان یافته‌ها، کتیبه‌های فریگیایی با ویژگی‌های نام‌شناسی فرهنگی مختلط وجود دارد. این کتاب موضوعاتی مانند تهاجم‌های سیمیریان، که جفری به عنوان حوزه‌های مورد علاقه خود به آنها اشاره می‌کند، و همچنین انحلال رژیم‌های اورارتویی و تالبالی را گرد هم می‌آورد. هنگام خواندن مقالات، با سنت‌های روایی و مکاتب فکری مختلفی در بین محققان مواجه می‌شوید. یکی از این سنت‌ها، تهاجم و فروپاشی است که در میان متخصصان آناتولی و محققان خاور نزدیک رواج دارد و دیگری گسترش محوطه‌های باستانی است که بیشتر موضوع باستان‌شناسی مدیترانه‌ای است. این کتاب همچنین حاوی سرخ‌هایی است که نشان می‌دهد ۶۵۰ سال قبل از میلاد ممکن است دوره مهمی باشد.

### کشف کلان‌شهر در کوه کرکنس در طول ۱۲۰ سال گذشته: داستانی پیچیده

*Branting, Lehner, Langis-Barsetti, Kalaycı, N. Baturayolu Yöney, Özarslan, Siver, Atalan Çayırmez & Claasz Cooockson*

پروژه کرکنس که توسط جفری و فرانسوا سامرز بین سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۲ توسعه و منتشر شد، آناتولی عصر آهن را کاوش کرد. کرکنس که در اوایل قرن بیستم کاوش شد، گمان می‌رفت مکانی متعلق به غلاطیان تروکمی، رقیب عصر برنز هاتولا یا پتریای هرودوت باشد. در سال ۱۹۸۷، دیوید فرنیچ سامرز از تکنیک‌های پیشرفته بررسی ژئوفیزیکی در مقیاس بزرگ استفاده کرد و با همکاری لوئیس سامرز، حتی نرم‌افزار Geoplot را در این زمینه تکمیل کرد. کرکنس از طریق بررسی‌ها و کاوش‌ها، از شهری نیمه‌ساکن قبل از اتمام ساخت‌وساز، به یک کلان‌شهر کاملاً مستقر و تکمیل‌شده با ارتباطات خارجی تبدیل شده است که پس از یک سکونت کوتاه، در اثر آتش‌سوزی ویران شده است. در حالی که شناسایی کرکنس با پتریا همچنان معتبر است، در ابتدا فرضیه اولیه‌ای مبنی بر نسبت دادن آن به مادها مطرح شد. شباهت‌ها با گوردیون و آناتولی غربی، به‌ویژه کتیبه‌ها و مجسمه‌های کشف‌شده در سال ۲۰۰۳، این دیدگاه را به چالش کشیده است. علاوه بر کاوش‌ها، مرکز اکولوژیکی کرکنس، که در سال ۲۰۰۲ تأسیس شد، تحقیقات در مورد تکنیک‌های ساخت‌وساز سنتی پایدار که می‌تواند برای روستای احموراتلی مفید باشد، و همچنین منابع انرژی تجدیدپذیر که استفاده از منابع محدود را به حداقل می‌رساند، آغاز کرده است. مطالعات انجام‌شده از سال ۲۰۱۱، تحت هدایت اسکات برانتینگ، بر اساس کار فرانسوا و جفری سامرز، با استفاده از فناوری‌های جدید و تمرکز بر فعالیت‌های درون بلوک‌های شهری، انجام شده است. جفری سامرز و

دی‌پرلری (۱۹۹۶) نوآوری و خلاقیت سازندگان شهر را در غلبه بر موانع مورد بحث قرار می‌دهند. همین امر را می‌توان در مورد موفقیت تحقیقات باستان‌شناسی انجام شده در شهر در دو دهه گذشته نیز گفت.

### اواخر عصر آهن در بوغازکوی

#### *Seeher & Genz*

مدت‌ها تصور می‌شد که سکونتگاه عصر آهن در پایتخت باستانی هیتی‌ها، هاتولا، پتیریا باشد. اگرچه این سکونتگاه هنوز نامی ندارد، اما مرحله آن، که همزمان با کرکنس است، اکنون بهتر شناخته شده است. یافته‌های اوایل عصر آهن در بویوک‌کایا (بویوک‌کایا - ۷-۵)، که برخی از آنها با یافته‌های منطقه پونتوس قابل مقایسه هستند، نشان دهنده سکونت مهاجران جدید است. در حالی که سکونتگاه در این منطقه گسترش و انقباض می‌یافت و به یک دهکده کوچک تبدیل می‌شد (بویوک‌کایا ۳-۴)، قلعه قدیمی هیتی و سایر مکان‌ها در بویوک‌کاله (بویوک‌کاله II) رونق گرفتند. مطالعات اخیر نشان داده است که سکونت در اینجا تا اواخر عصر آهن (بویوک‌کاله اول) ادامه داشته است، که با ساخت دیوارهای شهر هم در اینجا و هم در سودبورگ به اوج خود رسید. اصلاحات بعدی در یکی از دروازه‌های شهر بویوک‌کاله اول، امکان قرار دادن یک بت و مجسمه‌ای را که زنی را به همراه دو نوازنده کوچک نشان می‌دهد، فراهم کرد.

این به ما یک دروازه منحصر به فرد داده است. سکونتگاه اواخر عصر آهن، که در دشت شمال نیشانتپه و در سودبورگ متمرکز شده بود، دارای سیستم‌های فاضلاب و مجتمع‌های حیاط بود. گروهی از این سازه‌های دیوارکشی شده یادآور بلوک‌های ساختمانی در

کرکنس هستند. سفال‌های بویوک‌قلعه I شبیه به سفال‌های آیلار V، کوه کرکنس، پازارلی، آکالان، تپه مات طبقات II و I، کمان-کالهیوک ۳IIa-۵ و کوشاکلی VI است. یافته‌های کوچکتر شامل انواع مختلف فیبولا و نوک پیکان‌های برنزی بشکه‌ای شکل است. نوشته‌ها فقط به صورت نقاشی‌های دیواری حک شده با حروف فریگیایی روی قطعات سفالی دیده می‌شوند. گاهشماری مطلق همچنان نامشخص است. تأثیرات فریگیایی به وضوح قابل تشخیص است، اما صحبت از یک سکونتگاه «فریگیایی» به معنای فشار بیش از حد بر شواهد است.

### معماری داخلی در فریگیایی میانه گوردیون

#### *Codella & Voigt*

درک گوردیون فریگیایی میانه (C-A<sup>5</sup>YHSS) تحت تأثیر رویدادهای آغاز (حدود ۸۰۰ پیش از میلاد) و پایان (حدود ۵۵۰ پیش از میلاد) این دوره بوده است. این دوره تنها از چند گور و بافت بسیار غنی که در محله‌های اشرافی یافت شده، شناخته شده است. این بخش شواهدی برای معماری مسکونی فریگیایی میانه و ناهمگونی بین سکونتگاه‌ها و محله‌ها ارائه می‌دهد. در منطقه اصلی کاوش (تپه دوپو)، برخی از مگارون‌های قرن هشتم پیش از میلاد (C<sup>5</sup>YHSS) تا اواخر قرن ششم پیش از میلاد (A<sup>5</sup>YHSS) با سقف‌های کاشی‌کاری شده مجهز بودند، اگرچه شواهدی وجود دارد که برخی از آنها رها شده‌اند. کاوش در گودال بالایی نشان می‌دهد که زیرزمین یک ساختمان (ساختمان ۲I) که قدمت آن به اوایل قرن هشتم (C<sup>5</sup>YHSS) می‌رسد، پر شده بوده است. علاوه بر این، تنها گودال‌های میان‌تهی مربوط به قرن ششم پیش از میلاد یافت شد. با این حال،

نشانه‌هایی از رونق در تپه غربی وجود دارد. در منطقه شمال غربی تپه غربی، یک ساختمان بزرگ متروکه مربوط به قرن هشتم پیش از میلاد (C۵YHSS) حاوی یک سرداب جدیدتر (۱B.۵YHSS) بود. متعاقباً، در نیمه اول قرن ششم پیش از میلاد (YHSS ۱A.۵-۲)، خانه‌هایی با دیوارهای گچ آهک و کف سنگریزه ساخته شدند. یک بخش الحاقی بعدی (۳A.۵YHSS) حاوی یک ظرف لیدیایی حاوی استخوان‌های توله سگ بود. منطقه جنوب غربی تپه غربی شامل مجموعه‌ای از خانه‌ها و ظروف انبار با کف سنگریزه و خوش ساخت مربوط به قرن هفتم پیش از میلاد بود. یک پناهگاه یا انبار بزرگ گودالی A۵YHSS نشان دهنده وجود یک یا چند خانوار مرفه است. خانه‌ها در جنوب آئولای شهیر نشان دهنده حضور کشاورزان و صنعتگران مرفه است. در حالی که متون و معماری یادبود نشان‌دهنده کاهش قدرت طبقه نخبه در گوردیون در طول مرحله B۵YHSS است، معماری مسکونی حاکی از تداوم رفاه مردم عادی است. این امر تا حدودی تعادل را در روایت منابع مکتوب ایجاد می‌کند. گوردیون و فریگیه در قرن هفتم پیش از میلاد G.K. ساخت چ کاله فریگیایی میانه در سامس گوردیون در اوایل قرن هشتم پیش از میلاد آغاز شد و احتمالاً حدود ۷۰۰ پیش از میلاد تکمیل شد. به نظر می‌رسد چ کاله در سراسر قرن هفتم پیش از میلاد و پس از آن مورد استفاده قرار گرفته است. در پشته شمال شرقی، چندین تپه مربوط به قرن هفتم پیش از میلاد بر روی خانه‌های از پیش موجود ساخته شده‌اند. پوشش خاکی این تپه‌ها حاوی مصالح مسکونی است که نشان می‌دهد این خانه‌ها بین سال‌های ۶۴۰ تا ۶۲۰ پیش از میلاد بلااستفاده مانده‌اند. چهار بافت متمایز در چ کاله، دو بافت مهم و دو بافت فرعی، حاوی رسوباتی از مصالح فریگیایی میانه، از جمله سفال‌های سیاه صیقل داده شده با تزئینات برجسته هستند که در گورهای قرن

هفتم پیش از میلاد یافت نمی‌شوند. مواد مشابهی نیز در پوشش تپه/بقایای مسکونی در پشته شمالی یافت شده است. این نشان می‌دهد که همزمان با متروکه شدن خانه‌های پشته شمالی، عملیات پاکسازی در چ کاله انجام شده است. این ممکن است به حمله سیمریان مرتبط باشد، اما نه حمله‌ای که قبلاً با مرگ میداس و نابودی چ کاله (اولیه) فریگیایی مرتبط دانسته شده بود. بلکه، ممکن است به اواسط قرن هفتم پیش از میلاد مربوط باشد. علاوه بر این، ظروف لاک‌سیاه با تزئینات برجسته که در کرکس یافت شده‌اند، ممکن است به ما امکان استنتاج‌های زمانی برای سکونت در آنجا را بدهند. علاوه بر این، می‌توان استدلال کرد که نقش برجسته‌های ماتار/کیبله، که اغلب از نظر سبکی با مجسمه‌سازی یونانی مقایسه می‌شوند و بنابراین به قرن ششم پیش از میلاد مربوط می‌شوند، به احتمال زیاد همانطور که ماختلد ملینک می‌گوید، "هیتی متأخر" هستند. یک سنت مجسمه‌سازی "هیتی متأخر" ممکن است تا قرن هفتم پیش از میلاد در آناتولی ادامه داشته باشد. با این حال، از آنجایی که یافته‌های گوردیون نشان‌دهنده نوعی وقفه، شاید به دلیل سیمریان‌ها، است، می‌توان تصور کرد که این سنت فراتر از ۶۵۰ پیش از میلاد دوام نیاورده است.

تروا، ترواد و هلسپونت، ۷۰۰-۵۵۰ پیش از میلاد

### *Aslan*

یافته‌ها، همراه با انواع سفال‌های مشترک در میان جوامع ساکن در آنجا، نشان می‌دهد که تروا بخشی از یک شبکه "جهان کوچک" فعال در شمال شرقی دریای اژه از عصر برنز تا اواسط قرن هفتم پیش از میلاد بوده است. شواهد کمی از تماس با خارج از منطقه

وجود دارد. به نظر می‌رسد جمعیت در تروا و مایدوس-کلیس تپه در شبه جزیره گالیپولی متمرکز بوده‌اند، اگرچه نشانه‌هایی از سکونت در سایر نقاط منطقه نیز وجود دارد. این وضعیت با تخریب تروا در اواسط قرن هفتم پیش از میلاد شروع به تغییر کرد. بین اواخر قرن هفتم و اوایل قرن ششم پیش از میلاد، سکونتگاه‌های جدیدی در تروا و شبه جزیره گالیپولی ایجاد شد که احتمالاً توسط افرادی از لسبوس، آتن و ایونیا در آنها ساکن شدند. بر اساس شواهد غیرمعمول یافت شده در تروا، می‌توانیم فرض کنیم که تأثیرات فرهنگی تازه واردان به سرعت پذیرفته شده است و شواهد کمی برای شکل‌گیری یک فرهنگ ترکیبی وجود دارد. در اواسط قرن ششم پیش از میلاد، شمال شرقی دریای اژه بخشی از شبکه‌های تجاری و تعاملی بسیار گسترده‌تری بود که بین دریا‌های اژه، مدیترانه و سیاه برقرار شده بود. سکونتگاه‌های ساحلی در امتداد هلسپونت (داردانل) و دریای مرمره به ایستگاه‌ها یا نقاط توقف مهمی در این شبکه تبدیل شدند. به نظر می‌رسد تروا و اطراف آن در این دوره شاهد هجوم مواد فرهنگی جدیدی بوده‌اند که توسط مهاجران و بازرگانان آورده شده بود. اگرچه این انواع برای مدتی با انواع فرهنگ مادی قبلی همزیستی داشتند، اما فرهنگ تازه واردان به سرعت غالب شد.

پادشاهی‌های در حال ناپدید شدن: تابال و تووانا در قرن هفتم پیش از میلاد جنوب شرقی

*Aro*

این مطالعه دشواری تطبیق متون آشوری با باستان‌شناسی را نشان می‌دهد. بررسی منابع مکتوب نشان می‌دهد که برخی از مواد باستان‌شناسی ممکن است مربوط به اواخر قرن

هشتم پیش از میلاد باشند. پروژه‌های باستان‌شناسی اخیر هنوز شکاف‌های قابل توجهی را در دانش ما از تابال و/یا تووانا پر نکرده‌اند. مشکلاتی در مورد گاه‌شماری سفال وجود دارد. تقریباً به اتفاق آراء، قدمت گولوداپ به قرن هشتم پیش از میلاد برمی‌گردد، بر اساس این فرض که پادشاهی‌های تووانا/تابال توسط آشوریان یا سیمیریان نابود شده‌اند. با این حال، دروازه‌های شیر در این مکان را می‌توان از نظر سبک‌شناسی به قرن هفتم پیش از میلاد نسبت داد. مکان‌های یافت شده از سفال‌های آلیار چهارم، که تصور می‌شود از همان مکان آمده باشند، مورد تردید هستند. بسیاری از مجسمه‌ها ناقص هستند. یک پیشنهاد جسورانه این است که گولوداپ توسط پسر مغول، موواهرنا، که از منابع مغولی یا آشوری شناخته می‌شود و توسط برخی به عنوان موواهرنا، پسر وارپالاوا، شناسایی شده است، تأسیس شده است. به دلیل ورود نیروهای سیمیری به فلات مرکزی آناتولی در قرن هفتم پیش از میلاد، هیچ کس برنامه ساخت و ساز را تکمیل نکرد. نام میداس بر روی یک قطعه سنگ سیاه از تیانا، کتیبه‌ای مربوط به قرن هشتم پیش از میلاد را تأیید نمی‌کند. این گروه مجسمه، شامل یک سر مجسمه از *Vitiz+* و ستون یادبود تاوانتپه، دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که ممکن است تاریخ بعدی را نشان دهد. بنابراین، احتمال دارد که فرهنگ هیتی متأخر در آناتولی مرکزی بیشتر از شمال سوریه دوام آورده باشد. شواهد مربوط به فرهنگ یادبود «تابال» مربوط به قرن هفتم پیش از میلاد، ابزاری را برای بحث و درک بهتر تحولات در کرکنس و سایر مناطق آناتولی مانند لیدیا، ایونیا و لیکیه در اختیار ما قرار می‌دهد.

پس از آشوریان، پیش از ایرانیان: تپه کینت و زمینه کیلیکیه

تپه کینت از اواخر دوره نوسنگی به بعد مسکونی بوده است. کاوش‌های انجام شده در اینجا بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۲ توالی لایه‌های فرهنگی را مستند کرده است. مواد فرهنگی نئوآشوری یافت شده در لایه دوره هشتم، نشان‌دهنده تسلط آشوریان است. پس از تخریب در اواسط قرن هفتم پیش از میلاد، یک سکونتگاه جدید با ویژگی‌های کاملاً متفاوت (دوره هفتم) بر روی ویرانه‌ها ساخته شد. پوسته‌های حلزون دریایی مورکس تکه تکه شده که در لایه پرکننده یافت شده‌اند، اوج صنعت رنگ بنفش را نشان می‌دهند. از سوی دیگر، محله غربی، دارای یافته‌هایی از جمله لاک‌پشت‌های حکاکی شده، صدف‌های عجیب و غریب، ماهی‌های رودخانه‌ای و دریایی و معماری منحصر به فرد است. از سوی دیگر، در ضلع شرقی تپه، شواهدی از یک صنعت مبتنی بر خانه‌های تابستانی و همچنین واردات ظروف لعاب‌دار ظریف شمال سوریه و یونان وجود دارد. دوره ۶ آخرین لایه معماری پیش از پارسی است. همین لایه شواهدی از تخریب پس از فرآیند بازسازی را ارائه می‌دهد. در میان تخریب، سفال‌های به خوبی حفظ شده مانند آمفوراها و وارداتی، واردات شرقی و تقلید از منشأ ایونی، و همچنین کوزه‌های شمال سوریه یافت شد. مطالعات باستان‌شناسی گیاهی نشان‌دهنده گذار به سه‌گانه غلات، بخش زیادی از میوه‌ها و آجیل‌های دریای اژه است. منابع مکتوب مربوط به دوره بعدی هستند و برای ارائه شواهدی برای پایه‌های یونانی در این دوره کافی نیستند. با این حال، لایه‌های دوره ۷ و ۶ نشان‌دهنده یک تغییر عمده در مشارکت‌های اقتصادی هستند، دوره‌ای که متون باستانی، نبردهای اونی‌ها و کاری‌ها را در لشکرکشی‌های نظامی مصر، از جمله سوریه، توصیف می‌کنند. تپه کینت، یک بندر تجاری متوسط، نشان‌دهنده صنایع قابل فروش است که در کارگاه‌های کوچک توسط خانواده‌های محلی اداره می‌شود که

از ظروف غذاخوری طراحی شده توسط یونان شرقی استفاده می‌کردند و آشپزخانه‌های خود را با رژیم غذایی اژه‌ای پر می‌کردند. این شواهد، دیدگاه ظریف‌تری در مورد این دوره ۷۵ ساله نسبت به نبردهای روایت شده در تواریخ بابلی و داستان‌های استعمار یونان که توسط نویسندگان کلاسیک ثبت شده است، ارائه می‌دهد.

### تجلی الهه مادر. مطالعه‌ای جدید در مورد نماهای سنگی فریگیا

*Berndt*

بناهای سنگی در فریگیای کوهستانی شامل مقبره‌ها، تقلیدهایی از نماهای معماری، طاقچه‌ها، بت‌های آنیونیک و بناهای پلکانی است. توافق عمومی وجود دارد که بناهای نما، ورودی‌هایی به انواع ساختمان‌های مگارون شناخته شده از گوردیون را به تصویر می‌کشند. این بناهای نما معمولاً دارای طاقچه هستند و برخی از طاقچه‌ها حاوی آثاری از نقش برجسته یا پیکره‌های مجسمه‌ای هستند. طاقچه‌ها اغلب با چندین قاب تزئین شده‌اند. این قاب‌ها احتمالاً نمایانگر منظره‌ای به فضای داخلی با یک نایسکو در محفظه عقب هستند، نه یک درگاه واحد که به یک مگارون منتهی می‌شود. در مورد بناهای نما با ستون‌های سنگی تراشیده شده در پشت آنها، این مقاله نشان می‌دهد که ستون‌ها با نایسکوها مطابقت دارند. با این حال، هیچ مدرکی برای طاقچه‌های ترسیم شده در بناهای ستونی وجود ندارد. ستون‌ها همیشه در پشت نما قرار داشتند. برخی سوراخ‌هایی را که به داخل ستون‌ها منتهی می‌شدند، و همچنین علائم برش برای درپوش‌هایی که برای محکم کردن اشیاء به دیواره پشتی ستون استفاده می‌شدند، حفظ کرده‌اند که به عنوان درپوش عمل می‌کردند. شواهدی از نایسکوی در مگارون ۲ از گوردیون فریگیایی اولیه

و در آندرون‌های بعدی لابراندا وجود دارد. در دوره اولیه، دیده شدن الهه محدود بود، اما این ممکن است در دوره‌های میانی و پایانی فریگیایی میانی با قرار دادن تصاویر در طاقچه‌های نما و، مانند مورد کرکن‌ها، در دروازه‌های شهر تغییر کرده باشد. بناهای سنگی شفت را می‌توان به عنوان رد دیده شدن مداوم الهه از این طریق در نظر گرفت و/یا ممکن است با تضمین تجلی محدود او از طریق تصاویر پنهان شده در شفت‌ها، یک عمل فرقه‌ای قدیمی‌تر را احیا کنند.

سوراخ‌های متعدد روی جمجمه‌ها: سوراخ کردن جمجمه با مته و برش در آناتولی شرقی در عصر آهن

### *Erdal*

سوراخ کردن جمجمه، اگرچه از متون پزشکی باستانی به خوبی شناخته شده است، اما از نظر باستان‌شناسی، به ویژه در "دنیای قدیم" نادر است. آناتولی به دلیل فراوانی نمونه‌هایی که شامل تکنیک‌های مختلف، به ویژه «سوراخ کردن و برش» هستند، استثنایی است. این تکنیک شامل سوراخ کردن استخوان و اتصال سوراخ‌ها با برش است. تا به امروز پنج نمونه از سوراخ کردن جمجمه مربوط به اوایل عصر آهن (۱۰۰۰-۷۰۰ قبل از میلاد) در آناتولی شرقی یافت شده است. وجود آنها باعث می‌شود که هدف از این روش را در نظر بگیریم. اگرچه «سوراخ کردن و برش» تکنیکی است که اغلب در متون باستانی مورد بحث قرار می‌گیرد، اما از نظر باستان‌شناسی کمترین شواهد را دارد. این تکنیک ممکن است برای شرایط خاص در نظر گرفته شده باشد، بنابراین بحث در مورد آن امکان‌پذیر نیست. اگرچه مستند شده است، اما به طور گسترده مورد استفاده قرار

نمی‌گرفت. سایر نمونه‌های نادر سوراخ کردن مجسمه‌ترکیبی، مشابه سوراخ کردن و برش، ممکن است پس از مرگ، به ویژه در اطراف مدیترانه، انجام شده باشند. مواردی در آناتولی که این روش انجام شده است، نشانه‌هایی از بهبودی طولانی مدت نشان نمی‌دهند. بنابراین، تقریباً همه افراد در حین یا بعد از عمل فوت کرده‌اند. با این حال، اندازه و شکل آنها احتمال انجام این روش برای تولید طلسم‌های استخوانی یا استخراج دارو را تضعیف می‌کند. علاوه بر این، یک تکه استخوان کشف شده در دیکایا شواهدی از بهبودی ارائه می‌دهد. این مثال نشان می‌دهد که چنین سوراخ کردن‌هایی با وجود خطرات بالای آن، برای اهداف درمانی انجام می‌شدند. چنین مواردی نشان می‌دهد که این نوع جراحی، که توسط پزشکان مشهور یونانی و رومی مورد بحث قرار گرفته است، در هزاره اول قبل از میلاد در آناتولی شناخته شده بود. این اطلاعات نشان می‌دهد که جنگ و در نتیجه تروما، اغلب تجربه می‌شد و نوآوری‌ها و پیشرفت‌های پزشکی در این منطقه مورد حمایت قرار می‌گرفت. این به سرزمینی اشاره دارد که شامل پادشاهی‌های توسعه‌یافته بود. این موضوع در مورد قطر آهن و همچنین قطر آهن قبل از آن نیز صادق است.

### مطالعات درخت‌گاه‌شناسی در کرکنز و فراتر از آن

*Kuniholm, Pearson & Wazny*

گاه‌نگاری‌های حلقه‌های درختی با پوشش زغال از کرکنز، با تغییر موقعیت گاه‌نگاری‌های حلقه‌های درختی طولانی ناشی از تغییر در تجزیه و تحلیل رادیوکربن، امکان ساخت یک درخت‌گاه‌شناسی آزمایشی برای آناتولی اواخر عصر آهن را فراهم کرده‌اند. بیش از

۱۰۰ قطعه در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ از کرکنز جمع‌آوری شد و تعداد بیشتری در سال ۲۰۰۵ برای ما ارسال شد. اگر کرکنز در اواسط تا اواخر قرن هفتم پیش از میلاد ساخته شده، در اوایل قرن ششم پیش از میلاد اصلاح شده و در ۵۴۷ پیش از میلاد تخریب شده باشد، انتظار می‌رود تاریخی با گاه‌نگاری‌های حلقه‌های درختی موجود مطابقت داشته باشد. لازم به ذکر است که داده‌های آناتولی و یونان نشان می‌دهد که استفاده از چوب تازه بریده شده در نجاری امری عادی بوده است. تاکنون، تنها امکان تطبیق تاریخ نمونه -ANK- از تپه بزرگ آنکارا با نمونه -ABCD۹KER از ورودی منطقه کاخ وجود داشت که تاریخی حدود ۸۸۹ سال قبل از میلاد را نشان می‌داد. موادی از فلات آناتولی و دریای اژه که قدمت آنها به قرن‌های هفتم و ششم قبل از میلاد و پس از آن برمی‌گردد، اخیراً مورد ارزیابی مجدد قرار گرفته و مجموعه‌ای از تاریخ‌گذاری‌های متقابل را به دست آورده‌اند. در حالت ایده‌آل، یک توالی حلقه‌ای عاری از گونه‌های چوبی مختلط ایده‌آل است. با این حال، گونه‌هایی مانند کاج و ارس، سرو و حتی سرخدار و سرو می‌توانند همپوشانی داشته باشند. ما این را روی چوب‌های زنده با تاریخ‌ها و مکان‌های شناخته شده آزمایش کردیم. شایان ذکر است که پانزده مورد از مجموعه داده‌های موجود در جدول شامل چندین نمونه است، در حالی که یازده مورد باقی مانده شامل سری حلقه‌هایی از تنها یک درخت در هر خوشه است. [کاتالوگ: اگرچه -BC۱۰KER از دروازه کاپادوکیه یک نمونه واحد است، می‌توانیم حدس بزنیم که ممکن است متعلق به درختی باشد که تا اواخر ۶۲۹ قبل از میلاد بریده شده است.]

تاریخ‌گذاری کتیبه‌های تبل: باستانی یا باستانی‌سازی؟

تحقیقات در مورد کتیبه‌های هیروگلیف لووی، به ویژه بناهای تاریخی تابال مربوط به حاکمان به سبک "شاه بزرگ، قهرمان"، در سال‌های اخیر شتاب گرفته است. بحث‌ها در مورد این موضوع شامل عناصری است که قدیمی‌تر هستند و از کتیبه‌های قدیمی‌تر تقلید می‌کنند. گروه کتیبه‌های هارتاپو شامل چندین کتیبه با برچسب‌های "هارتاپو"، "هارتاپوی مورولی"، "شاه بزرگ هارتاپوی مورولی" و "شاه بزرگ هارتاپوی مورولی" است. کتیبه‌ها نشان‌دهنده ویژگی باستانی کتیبه‌ها، به ویژه کیزیلدا ۴، هستند و قدمت آنها را به دوره پس از امپراتوری هیتی (۱۱۰۰-۱۲۰۰ پیش از میلاد) نسبت می‌دهند. با این حال، نقش برجسته کیزیلدا ۱ به طور کلی به عنوان مربوط به قرن هشتم پیش از میلاد پذیرفته شده است. اگر این دو کتیبه معاصر باشند، می‌توان وجود یک "شاه بزرگ" به نام هارتاپو را بین قرن دوازدهم و اوایل قرن هشتم پیش از میلاد استنباط کرد. اگر برخی از ویژگی‌های کیزیلدا ۲ و ۳ باستانی نباشند، بلکه بیشتر باستانی باشند، این نشان می‌دهد که هارتاپوی دوم نیز «پسر مورولی» بوده است. یک احتمال این است که یک حاکم متأخر تابال کتیبه‌هایی را برای بزرگداشت هارتاپو و ادعای تبار از سلسله پیشین تارخونتا ارائه کرده باشد. احتمال دیگر این است که یک پادشاه متأخر از کتیبه یک پادشاه متقدم‌تر با همین نام از همان منطقه تقلید کرده باشد. ارتباط آشکار با مضمون کتیبه توپادا از پادشاه بزرگ واوآرما و استفاده از اشکال نشانه باستانی در آن، ما را بر آن می‌دارد که بررسی کنیم که چگونه پادشاهان متأخر عصر آهن آناتولی خود را با گذشته در القاب و سنت‌های نوشتاری خود معرفی می‌کردند. پیوست: کتیبه هارتاپو از ترکمن-کاراهویوک، که به قرن هشتم پیش از میلاد مسیح برمی‌گردد، تأثیر قابل توجهی بر این نتیجه‌گیری ندارد.

یک تهدید خیالی؟ گاهشمار لشکرکشی‌های سیمری، حوزه‌های اقتدار و نفوذ در

آناتولی

*Adali*

در حالی که هویت جزیره‌نشینان سیمری در باستان‌شناسی عصر آهن آناتولی مبهم باقی مانده است، حضور سیاسی و لشکرکشی‌های نظامی آنها که از اواخر قرن هشتم تا اوایل تا اواسط قرن هفتم پیش از میلاد ادامه داشت، به طور برجسته‌ای در منابع مکتوب نمایان است. منابع یونان باستان، سیمری‌ها را به عنوان یک جامعه استپی مشابه سکاها به تصویر می‌کشند، در حالی که منابع بابلی هخامنشی این دو را به عنوان "گیمیر" ترکیب می‌کنند. منابع قدیمی‌تر نئوآشوری نشان می‌دهند که نیروهای سیمری از سرزمینی به نام "گامیر" که در جایی در ماوراء قفقاز یا غرب ایران واقع شده بود، در اواخر قرن هشتم پیش از میلاد به قلمرو اورارتو نفوذ کردند. منابع آشوری و اواخر دوران باستان از نفوذ آنها در اورارتو و فریگیه و همچنین تهدید آنها برای کیلیکیه خبر می‌دهند. سکاها تنها پس از سال ۶۷۵ پیش از میلاد در اسناد آشوری ظاهر می‌شوند و رقبای سیمری‌ها، مانایی‌ها و مادها در غرب ایران محسوب می‌شوند.

آنها به تصویر کشیده شده‌اند. سوابق مربوط به دوران سلطنت آشوربانیپال از خصومت‌های سیمری-لیدیایی و تسلط سیمریان در آناتولی یاد می‌کند. با این حال، پایگاه‌های استقرار این قدرت ناشناخته است. با تقسیم قدرت سیمریان بین آناتولی و ایران غربی در اوایل قرن هفتم پیش از میلاد، ممکن است یک مرکز سیمریان در دشت قونیه و بخش‌هایی از کاپادوکیه پدیدار شده باشد. به نظر می‌رسد منابع آشوری و یونانی

به وجود یک دولت واحد سیمریان اشاره دارند که از دهه ۶۶۰ تا ۶۴۰ پیش از میلاد تحت حکومت توگدامه/لیگدامیس از ایونیا تا اورارتو امتداد داشته است. با این حال، این منابع ممکن است قبایل جداگانه سیمریان را که گهگاه اتحادهایی تشکیل می‌دادند، گروه‌بندی کنند.

### مادها در آناتولی: یک بازدید مجدد

#### *Tuplin*

علاقه به مادها در آناتولی با تغییر دیدگاه‌های فعلی در مورد کرکن‌ها کاهش یافته است، اما بررسی این موضوع در اینجا مناسب است. دیدگاه سنتی در مورد مادها در آناتولی مرکزی این است که هیچ مدرک باستان‌شناسی از حضور آنها وجود ندارد. استدلال فعلی این است که «امپراتوری ماد» هرودوت، برداشتی یونانی از تجدیدنظرهای تاریخی خود پارسیان است که مادها را به پیش درآمدی طبیعی برای امپراتوری خود تبدیل کرده است. با این حال، علاقه هرودوت به پتريا نشان می‌دهد که پتريا، چه به عنوان کرکنس شناخته شده باشد و چه نه، مکانی مهم بوده است، اگرچه دیدگاه او مبنی بر اینکه رودخانه هالیس/قیزیل‌ایرماق به عنوان مرز عمل می‌کرده، ممکن است نادرست نباشد. در مورد قدرت مادها، می‌توان استدلال کرد که برخی از نام‌های حاکمان ماد در هرودوت با افرادی که به طور مستقل در اسناد کتبی شناسایی شده‌اند، مطابقت دارد. ادعای هرودوت مبنی بر اینکه مادها به طور غیرمستقیم حکومت می‌کردند، همچنین به این معنی است که عدم وجود آثار اصلی مادی در مکان‌هایی مانند کرکنس، گواهی بر وجود «امپراتوری ماد» نیست (بسته به اینکه چنین امپراتوری چگونه تصور شود). کتیبه بیستون، کنفدراسیون

مادها را تأیید می‌کند. علاوه بر این، اشارات یونانی و مصری به پارسیان به عنوان مادها ممکن است نشان دهد که مادها ممکن است از طریق برخوردها در شرق آناتولی شناسایی شده باشند. وقایع‌نگاری نبونیدوس نشان می‌دهد که شکست ایشتومگو/آستیاگ توسط کوروش برای بابلی‌های قرن ششم پیش از میلاد اهمیت زیادی داشته است. اگرچه تعیین اینکه آیا تصویر نئوآشوری از مادها به عنوان "قوی" [dannu] به معنای ظهور یک قدرت بزرگ مادی است یا خیر، دشوار است، اما هیچ کس نقش مادها را در فروپاشی امپراتوری آشور انکار نمی‌کند. به طور خلاصه، نفوذ نظامی و سیاسی مادها، که در قرن ششم پیش از میلاد فراتر از زاگرس گسترش یافته بود، نباید نادیده گرفته شود. این صرفاً مسئله تصور دقیق موقعیت است.

## اورارتو و روابط خارجی آن در اواخر دوره خود

### *Burney*

روسای دوم به خاطر ساختمان‌ها، مجسمه‌ها و فلزکاری‌های چشمگیر شناخته شده از آیینی‌ها شناخته شده است. مقادیر زیادی سفال‌های تصویرنگاری شده از قلعه‌های اورارتویی نیز به خوبی شناخته شده است. ظهور لوح‌های گلی نیز به اصلاحات اشاره دارد. مادها، سکاها و سیمری‌ها، که آثار باستان‌شناسی آنها کمیاب است، در طول قرن‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد به بزرگترین دشمنان اورارتو تبدیل شدند. فروپاشی پادشاهی پس از مرگ روسای دوم، پسر آرگیتوتی، آغاز شد، اگرچه دلایل متعددی وجود دارد که باور کنیم این اتفاق در سال ۶۴۰ پیش از میلاد، همانطور که استفان کرول می‌گوید، رخ نداده است. روسای دوم، پسر اریمننا، پس از روسای دوم تاج و تخت را غصب کرد.

اگرچه او سرزمین‌های خود را از دست داد، اما در آبیاری و جنگلداری مشارکت داشت. دو پادشاه دیگر به نام ساردوری جانشین او شدند. نظریه‌های مختلفی در مورد ظهور ارمنستان وجود دارد: یکی معتقد است که بیشتر ساکنان اورارتو از قبل ارمنی بوده‌اند، در حالی که دیگری فرض را بر تداوم فرهنگ مادی در یک پادشاهی تازه تأسیس ارمنی می‌گذارد. من هنوز هم بر این دیدگاه که در سال ۱۹۷۱ منتشر شد، پافشاری می‌کنم که ارمنی‌ها گروهی بودند که از غرب مهاجرت کرده و با فریگی‌ها خویشاوند بودند. اقتصاد اواخر دوره اورارتو ممکن است خودکفا بوده و توسط کاخ، به ویژه در فلزکاری، کنترل می‌شد، به جز واردات قلع و عاج. اقلام تجاری قابل توجهی در فهرست‌های غنیمت (قبلی) فتح موساسیر توسط سارگون دوم دیده می‌شود. تولید کشاورزی با سوابق باغ‌هایی که سارگون قطع کرده بود، مشهود است. تاکستان‌ها تا دوران مسیحیت نیز اهمیت خود را حفظ کردند. متون به زمین‌های بسیار حاصلخیز، ساخت انبارهای غلات برای باغ‌های غلات و سبزیجات و پروژه‌های آبیاری اشاره می‌کنند. این تحولات ممکن است مربوط به افزایش جمعیت ناشی از تبعیدیانی باشد که در طول لشکرکشی‌های نظامی به سوریه دستگیر شده بودند.

### ماجرای گنجینه‌های لیدیایی

#### *Muscarella*

در این مقاله، نمونه‌ای از موزه‌ای را بررسی می‌کنم که از طریق خرید و هدیه از خرید حمایت می‌کرد و پایه فرهنگی آثار باستانی را فراهم می‌کرد. مقبره‌ها در منطقه گور-یوک در غرب ترکیه بین سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۶ ساخته شده‌اند. در سال ۱۹۶۶، اطلاعاتی در

مورد یک اومفالوس که به عنوان "یونانی" شناخته شده و به موزه هنر متروپولیتن (MMA) اهدا شده بود، دریافت کردم. دستیابی به چنین آثاری از طریق واسطه‌ها تا دهه ۱۹۸۰ ادامه داشت و در سال ۱۹۸۴، دی. فون بوئمر عنوان "یونانی شرقی" را منتشر کرد. در سال ۱۹۶۷، از من خواسته شد تا در مورد دو قطعه نقاشی دیواری که خریداری شده بودند و انباری حاوی مواد مربوطه به من نشان داده شد، نظر خود را بنویسم. این واقعیت که این قطعات نقاشی دیواری با شکاف‌های موجود در دیوارهای نقاشی شده یک مقبره در ترکیه مطابقت داشتند، منشأ مواد را آشکار کرد. روند بازگرداندن آثار باستانی در سال ۱۹۷۳ آغاز شد، زمانی که من به برهان ترجان در تماس با فون بوئمر در مورد این اشیاء که او از تحقیقات خود می‌دانست، کمک کردم. وقتی دولت ترکیه در سال ۱۹۸۶ درخواست بازگرداندن آثار باستانی را کرد، من با مقامات کنسولگری تماس گرفتم و وکیل هری رند را معرفی کردم. گنجینه‌های لیدیایی در سال ۱۹۹۳ به کشور بازگردانده شدند. در مورد تعداد آثار باستانی، روایت‌های متفاوتی وجود دارد. در حالی که برخی اسناد تعداد آثار باستانی را "بیش از ۳۶۰" ذکر می‌کنند، در نشریه‌ای که در سال ۱۹۹۶ توسط ایلکنور اوزگن و ژان اوزتورک منتشر شد، تعداد آنها ۲۲۸ عدد ذکر شده است. برخی از آثار باستانی ممکن است از سوابق MMA حذف شده باشند زیرا احتمالاً در مجموعه‌های خصوصی بوده‌اند. چند سال پیش، انگین اوزگن اظهار داشت که اگر من هری رند را به آنها توصیه نکرده بودم، آنها هرگز آثار باستانی لیدیایی را بازیابی نمی‌کردند. در حالی که اوزگن و اوزتورک از چندین باستان‌شناس نام می‌برند که در تلاش‌هایشان به مقامات ترکیه کمک کردند، از موسکارالا نامی برده نشده است.

خاتمه: اندیشه‌ها و پرسش‌هایی درباره فرهنگ‌های قومی، سیاست و پویایی در آناتولی از میداس تا کوروش

*Draycott*

نتیجه‌گیری‌های این کتاب ما را به پرسش‌های زیر می‌رساند:

آیا کرکنس «فریگیایی» است؟ به نظر می‌رسد کرکنس به سرعت برنامه‌ریزی و تأسیس شده است و شباهت‌های ریخت‌شناسی با گلوداپ دارد. آیا این شهر می‌تواند توسط یک قدرت «لوویایی» یا «هیتی متأخر» آناتولیایی به جای «فریگیایی‌ها» تأسیس شده باشد؟ در حالی که مواد فرهنگی «فریگیایی» در شهر خلاف این را نشان می‌دهد، چنین برچسب‌های قومی-زبانی مشکل‌ساز هستند.

آیا می‌توانیم از پدیده «پان فریگیایی» صحبت کنیم؟ گسترش کتیبه‌های فریگیایی و فرقه فریگیایی در دوره پس از میداس ممکن است به قوم‌زایی هویت پان فریگیایی اشاره داشته باشد. حتی اگر این افراد هویت مشترکی داشتند، ممکن است از انواع مختلف سفال استفاده می‌کردند. با این حال، ما اطلاعات قطعی در مورد چگونگی تعریف این مردمان مختلف از خود نداریم.

«لیدیایی‌ها» در کجای این تصویر قرار می‌گیرند؟ کتیبه‌شناسی و باستان‌شناسی آناتولی مرکزی به معاصران قابل توجهی از پادشاهان لیدیه اشاره دارد که توسط هرودوت نامگذاری نشده‌اند. در حالی که شواهدی از فرهنگ و آیین مادی جدید به سبک «لیدیه» در گوردیون وجود دارد، این وضعیت لزوماً نمی‌تواند با امپریالیسم توضیح داده شود.

چگونه می‌توانیم این را از نظر «عصرها» تفسیر کنیم؟ از سال ۶۵۰ قبل از میلاد به بعد، در حالی که یک دنیای مدیترانه‌ای و لیدیه با ارتباطات خارجی فزاینده پدیدار می‌شود، پویایی‌های متفاوتی در قفقاز پدیدار می‌شود. فلات آناتولی با همه این پویایی‌ها مرتبط است. گفته می‌شود که در این دوره یک «پدیده پان فریگی» رخ داده است. سرمایه‌گذاری‌هایی مانند سرمایه‌گذاری در کرکنس را می‌توان با استفاده از مدل‌های پویایی جمعیت منطقه‌ای به روش‌های مختلف توضیح داد. هدف این خاتمه، تشویق روایت‌های ترکیبی و همچنین برجسته کردن مشکلات برجسب‌های قومی-زبانی است که نهادهای کوچک و فرعی دولتی و بازیگران اقتصادی را پنهان می‌کنند. اکتشافات جف و فرانسوا در کرکنس به ما این امکان را می‌دهد که این بحث‌های مهم را ادامه دهیم.

## مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟<sup>۱</sup>

کریستوفر توپلین، ترجمه: منصور حمداللهزاده<sup>۲</sup>

ماهیت و حتی وجود امپراتوری ماد سال‌هاست که موضوع بحث و جدل بوده است. مقاله حاضر به بررسی مجدد روایت هرودوت می‌پردازد. برخی موارد شواهد غیرمستقیم، و مطالب غیریونانی پیش از هخامنشی که توسط متون (نو-آشوری، نو-بابلی و عبری) و باستان‌شناسی (به‌ویژه آناتولی) ارائه شده است و مشروعیت باور به سلطه مادها در مناطق خارج از دشت بین‌النهرین را استدلال می‌کند فرضیه‌ی رایج، وجود یک امپراتوری ماد در قرن ششم میلادی است که از آناتولی تا رودخانه‌ی هالیس امتداد داشته است. برای تأیید این فرضیه، باید باور به (الف) امپراتوری ماد، (ب) گسترش آن به سمت غرب، و (ج) نقش هالیس را به عنوان مرز تأیید کنیم. (شکل). اینکه این موضوع نیاز به اعتبارسنجی دارد، منعکس‌کننده سوالات کاوشگرانه سانسوسی-ویردنبرگ است. درباره امپراتوری ماد. او استدلال کرد که هیچ مدرک مستقیم یا غیرمستقیم غیر هرودوتی معتبری برای امپراتوری ماد وجود ندارد، و روایت هرودوت نه تنها غیرتاریخی است، بلکه از نظر اسطوره سازی بسیار از بن مایه ضعیفی برخوردار می‌باشد که هووخستره به عنوان یک قهرمان ملی شناخته شود.

کلیدواژگان: ماد، آشور، لیدی، آناتولی، هخامنشیان

<sup>۱</sup> این مقاله ترجمه ای است از:

Tuplin, C. (۲۰۰۴). Medes in Media, Mesopotamia, and Anatolia: empire, hegemony, domination or illusion?. *Ancient West & East*, 3(۲), ۲۲۳-۲۵۱.

[Mansour.hamdollahzadeh@srb.iau.ac.ir](mailto:Mansour.hamdollahzadeh@srb.iau.ac.ir)

<sup>۲</sup> دکتری تاریخ:

به نظر سانسسیسی روایت هرودوت در باره ماد، یک روایت ساخته یونانی از محدود داده‌های موجود از طریق بابل است. باید تأکید کرد که سانسسیسی-ویردنبورگ این ایده را که امپراتوری ماد مانند هخامنشیان بوده است، رد می‌کرد: او جنگ با لیدیا را به رسمیت می‌شناخت و هرودوت حکومت یا «امپراتوری» ماد را به عنوان موقعیتی که در آن می‌توان جنگ لیدیایی را آغاز کرده باشد، مطرح کرد، اما یک دولت ماد یا ساختار امپراتوری دیوان‌سالارانه را رد کرد. و از آنجا که او عمدتاً درگیر فرضیه‌سازی اکتشافی بود، بیشتر در مورد آنچه مادها نداشتند، دقت نمود تا در مورد آنچه داشتند. بلادرنگ، می‌توان مشاهده کرد که از آنجایی که او امپراتوری توسعه‌یافته هخامنشیان (آنچه که مادها نداشتند) را به عنوان ساخته دست داریوش می‌دید و از آنجایی که کوروش یک امپراتوری داشت، شاید مادها نیز آن را داشته‌اند اما برای فراتر رفتن بایستی هرودوت را مورد بررسی قرار



Map of the ancient Near East.

۱: ۲. Gersli; ۳. Buğaz Köyü; ۴. Kerkentus Dağı; ۵. Avanos; ۶. Nevşehir; ۷. Kayseri; ۸. Sivas; ۹. Erzincan; ۱۰. Altintepe; ۱۱. Malatya; ۱۲. Hama; ۱۳. Harran; ۱۴. Nisvech; ۱۵. Nimrud; ۱۶. Baghdad; ۱۷. Qal'eh-i Yazdigird; ۱۸. Kermanshah; ۱۹. Godin Tepe; ۲۰. Nush-i Jan; ۲۱. Malayir.



Map of the ancient Near East.

۱: ۲. Gersli; ۳. Buğaz Köyü; ۴. Kerkentus Dağı; ۵. Avanos; ۶. Nevşehir; ۷. Kayseri; ۸. Sivas; ۹. Erzincan; ۱۰. Altintepe; ۱۱. Malatya; ۱۲. Hama; ۱۳. Harran; ۱۴. Nisvech; ۱۵. Nimrud; ۱۶. Baghdad; ۱۷. Qal'eh-i Yazdigird; ۱۸. Kermanshah; ۱۹. Godin Tepe; ۲۰. Nush-i Jan; ۲۱. Malayir.

روایت، برخی شواهد غیرمستقیم، و منابع غیریونانی قرن هفتم و ششم.

## I. هرودوت حساب کاربری

توجه داشته باشید که من در اینجا نمی‌توانم به تمام جنبه‌های روایت هرودوت بپردازم، تنها روی پنج عنصر متمرکز می‌شوم:

- ایجاد یک حکومت و نظام منسجم توسط دیاکو
- رفتار پادشاهان ماد
- شکل مادی از حکومت امپراتوری
- چارچوب گاهشماری
- حضور سکاها

ایجاد نظام سلطه:

در قدم اول، دیوکو اقدام به افزایش قدرت و فعالیت او به عنوان یک مجری بی‌طرف عدالت و دادگر بوده است. شاید ما (به ویژه به دلیل تضادی که توسط هرودوت بین دماراتوس اسپارتی‌ها در تبعیت از قانون و اطاعت اتباع خشایارشا از پادشاه ترسیم می‌کند) شرطی شده‌ایم که رفتاری از این نوع را یونانی بدانیم، اما (اگر چنین باشد) این شرطی شدنی است که باید در برابر آن مقاومت کنیم، نه فقط به دلیل اهمیت داده‌ها در ایدئولوژی کتیبه‌های سلطنتی هخامنشی، بلکه به این دلیل که نقش حل و فصل عادلانه دعاوی در داستان دیاکو ایفا می‌کند، آشکارا با کلیشه یونانی مطابقت ندارد: قانونگذاران یونانی معمولاً محصول سکون سیاسی هستند و مستبدان یونانی به طور مشخص به عنوان قانونگذار ظاهر نمی‌شوند - به ویژه به این دلیل که مستبدان نمایانگر تعلیق یا دور زدن قانون، عادی هستند. در مرحله بعدی داستان، دیاکوی مادها را وادار می‌کند تا برای او خانه‌ای بسازند و یک محافظ فراهم کنند. سپس، وقتی قدرت به دست آورد، آنها را

و ادار می‌کند تا در اطراف شهر زندگی کنند. وقتی آنها نیز با این امر موافقت کردند، او هفت دیوار می‌سازد و مردم را در اطراف آنها ساکن می‌کند. توجه به این نکته مهم است که آنچه محل زندگی دیاکو را احاطه کرده‌اند، خانه‌های اهالی ماد است. ۹۹. ۱)، نه شهر: کاخ صرفاً درونی‌ترین بخش انجا است. اندازه منطقه محصور (قابل مقایسه با آتن، بنابراین حداقل ۱۰ کیلومتر)، تعداد دیوارها و تزئین دیوارهای دفاعی با رنگ یا ورق طلا یا نقره به ما یادآوری می‌کند که تا حدودی در قلمرو خیال هستیم. اما، اگر نوعی واقعیت در پس این خیال وجود داشته باشد، نوعی بدبینی یونانی بوده است. بلکه با کاخ‌های شرقی و سوسه شدم فکر کنم: مقایسه یک خانه در شهر آتن و (شاید) برای اشاره به سکونتگاه خارج از دیوار مادها، در واقع این نکته را برجسته می‌کند. مدل کاخ شاید بیشتر تخت جمشید یا شوش باشد تا نینوا یا نیمرود - البته نه، اگر کسی بخواهد دیوارهای بیرونی این مکان‌ها را به عنوان محصورکننده فضای «سلطنتی» در نظر بگیرد؛ و باید توجه داشت که محیط ذکر شده کاخ دیاکو بین دیوارهای نیمرود و نینوا قرار دارد. اما نکته مهم این نیست که مشخص کنیم چیزی مشخصاً مادی (به جای بین‌النهرینی، ایلامی یا فارسی) در آن دخیل است - فقط این است که ما نباید داستان را صرفاً محصول تخیل یونانی بدانیم (و رد کنیم).

### رفتار پادشاهان ماد .

سانسیسی-ویردنبورگ از اسطوره‌سازی ناکافی شکایت دارد و آنچه را که او «تاریخ شفاهی» واقعی در داستان خاستگاه کوروش می‌داند، با کسل‌کنندگی هرودوت در مورد مادها مقایسه می‌کند. این به سختی با داستان دیاکو منصفانه به نظر می‌رسد؛ و هرگونه زاویه دید مادی در مورد آستیگ در پشت تحریف پارسی گم شده است. بنابراین، شکایت در مورد فرورتیش و هووخستره است - که نام‌هایی بودند که با آنها تداعی می‌شد: یکی

از رقبای داریوش در ۵۲۲ پیش از میلاد بود به نام فرورتیس (فرورتی) و ادعا داشت که از تبار هوخستره می‌باشد. من دو نکته را مطرح می‌کنم. (الف) سرنگونی سکاها توسط هوخستره در یک ضیافت (۱. ۱۰۶)، اگرچه به طور خلاصه بیان شده است، اما رویدادی از نوع داستان‌سرایی مناسب است (همانطور که سانیسی-ویردنبورگ اذعان می‌کند)؛ همچنین شاید نزاع هوخستره و آلیات که ناشی از پناه دادن آلیات به معلمان تیراندازی سکایی قاتل کودکان توسط او بود (۱. ۷۳). (ب) سانیسی-ویردنبورگ نمی‌تواند تصور کند که هرودوت روایت شفاهی را از آنچه می‌دانسته حذف کند، اما حقیقت این است که او کل سقوط نینوا را حذف می‌کند و آن را برای فعلاً (و شاید همیشه) به عنوان ناهمگون که وجود ندارد، نگه می‌دارد (۱. ۱۰۶). داستان‌های مادی در این مورد ممکن است وجود داشته و هرودوت از آن آگاه بوده باشد؛ و از آنجایی که فرورتیش در جنگ با آشوریان درگذشت، این داستان‌ها هم برای او و هم برای هوخستره مرتبط بوده‌اند. بنابراین، وضعیت فعلی متن هرودوت وجود اسطوره‌شناسی مادها را رد نمی‌کند. من ادعا نمی‌کنم (زیرا نمی‌توانم ثابت کنم) که این اسطوره‌شناسی بوده که (برای سانیسی-ویردنبورگ) محصول جانبی مورد انتظار تشکیل دولت است، اما این موضوع نباید برای تضعیف جایگاه هرودوت به عنوان منبعی، هرچند ناقص یا تحریف‌شده، از منابع اصیل خاور نزدیک مورد استفاده قرار گیرد.

حکومت امپراتوری

هرودوت ۱. ۱۳۴. ۲-۳ هرودوت بین (الف) طرح افتخار پارسی و (ب) طرح حکومت (امپراتوری) مادها قیاسی انجام می‌دهد:

τιμῶσι δὲ ἐκ πάντων τοὺς ἀρχιστα ἐσωτῶν οἰκέοντας μετὰ γε ἐσωτούς, δεύτερα δὲ τοὺς δευτέρους, μετὰ δὲ κατὰ λόγον προβαίνοντες τιμῶσι. ἥκιστα δὲ τοὺς ἐσωτῶν ἐκαστάτω οἰκημένους ἐν τιμῇ ἄγονται, νομίζοντες ἐσωτούς εἶναι ἀνθρώπων μακρῶ τὰ πάντα ἀρίστους, τοὺς δὲ ἄλλους κατὰ λόγον τῆς ἀρετῆς ἀντέχεσθαι, τοὺς δὲ ἐκαστάτω οἰκέοντας ἀπὸ ἐσωτῶν κακίστους εἶναι. ἐπὶ δὲ Μήδων ἀρχόντων καὶ ἦρχε τὰ ἔθνεα ἀλλήλων, συναπάντων μὲν Μῆδοι καὶ τῶν ἀρχιστα οἰκέοντων σφίσι, οὗτοι δὲ καὶ τῶν ὁμοῦρων, οἱ δὲ μάλα τῶν ἐχομένων. κατὰ δὲ τὸν αὐτὸν δὲ λόγον καὶ οἱ Πέρσαι τιμῶσι. προέβαινε γὰρ δὴ τὸ ἔθνος ἄρχον τε καὶ ἐπιτροπεύον.

نه کلمه پایانی متن یونانی مشکلات واقعی را ایجاد می‌کنند (ممکن است نیاز به یک اوبلوس باشد - یا حتی تشخیص و حذف یک توضیح)، اما در متن حاضر این موضوع اهمیت حیاتی ندارد. آنچه مهم است تصویر حکومت‌های متوالی در جمله قبلی است: الف، بر ب و ب بر پ و پ بر ت .... حکومت میکند. ترسیم این نوع حکومت (پارسیان درجه‌ای از احترام را برای همه قائل بودند و این درجه با فاصله کاهش می‌یافت، درست زمانی که مادها بر همه حکومت می‌کردند و صراحت حکومت با فاصله کاهش می‌یافت) قابل توجه است. ماهیت حکومت امپراتوری مادها در روایت هرودوت مطرح نشده است : یا خودش می‌داند یا یک خبرچین که قبلاً این قیاس را انجام داده، اطلاعات بسیار بیشتری در مورد آرخه مادها نسبت به آنچه متن هرودوت به ما نشان می‌دهد، دارد و آنچه او می‌داند، بازنگری در شرایط هخامنشیان نیست. نکته مهم این است که او تصویری از نظام امپراتوری مادها دارد که با نظام امپراتوری پارس متفاوت است. آنچه بند ۱.۱۳۴ می‌گوید با آنچه بند ۳.۸۹ در مورد تشکیل نام‌های خراج‌گذار داریوش می‌گوید، یکسان نیست:

καταστήσας δὲ τὰς ἀρχὰς καὶ ἄρχοντας ἐπιστήσας ἐτάξατο φόρους οἱ προσιέναι κατὰ ἔθνεά τε καὶ πρὸς τοῖσι ἔθνεσι τοὺς πλησιοχώρους προστάσσαν, καὶ ὑπερβαίνων τοὺς προσεχέας τὰ ἑκαστέρῳ ἄλλοισι ἄλλα ἔθνεα νέμων.

همچنین دلیلی وجود ندارد که در واقعیت‌های حکومت پارسی یا در تصویر فضای امپراتوری به شکل نوشتاری یا شمایل‌نگاری، تمایز سیستماتیک و سریالی از وضعیت

رعایا در مقابل مرکز به هسته و به طور فزاینده‌ای پیرامونی تشخیص داده شود. استفاده از مفهوم «سازمان پلکانی» هم در اشاره به فوگل سنگ ها ۱.۱۳۴ و هم در اشاره به حکومت هخامنشی، یک ابهام کاذب است. ادعای کالمیر مبنی بر وجود شباهت بین فهرست (غیرمتعارف) مردمان قانع‌کننده نیست و تشخیص تورووتس از دایره‌های متحدالمرکز نقشه‌نگاری در چیدمان هیئت‌های نمایندگی در پلکان‌های آیدانا، هیچ دلالتی بر سلسله مراتب حکومت و فرمانبرداری در حین پیشروی در امتداد صفحات حکاکی شده ندارد. برعکس، نکته شمایل‌نگاری این است که یک منبع قدرت واحد، یعنی پادشاه بزرگ، وجود دارد اینکه آیا روایتی به اندازه کافی دقیق یا ظریف از حکومت مادها است، بدون شک قابل بحث است، اما نکته اصلی نیست؛ نکته این است که متمایز است، و آشکارا یونانی نیست.

### گاهشماری

فهرست پادشاهان ماد، یک فهرست گاهشماری و تقویمی است که قصد ندارم دوباره به آن پردازم. صرفاً خاطر نشان می‌کنم که راه‌حلهایی ممکن است که با منابع غیر یونانی در تضاد نباشند، یعنی پادشاهان مادی نامگذاری شده را در زمان‌هایی که منابع دیگر مانع آن می‌شوند، قرار ندهید. این بیشتر مربوط به جا دادن آنها در جاهای خالی شواهد دیگر است. اما هووخشتره و آستیگ (که در منابع دیگر ظاهر می‌شوند) به طور مناسب در فهرست پادشاهان قرار گرفته‌اند و این مایه آرامش است. این بدان معنا نیست که هیچ ساختار مصنوعی در حال انجام نیست: ما دو نفر پادشاه داریم که هر کدام در مجموع ۷۵ سال حکومت کرده‌اند و طول کل سلسله آنها ۱۵۰ سال است. و طول تخمینی حکومت مادها در آسیای علیا (۱.۱۳۰) «۱۲۸ سال، به استثنای دوره سکاها» از نظر روایت منطقی

نیست. اما هیچ چیزی تولید نشده است که بدانیم تهیه‌کننده نمی‌توانسته آن را «درست» بداند.

## سکاها

آگاهی هرودوت از اینکه سکاها (که یونانیان در قرن پنجم در شمال دریای سیاه تسلط داشتند) ممکن است نقشی در تاریخ خاور نزدیک قرن هفتم و ششم داشته باشند، ثابت می‌کند که او وارث داستان‌سرایی است که از دانش واقعی آن تاریخ بهره می‌برد: زیرا افرادی که به عنوان سکاها یا سیمیری‌ها توصیف شده‌اند، مطمئناً در زاگرس قرن هفتم به اندازه کافی مهم بودند که توجه آشوریان را به خود جلب کنند - این واقعیت که نام پروتوتئوس (۱۰۳.۱) می‌تواند با نام پارتاتوا که در اسناد آشوری ۱۴ دیده می‌شود (بدون خدشه به هویت شخصی یا گاهشماری دقیق) مرتبط باشد، امتیازی اضافی است - و به نظر می‌رسد که بر تخیل سیاسی-جغرافیایی پیامبران عبری در دوره اواخر و پس از آشوری تأثیر می‌گذارد.

ایده‌ی یورش‌های طولانی سکاها در بافت شمال دریای اژه آشنا بود (۶.۴۰)، اما فرض اینکه ما در اینجا یک اختراع کاملاً یونانی داریم، پوچ خواهد بود. ایده‌های سیمیری‌ها که توسط سکاها دنبال می‌شدند و سکاها که جایگزین حکومت مادها «آسیا» شدند، ۱۶ تا آنجا که سنت یونانی در مورد سیمیری‌ها در آناتولی، آنها را در غرب هالیس و بنابراین مرز امپراتوری سکاها (ماد) قرار می‌دهد، ۱۷ با هم سازگار هستند، بنابراین ممکن است در اینجا الگوسازی تاریخی یونانی در جریان باشد. اما هیچ دلیلی برای الگوسازی وجود نداشت، مگر اینکه فرض بر این باشد که «سکاها» در وهله اول مرتبط بوده‌اند؛ و این فرض اصیل و غیر یونانی است. این گزاره که سکاها موقتاً امپراتوری ماد را تصرف کردند، مفهوم امپراتوری ماد را پیش‌فرض می‌گیرد، اما - در بدترین حالت - نه آن مفهوم را

تضعیف می‌کند و نه تقویت. در بهترین حالت، با تصویر متمایز هرودوت از نظام امپراتوری ماد همخوانی دارد (اما نیازی به شک و تردید در مورد آن نیست). و خط داستانی از آنچه می‌توان خط آشکار کشتن پادشاه ماد توسط سکاها و سپس سرنگونی او توسط یک آزادکننده جدید نامید، پیروی نمی‌کند. هووخستره زنده می‌ماند و تنها چیزی که واقعاً اتفاق افتاده این است که یک مرجع جدید در رأس نظام قرار می‌گیرد. علاوه بر این، تعامل با سکاها پس از تثبیت مجدد اقتدار ماد (گروه یاغی عشایر سکاها : ۱.۷۳) ادامه می‌یابد. من نمی‌گویم که هیچ یک از این موارد درست است، فقط می‌گویم که این یک تصویر متمایز است. باید اضافه کرد که وگل‌سانگ در پس خود یک فرآیند تاریخی واقعی از فتح سکاها را می‌بیند که منجر به ظهور نخبگان سکا-مدیک شد که بر امپراتوری ماد اقتدار اعمال می‌کردند - نمونه‌ای از یک الگو از کوچ‌نشین-یکجانشین رابطه تحلیل شده توسط خازانوف.

روایت هرودوت نه تاریخی است و نه بی‌ارزش. ویژگی‌های متمایزی دارد که آن را از هرگونه اتهام داستان‌سرایی پیش‌پاافتاده (چه برسد به داستان‌سرایی یونانی) تبرئه می‌کند، و هیچ چیز در مورد ماهیت آن ما را ملزم به حذف امپراتوری ماد از سوابق تاریخی نمی‌کند. در عین حال، ما را ملزم به فرض وجود امپراتوری ماد مانند امپراتوری داریوش نمی‌کند. هیچ ویژگی مثبتی چنین چیزی را ایجاب نمی‌کند (حتی جمع‌آوری خراج فقط با دوره سکاها مرتبط است)؛ و به هر کسی که احساس می‌کند خواننده هرودوت (به طور پیش‌فرض) موظف است فرض کند که امپراتوری ماد به طور کلی شبیه امپراتوری هخامنشی است و استنباط می‌کند که این همان چیزی است که هرودوت فرض کرده است، می‌گویم (الف) خود هرودوت فکر می‌کرد که امپراتوری هخامنشی با داریوش به طور قابل توجهی تغییر کرد (۳. ۸۹ به بعد)، اما همچنین (ب) دقیقاً به دلیل خطر ادغام در امپراتوری‌های آشوری یا هخامنشی (یعنی خطری که مردم می‌خواهند نوعی جانشینی

امپراتوری‌ها را ببینند)، بیشترین چیزی که هرودوت به هر حال گواهی می‌دهد این است که حاکم اکباتان ادعای نوعی اقتدار گسترده (اگرچه اغلب غیرمستقیم) را داشت و قادر بود آن اقتدار را به اقدام نظامی دور از زاگرس شرقی تبدیل کند. که تقریباً همان چیزی است که سانسوسی-ویردنبورگ به هر حال پذیرفت.

## II. غیرمستقیم شواهد

برخی شواهد غیرمستقیم ادعایی از دوره هخامنشی قطعاً بی‌نتیجه است؛ ۲۰ و نقش مادها به عنوان مجرای برای مراسم، عناوین یا شمایل‌نگاری آشوری و/یا اورارتویی مسلماً چیزی است که می‌توان از تصویر ما از ماد قرن ششم استنباط کرد، اما برای اثبات آن استفاده نشده است. ۲۱ من فقط سه موضوع را انتخاب می‌کنم که ممکن است گویا باشند.

(۱) سانسوسی-ویردنبورگ می‌گوید که عبارت ظاهراً «مادی» *xshayathiya*

*xshayathiyanam* می‌تواند هم به یک رئیس عالی‌رتبه و هم به یک پادشاه پادشاهان اشاره داشته باشد؛ بقای این عنوان تضمینی برای محتوای یکسان نیست. این درست است، اگرچه می‌توان خاطرنشان کرد که در هر صورت، این با سیستم امپراتوری هرودوت ۱. ۱۳۴ نامناسب نیست. اما صرف نظر از اینکه آیا ایرانیان قبلاً رهبرانی داشتند که در فارسی باستان به عنوان «پادشاه» توصیف می‌شدند، شکل مادی این عنوان خاص مطمئناً چیزی را نشان می‌دهد. مسئله این نیست که آیا داریوش (به عنوان مثال) واقعاً مانند یک پادشاه ماد بود یا خیر. مسئله این است که پادشاه ماد برای تقلید پارسیان به اندازه کافی مهم بود. چه کوروش تابع مادها بوده باشد و چه نباشد، او قطعاً جای آستیگ را گرفته است. اما این تضمین نمی‌کند که او خود را پادشاه ماد می‌دانست، و لقب «شاه شاهان» قبل از داریوش به طور آشکار استفاده نمی‌شد. اگر تنها طرف‌های ذینفع مادها و پارس‌ها بودند و آنها «در اصل از اقتدار و جایگاه قابل مقایسه‌ای برخوردار بودند»، اتخاذ عمدی آن

منطقی به نظر نمی‌رسد. و غیرمنطقی است که هم اختلاف بین قلمروهای مادها و پارس‌ها را به اندازه‌ای بزرگ در نظر بگیریم که تمایل به تقلید را توجیه کند و هم اصرار بر انکار این موضوع داشته باشیم که قلمرو مادها مورد بحث افق‌های وسیع‌تر و فراتر از مادها داشته است. اگر کسی اهمیت این موضوع را بپذیرد، کافی نیست که فقط با گفتن اینکه «خشایثیا» می‌تواند به معنای «رئیس» باشد تا «پادشاه»، دوباره آن را رد کنیم. اما این موضوع ممکن است بی‌ربط باشد: پیش‌فرض‌های زبان‌شناختی در مورد آنچه گویش مادی زبان ایرانی غربی را تشکیل می‌دهد، ممکن است غیرقابل اعتماد باشد (یعنی این ادعا که *xshayathiya xshayathiyanam* از نظر زبانی با فارسی باستان بیگانه است، ممکن است نادرست باشد) و «شاه شاهان» تنها پیش از این به عنوان یک نشان سلطنتی متمایز در میان اورارتویی‌ها شناخته می‌شد - از این رو به نظر می‌رسد سیدل تمایل دارد فکر کند که داریوش مستقیماً آن را مطرح کرده است.

(۲) کتیبه‌های سلطنتی پارسی شامل فهرست‌هایی از سرزمین‌هایی است که پادشاه بر آنها حکومت می‌کند. معمولاً ماد در ابتدای فهرست با پارس و ایلام قرار دارد، اما در قدیمی‌ترین فهرست، در جایگاه دهم ظاهر می‌شود و پس از آن ارمنستان، کاپادوکیه و استان‌های شرقی ایران (پارتیا، درنگیانا، آریه و غیره) قرار دارند. و وگل‌سانگ این را به عنوان یک منطقه امپراتوری ماد می‌بیند که به عنوان یک گروه در نظر گرفته شده است. گسترش آن به سمت شرق مشکلاتی را ایجاد می‌کند، اما نکته قابل توجه (اگر نکته‌ای وجود داشته باشد) ارمنستان-کاپادوکیه است. معمولاً آنها به غرب تعلق دارند، بنابراین ارتباط آنها در کتیبه بیستون با بخشی که از ماد شروع می‌شود و در غیر این صورت به سمت شرق حرکت می‌کند، قابل توجه است. و این ارتباط با شناسایی لباس آنها با مادها در شمایل‌نگاری تخت جمشید و این واقعیت که روایت بیستون (DB ۲۶-۳۰, ۳۴) به

رویدادهای ارمنی به عنوان بخشی از «آنچه [داریوش] در ماد انجام داد» (یعنی سرکوب شورشیان ماد، فره ورتی و سیکاتخمه) می‌پردازد، تقویت می‌شود. پنج نبرد در این ماجرا دخیل بودند، بنابراین تصمیم برای عدم پرداختن به آن به عنوان یک موجودیت جداگانه (همانطور که پارت و هیرکانیا، اگرچه از فره ورتی حمایت می‌کنند، جداگانه بررسی می‌شوند: ۳۵DB) بسیار قابل توجه است. ارمنستان به وضوح چنان با ماد مرتبط است که راوی نیازی به اشاره صریح به این نکته نمی‌بیند که ارمنی‌ها از فره ورتی حمایت می‌کردند - و چنان قوی که سرکوب آنها نیاز به تلاش زیادی داشت.

(۳) یونانیان تمایل داشتند مادها و پارس‌ها را با هم اشتباه بگیرند. در جای دیگر استدلال کرده‌ام که اصطلاح «ماد» معمولاً زمانی استفاده می‌شود که امپراتوری پارس «به عنوان یک تهدید نظامی و سیاسی بیگانه و بی‌چهره دیده می‌شود». این اصطلاحی است که یونانیان آناتولی با آن به تبار ایرانیان کوروش، که بعدها توسط یونانیان دیگر تصاحب شد، واکنش نشان دادند و در مفهوم «مادیس» تکرار می‌شود. من باور ندارم که کوروش واقعاً خود را پادشاه ماد نامیده باشد، بنابراین بهترین توضیح برای این پدیده‌ها در ماهیت مادی سرزمینی است که کزروس به طرز فاجعه‌باری به آن نفوذ کرد و بهانه او برای انجام این کار، که شاید با خاطرات شخصیت ترسناک مادها تقویت شده باشد، که سلف او موفق شده بود با آنها معامله‌ای انجام دهد.

### III. خاور نزدیک باستان منابع

اکنون به شواهد مستقیم غیر یونانی پیش از هخامنشیان، چه متنی (نواشوری، نوبابلی، عبری) و چه باستان‌شناسی (با اشاره ویژه به محوطه کرکنس داغ در آناتولی مرکزی) می‌پردازیم.

بین سال‌های ۸۳۵ تا حدود ۶۵۰ پیش از میلاد، آشوری‌ها در زاگرس با «مادها» روبرو شدند. برخی در شهرها زندگی می‌کنند و توسط بل آلانی اداره می‌شوند؛ برخی دیگر به نظر می‌رسد کوچ‌نشین («اعراب طلوع خورشید») باشند. احتمالاً دسته دوم (اگر واقعاً کوچ‌نشین باشند) قبیله‌ای هستند. ویژگی مورد اول بیشتر مورد بحث است، اما تعداد شهرهای فرضی ماد در اواخر قرن هشتم بسیار زیاد است: ما با شهرهای واقعی سر و کار نداریم و دامداری سیار ممکن است بخشی از تصویر اجتماعی-اقتصادی باشد آنچه می‌بینیم به شدت تکه‌تکه است، شاید از نظر الگوی سکونت تا حدودی ناپایدار باشد، و چندان نشان‌دهنده یک دولت بالقوه امپراتوری نیست - اگرچه این واقعیت که، تنها از میان دشمنانی که آشوریان با آنها روبرو بودند، مادها به طور رسمی «قوی» نامیده می‌شدند، نشان می‌دهد که آشوریان نوعی ویژگی خاص واقعی (یا ادعا شده) را در آنها درک می‌کردند. (این کاربرد ممکن است در اصل منعکس کننده کلیشه‌های مردم دشت‌نشین در مورد مردم کوهستان باشد، اما توسط متون آشوری برای سایر مردم این چینی به کار نرفته است.) همچنین یک مشکل جغرافیایی وجود دارد. برخی از مادها بخشی از استان‌های آشوری (هارهار و کی اسم) شدند که احتمالاً (به طور کلی) بین کرمانشاه و ملایر واقع شده‌اند. اما اینکه بقیه دقیقاً کجا بودند و اینکه آیا برخی در فلات ایران یا نزدیک دریای مازندران بودند، قابل بحث است: می‌توان تمایزی بین مادهای اصلی و استانی و مادهای «دور» تشخیص داد، و تعداد زیاد مکان‌های مادها ممکن است به نفع گسترش به سمت شرق باشد، اما بحث هنوز تمام نشده است. با این حال، از آنجایی که شواهد مربوط به آشوری نو قبل از ۶۵۰ قبل از میلاد متوقف می‌شود، نیازی به جلوگیری از وجود یک اقتدار مادی فراتر از محلی مستقر در اکباتان پس از آن تاریخ نیست - و تاریخ‌های هرودوت در واقع امپراتوری را پس از ۶۵۰ قبل از میلاد قرار می‌دهد.

بنابراین مشکل این نیست که ما مستقیماً در منابع آشوری می‌بینیم، بلکه این است که آیا می‌توانیم فرآیند تغییر بین حدود ۶۵۰ پیش از میلاد و ۶۱۵ پیش از میلاد را تصور کنیم. برخی در مورد اثرات اجتماعی-سیاسی-اقتصادی خواسته‌های خراج‌گذاران و بهره‌برداری از تجارت در امتداد جاده بزرگ خراسان (چه با تشویق آشوریان و چه توسط «اشراف-بارون‌ها») گمانه‌زنی می‌کنند که نه تنها انباشت ثروت را توسط بل‌آلانی (مثلاً در گودین یا نوشی جان) تقویت می‌کرد، بلکه فردی جاه‌طلب را به دنبال اقتدار گسترده‌تر سوق می‌داد؛ دیگران ممکن است متوجه شوند (۱) اختلاف بین بل‌آلانی‌های مادی که منجر به مداخله آشوریان در ۶۷۶ پیش از میلاد شد، (۲) سوگند وفاداری در ۶۷۲ پیش از میلاد توسط بل‌آلانی‌های مادی، که به عنوان بخشی از محافظان سلطنتی یا پناهندگان سیاسی دیده می‌شدند، و (۳) نگرانی‌های آشوریان تازه وارد مبنی بر اینکه خراج‌گذاران و دیگران در معرض خطر مدها، سکاها و کیمری‌ها بودند، نتیجه می‌گیرند که زاگرس آشفته بوده است و این را فرصتی برای ظهور یک کاپو دی کاپی می‌دانند. این دو مدل با هم سازگار هستند و در هر دو، حمله به آشور در طول ۶۱۰-۶۱۵ پیش از میلاد ممکن است نقش مهمی در تمرکز و تحکیم اقتدار رئیس بزرگ داشته باشد.

همچنین می‌توان به هماهنگی عجیب بین تشکیل هگمتانه توسط دیاکو هرودوتی با حذف سایر سکونتگاه‌ها و نابودی گودین و نوشیجان به عنوان مکان‌های ممتاز در اواخر قرن هفتم (که در مورد اخیر فرآیندی نسبتاً رسمی و حتی آیینی بود) - هماهنگی‌ای که تنها با این واقعیت که برخی تاریخ نابودی آن را ۵۰ سال بعد می‌دانند، خراب می‌شود. بنابراین، داستان‌هایی وجود دارد که می‌توانیم بگوییم؛ و گزاره‌ی سانسسیسی-ویردنبورگ مبنی بر اینکه هرگونه حرکت به سوی تشکیل دولت که در ذات این داستان‌ها نهفته است،

می توانسته لغو شود، بی ربط است. مسئله اعمال اقتدار است، نه وجود یک ساختار خاص برای اعمال آن.

وقایع ۶۱۰-۶۱۵ پیش از میلاد قطعاً نشان می دهد که یک رهبر واحد، اقتدار خود را برای استقرار نیروهای نظامی در آشور اعمال می کرد. البته، این وقایع نگاری آن را از طریق یک رویدادنامه نشان می دهد که به اطلاعات ظریف در مورد متحدان بیگانه بابلی ها علاقه ای ندارد. اما این واقعیت که این متحدان اصلاً برجسته شده اند، در نظر گرفتن آنها را صرفاً به عنوان گروهی از مزدوران یا بخشی از ارتش آشور که از صحنه خارج شده اند، دشوار می کند. آنچه درست است این است که مشارکت آنها دارای کیفیتی نامنظم است: آنها (در سال های ۶۱۴، ۶۱۲ و ۶۱۰ پیش از میلاد) می رسند، می جنگند، دوباره می روند و پس از سال ۶۱۰ پیش از میلاد برای همیشه از سوابق رویدادنامه ناپدید می شوند. بحث های زیادی در مورد آنچه پس از سقوط نینوا برای آشور اتفاق افتاد، وجود داشته است. منابع مستقیم یونانی به اشغال مادها اشاره دارند، منابع اکدی ممکن است این را رد نکنند، اما تصویری از آشور و شمال بین النهرین به عنوان بخشی از امپراتوری ماد را تحمیل نمی کنند، و نه برداشت گزنغون مبنی بر اینکه ساحل شرقی دجله در شمال بغداد «مدیا» بوده است (آنابازیس ۲. ۴. ۲۷) و نه برداشت هرودوت از سرزمین پست (بزرگ) ماتینه (۵. ۵۲. ۵)، اگر اصلاً مرتبط باشند، نمی توانند به درستی از نظر کنترل تاریخی مادها در غرب زاگرس توضیح داده شوند. ۴۱ در واقع، تنها یک مجموعه شواهد وجود دارد که «مادها را در هر زمانی پس از ۶۱۰ پیش از میلاد در هر جایی از سرزمین های پست بین النهرین قرار می دهد.» این مکان حران است و شواهد (از کتیبه های نونیدوس) پیچیدگی خاصی دارد. اما تنها چیزی که باید نشان دهد این است که در دهه ۵۵۰ پیش از میلاد (اگرچه تا آنجا که ما در زمان های دیگر نیز می دانیم) حران در معرض تهاجم اواماناندایی ها بود که کوروش سرانجام آنها را از بین برد - یعنی مادها. هیچ مدرکی وجود ندارد که آنها این

منطقه را به طور دائمی اشغال کرده باشند. و ادعای نبونیدوس مبنی بر اینکه آنها حران را در سال ۶۱۰ پیش از میلاد نابود کردند، مانند بازنویسی تاریخ به نظر می‌رسد (وقایع‌نگاری سقوط نینوا، تصرف حران در سال ۶۱۰ پیش از میلاد را به بابلی‌ها نسبت می‌دهد) و دلیلی برای فرض حاکمیت مادها بر شمال بین‌النهرین نیست. بنابراین، امپراتوری ماد ما نیازی به انحراف به سمت مناطق پست ندارد. اما با این وجود، متون غیر یونانی پس از ۶۱۵ پیش از میلاد، گاهی اوقات مادها را به عنوان یک قدرت مهم می‌بینند.

اشعیا ۱۳:۱۸، ۲۱:۲ آنها را به عنوان یک دشمن بالقوه (به شدت مخرب) بابل معرفی می‌کند. ارمیا در حدود ۵۹۵ پیش از میلاد، «پادشاهان مادها» (۵۱:۱۱) یا «پادشاهان مادها، نایب‌السلطنه‌های او (پچا) و همه فرمانداران او (ساگان) و تمام سرزمین (ارتز) قلمرو او (ممشلاه)» (۵۱:۲۸) را مشخص می‌کند. کثرت «پادشاهان» قابل توجه است (اگرچه سیتوآجینت به طور قابل توجهی «پادشاه» را دارد)؛ اینکه آیا ارمیا (۲۵:۲۵) می‌تواند «تمام پادشاهان ایلام و ماد» (و صیدا و صور) را در میان ملت‌های محکوم به فنا فهرست کند، نشان می‌دهد که جمع و مفرد به سادگی از نظر بلاغی قابل تعویض هستند، جای بحث دارد. شاید پاسخ بیشتر در صحبت‌های نبونیدوس در مورد «اومانانداها، کشورشان و پادشاهانی که در کنارشان رژه می‌روند» (لانگدون ۱ = بولیو ۱۵) نهفته باشد. رولینگر در اینجا کنفدراسیون قبیله‌ای را می‌بیند، هوگمان یک ساختار امپراتوری، اما هر اصطلاح انسان‌شناسی یا سیاسی که به کار ببریم، نبونیدوس یک تهدید واحد (در واقع همان قدرتی که کوروش نابود خواهد کرد) را شناسایی می‌کند که شامل اجزایی است که شامل «تعدادی از پادشاهان» می‌شود. فرمول ارمیا می‌تواند راهی جایگزین برای درک این موضوع باشد، با توجه به اینکه پیامبر عبری علاقه خاصی به ظرافت‌های این وضعیت ندارد. اینکه نبونیدوس پادشاه اصلی ماد - آستیگ - را نادیده می‌گیرد، به دلیل اولویت یافتن بلاغت اومانانداست. (شیوه‌ای که بلاغت، دقت نهادی را مبهم می‌کند، توسط

حران دوم = بولیو نشان داده شده است، جایی که دشمنان سابق که تمکین آنها از نبونیدوس نشانه‌ای از لطف الهی است، شامل «پادشاه (؟) سرزمین (؟) مصر»، «سرزمین اعراب»، «تمام پادشاهانی که قبلاً دشمن بودند» - و «شهر مادها» می‌شوند. آیا این انکار عمدی اقتدار فراگیر ماد است، یا اشاره‌ای به شکوه اکباتان - جایی که در این تاریخ کوروش حاکم است؟

چه چیز دیگری می‌توانیم در مورد این قلمرو ماد بگوییم؟ توصیفات نبونیدوس و ارمیا با نوع ساختار «آزاد» که سانیسی-ویردنبرگ در هرودوت ۱.۱۳۴ تشخیص می‌دهد، سازگار است. اما وسعت یک منطقه چقدر است؟ درباره شرق چیزی نمی‌توان گفت (به جز آنچه که ممکن است در شواهد غیرمستقیم کتیبه بیستون داریوش نهفته باشد). درباره غرب نکات زیر را ارائه می‌دهم.

(۱) کوروش می‌گوید مردوک گوتیوم و مادها را مطیع خود کرد. بنابراین، در حدود ۵۵۰ پیش از میلاد، بخشی از زاگرس غربی وجود داشت که مادها آن را کنترل نمی‌کردند، اما اینکه کدام بخش قابل بحث است، زیرا گوتیوم یک مفهوم جغرافیایی مبهم است. و نقش اوگبارو گوتیوم به عنوان حامی کوروش ممکن است ارائه او از این موضوع را منحرف کند یا از این ناشی شود که گوتیوم فقط "اخیراً اقتدار مادها را رد کرده است."

(۲) پیش از مادها، ارمیا ۵۱.۲۷ پادشاهی‌های اورارتو، مانایا و سکاها را به عنوان دشمنان بابل فهرست می‌کند. برخی او را به طور ضمنی چنین می‌خوانند سه پادشاهی در قلمرو پادشاه (ان) ماد بودند. از طرف دیگر، استنباط می‌کنیم که در حدود ۵۹۵ پیش از میلاد، هووخشتره هنوز اقتدار خود را به غرب و شمال گسترش نداده بود یا (به دلیل ساختار امپراتوری «سست» به سبک هرودوت) یهودیان تصور نمی‌کردند که او چنین کاری انجام داده است. (در ۶۰۵ پیش از میلاد، ارمیا ۲۵.۲۵ از «پادشاهان شمالی» ناشناسی نام می‌برد

که احتمالاً در شمال ماد مستقر هستند. ماناها در ۶۱۶ پیش از میلاد برای آشور جنگیدند، اما احتمالاً به عنوان مزدور و نه رعایا - از زمان حمله سنگین آشوربانیپال در ۶۵۶ هیچ مدرک مرتبطی وجود ندارد.

(۳) اورارتو به خودی خود جالب توجه است. فهرست مردمان در DB ممکن است حاکی از (مقداری) انقیاد ارمنی‌ها به اقتدار مادها باشد؛ و بسیار محتمل است که گسترش مادها به سمت غرب از طریق ارمنستان، نه بین‌النهرین، صورت گرفته باشد. به طور کلی، آشوری‌ها برای تهیه اسب و خشتی کردن گسترش اورارتو به ماد (و همچنین به مانا) رفتند - که به ما یادآوری می‌کند که مادها به طور بالقوه جنگ‌جویان بسیار متحرکی بودند (و الگوی سکاها و کیمری‌ها را در مجاورت خود داشتند تا این پتانسیل را تقویت کنند) - نکته مهمی که به آن باز خواهیم گشت - و نشان می‌دهد که اورارتو ممکن است به همان اندازه که مادها برای اورارتو هدف طبیعی بود، هدف مادها نیز باشد. تاریخ اورارتو پس از ۶۴۰ پیش از میلاد مبهم است. اورارتو و آشور به همزیستی دست یافته بودند. همزمان بابلی‌ها در ۶۰۸-۶۰۷ پیش از میلاد و شاید ۶۰۹ پیش از میلاد به اورارتو حمله کردند و زمانی تا وان رسیدند. در این زمان، پادشاهی اورارتویی (که زمانی ترکیبی متمایز از پادشاه، ارتش، قلعه‌ها و شبکه جاده‌ای بود) با خشونت به پایان رسیده بود، شاید به این دلیل که شکست‌های قبلی به دست آشوریان، تکه‌تکه شدن ساختاری را به دنبال داشت. عوامل مورد بحث هستند، اما هم سکاها و هم مادها فرض شده‌اند. در هر صورت، هیچ ساختار منطقه‌ای (یا آگاهی ملی) برای مقاومت در برابر تهاجمات بابلی‌ها یا - هنگامی که توجه بابلی‌ها منحصراً به غرب و جنوب معطوف شد - ادعاهای اقتدار مادها وجود نداشت. دنیای آناتولی شرقی (به عنوان یک محیط جغرافیایی) به اندازه فاتحان ماد برای فاتحان آشوری-بابلی بیگانه نبود - و ممکن است برای حکومت غیرمستقیم/آزاد مناسب باشد. برداشت زیمانسکی این است که سکاها نابود شده ... سلطنتی ساختار و نقل مکان

کرد روی: شاید مادها که به طور مشابه متحرک اما از نظر ارضی جاه طلب تر بودند، به دنبال آنها حرکت کردند و به دنبال به رسمیت شناختن حاکمیت خود نه با قلعه‌ها (مانند پادشاهان اورارتو) بلکه با زنجیره‌ای از اطاعت و حکومت هرودوتی بودند.

(۴) اورارتو تا زمان دخالت آشوریان، افقی غربی داشت - اگرچه روسا دوم مردم را از موشکی، هاتی و هالیت تبعید کرد و در شمال بسیار دورتر (خارج از محدوده تاریخی آشوریان)، یک پایگاه اورارتویی مربوط به قرن هفتم در آلتین تپه وجود دارد. این و نفوذ سیمریان به آناتولی از طریق اورارتو، ما را به این فکر می‌اندازد که پیشروی مادها به سمت غرب طبیعی بوده است. کنترل آشوریان متأخر در غرب بر روی کیلیکیه، پدیا س و سوریه (جایی که بابل به عنوان قدرت جانشین ثابت شد) متمرکز است، نه در ملید (ملاتیا) یا تابال (منطقه نوشهیر-قیصریه). سیمریان این کار را انجام داده بودند. اما قدرت سیمریان - که زمانی بزرگ بود (حتی یک پیشگوی آشوری پادشاه آنها را شار کیششاتی نامیده بود) و معنی دار نیست اینتر آلیا در کاپادوکیه مستقیماً و/یا از طریق تبانی با مورگالو از طبل نیز تقریباً همزمان با اورارتویی‌ها از بین رفته بود. جایی برای مادها وجود داشت و در منابع باقی‌مانده نیز جایی برای تخیل وجود دارد. این فضا شاید از نظر مفهومی نیز آشنا بود. جالب توجه است که متون آشوری قرن هفتم می‌توانند از «بل آلانی» سیمیری صحبت کنند، نوه میداس را با همین عنوان توصیف کنند، و لیگدامیس سیمیری را «پادشاه کوهستان و گوتیوم» بنامند: گویی آناتولی در غرب فرات، زاگرس ثلاثه به نظر می‌رسید.

(۵) جایی که در میان نبود، لیدیا بود (قدرتی که در نابودی سیمیری‌ها نقش داشت). پایان جنگ با معاهده‌ای که به طور ضمنی به میانجیگری بابلی‌ها و کیلیکی‌ها نسبت داده می‌شود، سناریویی محتمل است (هرودوت ۱.۷۴). از دیدگاه غربی، مادها به راحتی به عنوان سیمیری‌های بدلی دیده می‌شدند (همانطور که آشوری‌ها سیمیری‌های آناتولی را به

عنوان ساکنان بدلی زاگرس می‌دیدند): از این رو مفهوم مدیسوموس و دشمن «ماد» که قبلاً مورد بحث قرار گرفته است، مطرح می‌شود.

این جنگ پنج ساله حتی ممکن است شبیه اقدامات مادها در سال‌های ۶۱۴-۶۱۰ پیش از میلاد باشد - تهاجم‌های متناوب، که میراثی از نگرانی در مورد دشمنانی که در آن سوی مرز شرقی ظاهر می‌شوند، اما شاید به عنوان ساکنان دائمی در آن یا در امتداد آن تصور نمی‌شوند، به جا می‌گذارد. در واقع، نوع وحشتی که مدوروم نیز در خیال‌پردازی تب‌آلود اشعیا از مادهای کمان‌دار که هیچ اهمیتی به طلا و نقره نمی‌دهند، فقط به کشتار مردان جوان و کودکان متولد نشده اهمیت می‌دهند (۱۳.۱۸) نشان می‌دهد، می‌تواند به عنوان پاسخی به چنین سناریویی بسیار مناسب‌تر باشد تا مدرکی مثبت به نفع آن باشد. در نهایت، چه چیز دیگری می‌توان در مورد آن مرز و ماهیت حضور مادها در شرق آن گفت؟

(۶) رولینگر، ضمن پذیرش جنگ لیدی و معاهده لیدو-ماد، مرز هالیس را زیر سوال می‌برد و استدلال می‌کند که هرودوت در مورد جغرافیای واقعی مبهم است و یک مفهوم ژئوپلیتیک هخامنشی مرتبط با «جاده سلطنتی» را به عقب برمی‌گرداند. این برای کسانی که مانند فرانسوی معتقدند که «جاده سلطنتی از هالیس عبور نمی‌کرده است» مشکل‌ساز است. فرانسوی با ترجمه‌ای غیرقابل قبول از هرودوت (و قرار دادن نسبتاً خودسرانه مرز کاپادوکیه) از مسیر خود دفاع می‌کند، اما یک مسیر شمالی متعارف مطمئناً حدود نه فرسنگ از سارد تا هالیس طولانی‌تر است، بنابراین این مشکل قدیمی همچنان در بن‌بست باقی می‌ماند. اما می‌توان پاسخی دوگانه به رولینگر ارائه داد. (الف) ما می‌دانیم که کیلیکیه شمال غربی در زمان لشکرکشی‌های نریگلیسار به منطقه در اوایل دهه ۵۵۰ پیش از میلاد با لیدیا هم‌مرز بود (ABC ۶.۴۳): هیچ تضادی با پیامدهای مرز «هالیس» ماد-لیدی وجود ندارد. (ب) برای کسانی که از اورارتو در امتداد مسیر ارزنجان-سیواس وارد

آناتولی مرکزی می‌شوند (همانطور که مادها می‌توانستند انجام دهند) هالیس به معنای واقعی کلمه خطی است که باید از آن عبور کرد. اما حتی کسانی که از بزرگراه قدیمی اورارتویی وان-الازیغ به سمت غرب سفر می‌کنند، ممکن است پس از عبور از کوه‌ها به قیصریه، صحبت‌هایی از رودخانه بزرگ مجاور که به دریای شمالی جاری است بشنوند و احساس کنند که این امر به تعریف مرحله‌ای در سفر طولانی‌تر به سمت لیدیا کمک کرده است.

(۷) در تصویر کردن شرایط شرق این منطقه مرزی، یکی از مؤلفه‌ها (همانطور که دیده‌ایم) دیدگاه مادها به عنوان یک پیشنهاد نظامی نسبتاً متحرک - می‌توان گفت - سکاها است. البته این دیدگاه کاملاً با پیامدهای تحقیق گسترده‌تر و مهم فوگل‌سانگ در مورد مؤلفه‌های فرهنگی در پیدایش امپراتوری هخامنشی مطابقت دارد؛ و با تصویر حکومت غایب که در هرودوت ۱.۱۳۴ فرض شده است، مطابقت دارد. با این حال، یک مؤلفه دیگر نیز وجود دارد که باید در آن گنجانده شود. این به نوبه خود شامل دو بخش است: (الف) توصیف هرودوت از هدف اولیه عملیات نظامی کرزوس در سراسر رودخانه هالیس، و (ب) حصار عظیم و مستحکم با ساختمان‌های داخلی مرتبط در کرکنس داغ. سامرز استدلال کرده است که ما باید این دو عنصر را شناسایی کنیم، اما چه این کار را انجام دهیم و چه ندهیم، هر یک باید به عنوان بخشی از چشم‌انداز امپراتوری ماد آناتولی مرکزی فرضی در نظر گرفته شود.

برای هرودوت کرزوس، منطقه‌ای در کاپادوکیه به نام پتریه است که با سورن کلروی، پتریه و پتریه مرتبط است. چگونه باید وضعیت را پیش‌بینی کنیم؟ (۱) بعید به نظر می‌رسد که kleroi به عنوان یک جایگزین کاملاً غیررسمی برای  $\chi\acute{o}\rho\eta\nu$  or  $\gamma\eta\nu$  استفاده شده باشد، بنابراین کاملاً ممکن است که منبع هرودوت می‌دانسته است که چیزی متمایز در مورد زمین‌داری محلی وجود دارد، حتی اگر نتوانیم دقیقاً بگوییم که چه بوده است.

(۲) کاربرد هرودوت ایجاب نمی‌کند که رابطه‌ی *perioikides poleis* با «شهر پتری‌ها» شامل نوعی از تابعیت باشد که اغلب با وضعیت پتری مرتبط است. با این حال، با توجه به منطقه‌ای به نام «پتری» و چیزی که هرودوت قاطعانه آن را «شهر» پتری‌ها می‌نامد، و سوسه‌انگیز است که *perioikides poleis* را به عنوان بخشی کاملاً متفاوت از منطقه در نظر بگیریم - مشروط بر اینکه منطقه به اندازه کافی بزرگ باشد که این امر معنادار باشد. راه دیگر این است که پتریا (منطقه) را چیزی بیش از قلمرو بلافصل شهر پتریاها ندانیم و فرض کنیم که پریویکیدس پولیس (و برخی از کلروی‌های سوری‌ها) خارج از آن قرار دارند: این امر درک صرفاً جغرافیایی از این عبارت را محتمل‌تر می‌کند. در هر صورت، این توصیف نه مستلزم آن است و نه این احتمال را رد می‌کند که ساکنان پریویکیدس پولیس از نظر قومی از پتریاها متمایز بوده‌اند.

(۳) در نتیجه لشکرکشی کرزوس، «شهر پتریاها» به بردگی گرفته می‌شود ( $\pm \text{sato-}\delta\text{ndrapod}$ )، شهرهای پریویکی ممکن است برده شوند، و سوری‌ها به برده تبدیل می‌شوند. توصیف‌های مختلف، تفاوت بین پولیس و کلروی را منعکس می‌کنند. هیچ الزامی وجود ندارد که ما پتریایی‌ها و سوری‌ها را یکی بدانیم - و هیچ الزامی هم وجود ندارد که عکس این را ثابت کنیم (به ویژه به این دلیل که نه « $\delta\text{ndrapod}\delta\text{zesyai}$ » و نه « $\acute{\epsilon}\text{nast}\acute{\alpha}\text{touw } \acute{\rho}\text{oi}\acute{\epsilon}\text{n}$ » به ترتیب مختص شهرها و جمعیت‌های غیرشهری نیستند).

(۴) سوری‌ها به عنوان  $\text{o}\acute{\epsilon}\delta\epsilon\text{n } \xi\acute{\omicron}\text{ntaw afit}\delta\text{ouw}$  انتخاب شده‌اند - احتمالاً به این معنا که نزاع کرزوس با کوروش بوده و هیچ ارتباطی با سوری‌ها نداشته است. اگر «پتری‌ها» سوری نبودند، بلکه نمایندگان مستقیم‌تر قدرت کوروش بودند، نکته ممکن است واضح‌تر باشد، اما این ضروری نیست. در نهایت، ما نمی‌توانیم ثابت کنیم که هرودوت وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن (به عنوان مثال) یک گروه بیگانه (پتری‌ها)

منطقه‌ای را تصرف کرده و خود را بر جمعیت بومی سوری (کاپادوکیه) تحمیل کرده‌اند، زمین‌های آنها را مصادره کرده و سپس آن را به صورت نامساعدتری به آنها واگذار کرده‌اند - اگرچه در هر مرحله می‌توانیم متن او را به این شکل بخوانیم. اگر چنین می‌کردیم، ممکن بود وسوسه شویم که «پتری‌ها» را به عنوان مادها ببینیم. اما شاید این در هر صورت اشتباه باشد. اگر پتری‌ها (Pterians) مادها بودند، چرا چنین نگوییم؟ و در هر صورت، سناریویی که در آن (صرف نظر از مرزهای دقیق محلی و روابط قدرت) خود مادها (به عنوان یک عنصر دائمی مستقر) غایب باشند، با الزامات هرودوت ۱.۱۳۴ بهتر مطابقت دارد.

برنامه بررسی و کاوش‌های انتخابی انجام شده توسط جفری سامرز در کرکنس داغ، عنصر جدید (به معنای واقعی کلمه) عظیمی را به این وضعیت وارد کرده است. در محدوده ۷ کیلومتری از جنبه آناتولی (به ویژه، اما نه صرفاً، در مورد یخچال‌های طبیعی اطراف دروازه به اصطلاح کاپادوکیه) سازه‌هایی وجود دارد که به شکل تالارهای ستون‌دار، یادآور نوشیجان و گودین تپه، جذابیت ایرانی دارند. ساختمان‌های عمومی، مسکونی و انباری وجود دارد، بنابراین یک مرکز سکولار است، نه یک مرکز صرفاً آیینی. این ترکیب ویژگی‌ها مطمئناً برای لبه آناتولی یک امپراتوری مادها مناسب به نظر می‌رسد. بنابراین، شاید (در نگاه اول) اعتقاد نگران‌کننده‌ی کاوشگر مبنی بر اینکه شرایط آب و هوایی تضمین می‌کرد که این مکان محل اقامت انتخابی در طول زمستان نباشد، نیز همین باشد: اینجا مکانی امن، پناهگاهی امن، اما همچنین (حداقل برای هر کسی که اجازه نزدیک شدن به آن را داشت) قدرتی رعب‌آور، در دسترس برای استفاده‌ی جمعیت نسبتاً بزرگی از مردم در حال گذار بود - برای مثال، یک نیروی مادی که سالانه برای اعمال حاکمیت (جمع‌آوری خراج از؟) بر زمین‌های کشاورزی باز در جنوب و مناطق کوهستانی‌تر در شمال، و برای انجام حملات غارتگرانه فراتر از مرزهای هژمونی شناخته شده، اعزام

می‌شد. نه اینکه این تنها مدل ممکن باشد، حتی با فرض فرضیه‌ی سکونت فصلی. شاید، در عوض، این مکان در درجه‌ی اول ایجاد یک خراج‌گذار قدرتمند کاپادوکیایی و نایب رئیس کاپادوکیایی مادها بود که پایگاه دیگری (در جنوب بیشتر) برای استفاده‌ی زمستانی داشت. بر اساس این فرضیه، این حاکم کاپادوکیه است، نه پادشاه ماد، که در درجه اول درگیر ادعای حاکمیت عشایری بود، اگرچه توسعه این مکان مستلزم رضایت پادشاه ماد - و حتی کمک عملی او (از این رو عناصر معماری ایرانی در داخل - که در غیر این صورت ممکن بود از بازدید از بوغاز کوی، مکانی که هنوز در عصر آهن تا حدی اشغال شده بود، الهام گرفته شده باشد) - بوده است و منابع آن برای هر گروه عبوری از مادها در دسترس بوده است. درک کامل از عملکرد این مکان ممکن است هنوز برای ما دور از دسترس باشد. نکته‌ی حیاتی این است که ایجاد آن دلالت بر اعمال قدرت قابل توجهی توسط کسی دارد و نسبت دادن آن قدرت به یک حکومت یا دولت مرکزی آناتولی مرکزی کاملاً ناشناخته، محلی و مستقل، به جای اینکه آن را مشتق شده یا توسط پادشاه ماد فعال شده بدانیم، رویکردی کاملاً غیر اقتصادی و غیرضروری به شواهد خواهد بود. همه اینها صرف نظر از اینکه کرکنس «شهر پتریان‌ها» باشد یا خیر، صادق است - همیشه فرض بر این است که موقعیت زمانی این مکان (تک دوره‌ای) در نیمه اول قرن ششم مستقل از آن فرض توجیه می‌شود. جدا از مرتب بودن و لذت بردن از چسباندن یک نام توپولوژیکی مبهم به نقشه، این شناسایی به نفع مدل حکومت دست نشانده کاپادوکیه خواهد بود (با توجه به عدم وجود مادها در تصویر هرودوت از شرایط محلی). همچنین ممکن است منجر به شکل‌گیری دیدگاهی از آنچه منبع هرودوت در صحبت از (الف) پتريا و شهر پتري‌ها و (ب) کلروي‌های سوري‌ها در ذهن داشته است، شود. کرکنس به دلیل اندازه و استحکام، شبیه شهر بود، اما فقط به عنوان یک مرکز قدرت به صورت فصلی عمل می‌کرد و برای جمعیتی که در سراسر چشم‌انداز به سمت جنوب پراکنده

بودند، تنها تمرکز واقعی هویت، قطعات زمین فردی آنها بود. این توصیف تلاشی است برای توصیف جدایی شدید بین سکونتگاه‌های کشاورزی ناپایدار و فاقد قدرت و تجلی فیزیکی یک اقتدار سیاسی-نظامی کم و بیش دوردست، به زبان یونانی. اما مسلماً این امر باعث می‌شود که فرد با نگرانی بپرسد که دوره‌های پریویکیدس چه (و کجا) هستند.

انکار این شناسایی، چنین مشکلاتی را از بین می‌برد، اما تنها به این معنا که بدون یک فرضیه خاص (که بتوان از همه جزئیات هرودوت خواست که با آن مطابقت داشته باشند) هیچ فرصتی برای عدم تطابق وجود ندارد. با توجه به شرایط فعلی، استدلال سامرز برای این شناسایی، البته، به جای اینکه کاملاً قانع‌کننده باشد، به شدت اشاره‌گر است. اما به نظر من، هرگونه پیشنهادی مبنی بر اینکه توصیف هرودوت از مکان پتری و محتویات پاپیروس گیسن ممکن است به یک جایگزین جدی اشاره کند، باید رد شود - این جایگزین به سختی قابل قبول است، زیرا این ایده که کرزوس و کوروش با یکدیگر روبرو شدند - جایی در دشت ساحلی شرق سینوپ یا کوه‌های بلافاصله در جنوب - مطمئناً ذاتاً کمتر از هر چیزی که از شناسایی پتری-کرکنس استنباط می‌شود، ناشیانه نیست شاید پتريا در جای دیگری بوده است (در تفسیری کلی از اهمیت هاليس به عنوان یکی از جنبه‌های مرز مجاورت کلی قیصریه ممکن است زیر سوال برود)، شاید تحقیقات بیشتر در کرکنس به اثبات قطعی منجر شود. تنها می‌توان تکرار کرد که از آنجایی که پتريای هرودوتی و کرکنس به طور جداگانه با امپراتوری ماد که تا آناتولی مرکزی امتداد داشت، قابل تطبیق هستند، در شرایط فعلی نسبتاً بی‌اهمیت است که آیا آنها یک مکان هستند یا دو مکان.

V نتیجه‌گیری

بلکه از قطعاً قانع کننده. اما هر پیشنهاد که هرودوت توصیف مکان پتريا و محتويات يك پاپيروس گيسن ممکن است به يك جايجزين جدی اشاره کند که به نظر من باید رد شود - این جايجزين به سختی قابل اجرا است، زیرا این ایده که کرزوس و کوروش در جایی در دشت ساحلی شرق سینوپ یا کوه‌های بلافاصله در جنوب با یکدیگر روبرو شده‌اند، مطمئناً ذاتاً کمتر از هر چیزی که از شناسایی پتريا-کرکنس استنباط می‌شود، ناشیانه نیست (به پیوست ۳ مراجعه کنید). شاید پتريا در جای دیگری بوده باشد (در تفسیر گسترده از اهمیت هالیس به عنوان جنبه‌ای از مرز - به بالا مراجعه کنید - مجاورت کلی قیصریه ممکن است زیر سوال برود)، ۷۷ شاید تحقیقات بیشتر در کرکنس به اثبات قطعی منجر شود. فقط می‌توان تکرار کرد که از آنجایی که پتريا و کرکنس هرودوتی به طور جداگانه با امپراتوری ماد که تا آناتولی مرکزی امتداد دارد، قابل تطبیق هستند، در شرایط فعلی نسبتاً بی‌اهمیت است که آیا آنها هستند یکی مکان یا دو.

#### IV. نتیجه‌گیری

تعامل شکاکانه‌ی سانسوسی-ویردنبورگ با امپراتوری ماد، رشته‌ای متمایز و ارزشمند در مجموعه‌ی غنی مطالعات باستان‌شناسی و تاریخی ماد و مادها بود که از کاوش‌های نوشیجان و گودین تپه تا به امروز امتداد دارد و به خوبی در جلد ویرایش‌شده توسط لانفرانچی، روف و رولینگر نشان داده شده است. نتیجه‌گیری باید این باشد که در بررسی گسترش قدرت (حداقل به سمت غرب) از مرکزی در شمال غربی ایران، ما با یک توهم روبرو نیستیم. شاید باید از اصطلاح «امپراتوری» اجتناب شود تا مبدا مردم با ابهامات نادرست در مورد امپراتوری‌های آشوری نو، بابلی یا هخامنشی (توسعه‌یافته) گمراه شوند. مورخان یونان باستان عادت دارند هنگام پرداختن به مواردی از روابط نابرابر قدرت بین یک دولت شهر منفرد و تعداد کمتر یا بیشتری از ایالت‌های مشابه در حوزه سیاسی آن،

که در آن‌ها ساختار نهادی یا حس ثبات ناکافی برای توجیه صحبت از امپراتوری تشخیص می‌دهند، از کلمه «هژمونی» استفاده کنند. اینکه آیا مفهوم ذاتی رهبری سایر ایالت‌ها علیه یک بیگانه واقعی یا بالقوه برای مادهای پس از ۶۱۰ پیش از میلاد کاملاً مناسب است یا خیر، شاید جای تردید داشته باشد. حس قوی‌تری از تصاحب قدرت وجود دارد زیرا یک خلاء قدرت خود را نشان داده و برای انجام این کار، سلیقه فرهنگی - سلیقه‌ای نسبتاً تازه ظهور کرده و بنابراین به ویژه انرژی‌بخش - برای ابراز وجود نظامی مناسب بوده است تا ادعا و پیگیری یک دستور کار مشترک فرضی. بنابراین، به جای هژمونی، شاید بهتر باشد از «سلطه» صحبت کنیم. مهم‌تر از همه، بیابید بار دیگر بر اهمیت دوره مادها در ایجاد شرایطی تأکید کنیم که از دل آن، دیگر ایرانیان - وارثان مدل سکایی - مادی و همچنین وارثان مدل دولتی بین‌النهرینی (و باسوادتر) - بزرگترین امپراتوری (به اصطلاح) را که جهان‌های خاور نزدیک و غرب تاکنون به خود دیده بودند، ایجاد کردند.